

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت، Tihṛān-i Muṣavvar (۴۷۹), Tihṛan-i musavvar (479)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166709>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

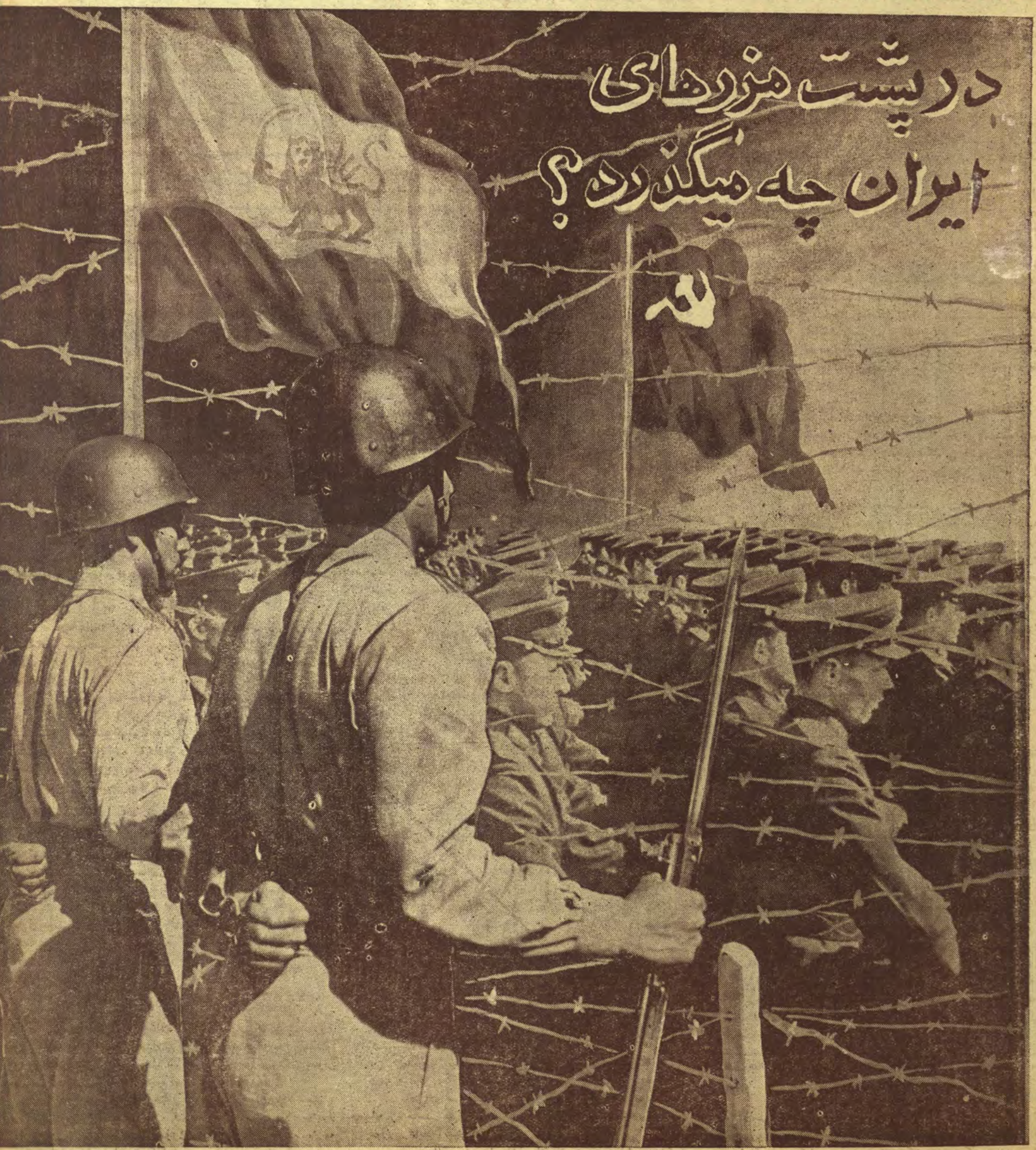
JSTOR

تور انصاف

تک شماره ۶۰ ریال

جمعه بیست و پنجم مهر ماه ۱۳۲۱

شماره ۴۷۹۰



در پشت مژدهای ایران چه میگذرد؟

۱۰

۲۶ لشکر شوروی در طول ۲۶ کیلومتر مرز ایران متمرکز شده اند (صفحه ۴)

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.



در زیر ذره بین

آیا دکتر مصدق به مسکو می‌رود؟

پاسخ دولت ایران بی‌شک دولت انگلیس که پس از طرح در جلسه هیئت دولت در رادیو تهران منتشر گردید، و گزشتی که از طرف دکتر مصدق برای مجلس تهیه شد، مورد توجه کامل معافل داخلی و خارجی قرار گرفت، و اکنون این موضوع مورد بحث است که آیا دکتر مصدق پس از قطع ارتباط با لندن، به مسکو نزدیک خواهد شد؟

معافل مطلع اظهار عقیده می‌کند که با بازگشت سادچیکف سفیر کبیر شوروی از مسکو بایران، باید انتظار تحولات تازه‌ی در در مناسبات دو کشور داشت و در صورتیکه از طرف دولت شوروی برای همکاری و مساعدت بدولت ایران اظهار تمایل بشود، بعید بنظر نمی‌رسد که دکتر مصدق به مسکو مسافرت نماید.

گفته می‌شود این مسافرت در صورتی ممکنست عملی شود که نخست وزیر بکلی از لندن و واشنگتن قطع امید کند، و تمام روزها را مسدود ببیند، یک مقام رسمی در این باره اظهار داشت که هیچ بعید نیست دولت شوروی برای تحویل و بنظور تبلیغ حاضر شود، یازده تن طلای امامتی دولت ایران را تحویل دهد و نفت ایران را نیز خریداری کند، ولی باید دید در ازا این گذشته توفمانی که از دولت ایران خواهد داشت و بدون شک مخالف یا استقلال و حق حاکمیت ما خواهد بود، صلاحیت که دولت ایران بپذیرد کاری تن در دهد؟

شرکت سابق سهام نفت هیخردا

برقراری که کسب اطلاع شده است شرکت سابق نفت انگلیس و ایران بقیه سهام شرکت نفت «کامن ولت» را که متعلق بدولت استرالیا بوده خریدار است و قیمت این سهام خریداری شده که پنجاه و یک درصد از کلیه سهام بوده دو میلیون و هفتصد هزار لیره بوده است. شرکت سابق علاوه بر خرید سهام مغازن و وسایل توزیع نفت این شرکت را ببلوغ دوازده میلیون لیره خریداری کرده است.

شرکت سابق پالایشگاه بزرگی در استرالیا میسازد که هزینه آن چهل میلیون لیره برآورد شده است و بطوریکه اظهار شده در سال ۱۹۵۶ شرکت سابق از این پالایشگاه بهره برداری خواهد نمود. این پالایشگاه سالانه سه میلیون تن نفت خام را تصفیه میکند و این نفت تصفیه شده چهل درصد از میزان احتیاجات استرالیا را تأمین خواهد نمود.

بحرین ۶۰۰۰ سرباز میدهد

درنامه ای که اوایل هفته اخیر، بامضاء عده‌ی اژه‌الی بحرین بمقامات رسمی رسیده، ایرانیان مقیم بحرین ازدولت تقاضا کرده‌اند که برای رهایی آنها از چنگال غاصبین خارجی اقدامات جدی مبذول دارد.

این عده در نامه خود اسامی عده‌ی از عمال انگلیس و بازرگانان عرب را که نسبت بایرانیان بد رفتاری میکنند، ذکر کرده و در پایان نامه خود خاطر نشان کرده‌اند که ایرانیان مقیم بحرین انتظار ورود سربازان هموطن خود را دارند و برای انجام این منظور ساکنین مجمع الجزایر بحرین حاضرند ۶۰۰۰ سرباز برای بیرون راندن انگلیسها، و نجات بحرین از چنگال استعمار آماده نمایند.

خرید کشتی نفتکش

در تعقیب خبر هفته گذشته راجع ببلایه خرید یک کشتی نفتکش بظرفیت سه هزار و پانصد تن دو مقابل تحویل نفت خام که از طرف هیئت مختلط نفت بدولت داده شده است اینک خبر می‌رسد که دولت در صد خرید نفتکش مزبور می‌باشد، خبر نگار ما اطلاع میدهد از چندین پیش یک کاپیتان ایتالیایی در بزرگ هتز اقامت نموده و در مدت اقامت خود بمقامات دولتی مذاکراتی کرده است و اکنون که موضوع خرید یک کشتی نفتکش فاش شده معلوم گردیده این کاپیتان ایتالیایی نامیده کیانی فروشنده نفتکش است که در خصوص چگونگی شرایط و احوال کثاری کشتی، بادوات ایران وارد مذاکره شده است.

رنگ خطر

اشاره اخبار مربوط به نوزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی و شرکت دکتر رادمش و چهارتن از توده‌یهای دیگر در این کنگره، و ایراد نطق‌های زنده علیه ایران و رژیم فعلی، در واشنگتن بعنوان نخستین «رنگ خطر» اعلام شده است.

گفته میشود که گزارشهایی از سفارت شوروی در مسکو، و آنکارا در باره وسعت عملیات کمونیست‌ها در ایران، بوزارت امور خارجه امریکا رسیده است، و «هانری بایرود» معاون وزارت خارجه و رئیس اداره خاورمیانه نیز گزارشی در این مورد برای آچسن تهیه کرده، و نسخه‌ی آنرا برای کمیته خارجی مجلس سنای امریکا ارسال داشته است، تا پیش از آنکه وقت بگذرد در باره تثبیت اوضاع ایران و کمک باین کشور، تصمیمات جدی و اساسی اتخاذ شود.

قطع رابطه با انگلستان

پس از تسلیم یادداشت انگلستان بپیشنهاد دکتر مصدق و رو پیشنهاد های ایران، اکنون در معافل دولتی در باره قطع روابط سیاسی با انگلستان صحبت میشود.

یک مقام عالی‌رتبه بپس‌نگار ما اظهار داشت که ایران در قطع رابطه سیاسی خود با انگلستان «ملا محق» است، زیرا برای دولت ایران کاملاً به ثبوت رسیده که انگلستان به چوچه میل ندارد مسئله نفت باین زودبیا حل شود و پاداشتهایی هم که رد و بدل میشود، فقط بنظور استفاده از مرور زمانست. همین مقام اضافه کرد که اکنون ثابت شده است دولت انگلیس بمالیات‌های عده‌ی از عمال و دست نشاندگان خود در ایران امیدواری کامل دارد و منتظر است که حکومت فعلی با اقدامات تحریکات و تشنجات گوناگون سانسط شود، و آنگاه در باره مسئله نفت با شخص دیگری غیر از دکتر مصدق کنار بیاید.

فدائیه‌های محرمانه در قریه آرپا کند

طبق یک گزارش رسمی، در قریه «آرپا کند» واقع در نیمه راه گردنه «حبران» و ادبیل که نزدیک خط مرزی وانست، مدتتست فدائیه‌های محرمانه‌ی الا طرف چندتن از مأمورین شوروی و عده‌ی از اهالی این قریه صورت می‌گیرد.

چون موقعیت جغرافیایی این ناحیه بسیار مناسب است، و برخلاف سایر نقاط مرزی آذربایجان که آب رودخانه ارس بزرگترین سد راه محسوب میشود، در اینجا هیچگونه مانعی وجود ندارد، مأمورین شوروی با آسانی از «شدان» عبور کرده و در این قریه پول و اسلحه بمال خود میدهند.

بعلاوه در نزدیکی این قریه، قلعه قدیمی وجود دارد که به «قلعه شدان» معروفست و در این قلعه بیشتر اوقات اجتمعات و جلسات محرمانه‌ی تشکیل میشود و «محب» در اینجا است که دولت ایران هیچگونه پاسگاهی در این ناحیه ندارد تا بتواند از فعالیت‌های عمال یگانه جلوگیری نماید. و در نتیجه حاسوسان اجنبی بدون هیچگونه تگرانی، در این ناحیه بآمد و رفت مشغولند.

سه کشتی جنگی در آبهای خلیج فارس

خبر نگار تهران بمسور از قول یک مأمور عالی‌رتبه خارجی خبر میدهد که بر اثر تصمیم شرکت سیتیز سرویس و همکاری شرکت‌های مستقل نفت امریکا برای درهم شکستن محاصره اقتصادی ایران و ارسال نفتکش بآبادان، دولت انگلیس تصمیم گرفته است بوسیله کشتیهای جنگی خود، از حمل نفت ایران بخارج جلوگیری نماید.

همین مقام اظهار داشت که به رزمناوهای دو هزار تنی ((اووالیوس)) و ((بلدگوز)) و ((نلامتکو)) که چوینا و های فرماندهی خلیج فارس هستند مأموریت داده شده است در آبهای خلیج مشغول گشت باشند و از رسیدن کشتیهای نفتکش بسواحل ایران ممانعت بعمل آورند.

«نگامیکه خبر نگار ما درباره صحت و سقم این خبر از مقامات رسمی توضیحاتی خواست، گفته شد این انتشارات تحریک آمیز از طرف منابع انگلیسی تازگی ندارد و نباید برای این شایعات ارزشی قائل شد.

حزب توده و جنبه انقلابی

اکنون فاش شده است که در چند روز اخیر، دستوره‌ی تازه‌ای برای حزب توده از مسکو رسیده است. این دستورها که مفاد آن برای مقامات انتظامی روشن میباشد، تحولی است که تصمیم آن در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی گرفته شده و در آینده نزدیکی حزب توده باید آنرا اجرا نماید.

با اینکه درباره موادی این تصمیم مقامات انتظامی حاضر شده‌اند اطلاعاتی در اختیار جراید بگذارند، معذالک معلوم شده است که بموجب این دستورها اصل حزب توده باید در ظرف چند هفته، خود را از جنبه توده‌ای به جنبه تهاجمی و انقلابی برساند. از این آرایش برای اجرای این دستور جنبه گذشته تحت عنوان ((بکتیک صلح)) در خارج از تهران عملی شد و گویا قرارداد است از این به بعد ضمن تعلیم عملیات بارتیزانی و تدریس «بازیگر» جنگ در خیابانها، به افراد حزبی، حوادثی نیز ایجاد نمایند تا افراد طی این حوادث ورزیده گردند.

گفته میشود دولت برای جلوگیری از حوادث احتمالی مشغول اقدامات جدی میباشد.

حزب توده رسماً یک حزب کمونیستی اعلام شد

پس از ۱۱ سال برای اولین بار دکتر رادمش دبیر کل حزب توده و دولت شوروی رسماً اعلام کردند، که حزب توده یک حزب روسی و کمونیستی است.

تاکنون حزب توده از وابستگی خود به دولت شوروی، همچنین اعتراف باینکه یک حزب کمونیستی است ابا داشت اما در نوزدهمین جلسه کنگره نوزدهم حزب کمونیست مسکو، دکتر رادمش رسماً تأیید کرد: «... تها حزب توده که با بدلولوی مارکسیسم و لنینیسم مسلح است، ضامن استقلال و آزادی ملت ایران است...»

اعتراف صریح دکتر رادمش و بخش نطق او از رادیو مسکو، بالاخره ماهیت حقیقی حزب توده و وابستگی این حزب را به سیاست شوروی کاملاً آشکار کرد.

در معافل سیاسی تهران، اعتراف صریح دولت شوروی و دکتر رادمش به کمونیستی بودن حزب توده، آئنده از سیاستمداران روحانیون ایران که امضاء حزب توده را «فرزندان عزیز و دیندار» خود میدانستند بیدار کرد.

انفجار بمب اتمی در تهران

خبر واصله از لندن حاکیست که پس از انفجار نخستین بمب اتمی انگلستان در جزیره ((مونت بلو)) بمبلیفات وسیعی از طرف روزنامه‌ها و معافل انگلیسی در باره قدرت و شدت انفجار این بمب اتمی انتشار یافت، و کارشناسان انگلیسی اثرات رادیواکتیو این بمب را بر آب پیش از بسپای اتمی امریکا دانسته‌اند.

در یکی از کنفرانس‌هایی که باین مناسبت در لندن تشکیل شد، کاپیتان ((جی.بی.)) با اثرات بمب اتمی انگلیس اشاره کرده سپس اظهار داشت که بنظر من این بمب، چه در جنگ گرم، و چه در جنگ سرد باید علیه دولتهاییکه دشمن امپراطوری و دموکراسی غرب هستند مورد استفاده قرار گیرد، و برای انجام این منظور بجاست که ایران صحنه انفجار نخستین بمب اتمی بعد از جنگ باشد.

در پایان این گزارش گفته شده است که عده‌ی از مدعوین در این کنفرانس، کاپیتان جی.بی. را مورد سرزنش قرار داده و او را بمناسبت بیان این مطالب تحریک آمیز ملامت کرده‌اند.

جنگ بر ضد مذهب

در این هفته در مسکو رسماً اعلام شد که از طرف حکومت شوروی و حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب کمونیستی از جمله حزب توده که نمایندگان آنها در کنگره نوزدهم حزب کمونیست شرکت کرده‌اند، جنگ بر ضد مذهب شروع خواهد شد.

مقدمه این کار بوسیله یکی از اعضای سازمان جوانان (کامسومول) حزب کمونیست شوروی شروع شد. وی طی نطق خود حمله شدیدی به روحانیون، و اساس دین و مذهب کرد و گفت: «... چندی است عده‌ی از جوانان، اعم از دختر و پسر برخلاف اصول کمونیسم تحت نفوذ مبادی دین و رسوم مذهبی قرار میگیرند، و از قرار معلوم تعداد این عده روز بروز افزایش مییابد. بطوریکه مسانناچاریم جدا تصمیبات شدیدی اتخاذ کرده و علیه انحرافات بی‌ارزش بپردازیم...» این نطق در معافل روحانی تهران با اهمیت تلقی شد و گفته میشود در مقابل اقدامات رسمی که از طرف احزاب کمونیست، نسبت بدین و انحراف فکر جوانان از مبانی دینی و مذهبی بعمل می‌آید لازم است که از طرف روحانیون نیز اقدامات مؤثری بعمل آید تا از انحراف جوانان جلوگیری شود.

آتش در بحرین

گزارش خصوصی که در این هفته از بحرین رسیده حاکیست که روز یکشنبه ۸ محرم، یکی از رجال انگلیسی بانساق همسرش وارد بحرین شده و از طرف مقامات بحرین ضیافتی بافتخار او داده شد.

روز چهارشنبه ۱۱ محرم نیز مجلس مهمانی دیگری بر پا گردید و در آن عده‌ی از شیوخ و معارف بحرین شرکت کردند. در این مجلس مذاکرات زنده و تحریک آمیزی علیه ایران صورت گرفت و انگلیسی‌هایی که در این مجلس حضور داشتند بدون پروا اظهار داشتند که اقامت اتباع ایرانی در بحرین صلاح مردم این ناحیه نیست، زیرا اتباع ایران در بحرین در حکم آتشی هستند که ناگهان شعله‌ور خواهد شد و مجمع الجزایر بحرین را غرق در آتش خواهد کرد. پس از آن بچندتن از بازرگانان عرب گفته شد که انگلستان همیشه حافظ منافع اعراب بحرین بوده و از شما دفاع خواهد کرد، تنها انتظاری که از شما دارد اینستکه مراقب باشید ایرانیان بحرین با بکدیگر متحد نشوند، زیرا اتحاد آنها موجب قتل و خونریزی و انقلاب خواهد شد.

سه پاشای های هجلا صوت بحرین

نامه‌هایی که این هفته از طرف ایرانیان وطن دوست و شرافتمند بحرین بتهران رسیده، بمقدار قابل توجهی بیش از سابق است و این امر احساسات پاک و بی‌آلایش ایرانیان مقیم بحرین را ثابت میکند. از جمله نامه‌هایی که بتهران مسور رسیده بامضای عده‌ی از جوانان عضو حزب (عدالت بحرین) و ناشکاهای (فردوسی) و (گلستان) است که در باره وضع خود نوشته‌اند.

در این نامه نوشته شده است مأمورین انگلیسی مقیم بحرین مشغول اقداماتی هستند تا باین ایرانیان و اعراب اختلاف ببندازند و عربها را تحریک میکنند که اتباع ایران را تحت فشار قرار داده و نسبت بآنها توهین روا دارند.

از جمله مردی بنام (عبدالله بهلول) در هجلا (صوت بحرین) نوشته است که باید ایرانیان مقیم بحرین فوراً جزایر بحرین را ترک کرده و بجای آنها اعراب فلسطین باین ناحیه نقل مکان کنند بقراری که شایسته انگلیسها باین شخص مبنای پول داده‌اند تا دست بتبلیفات ضد ایرانی بزند، ولی ایرانیان بحرین بعدی در عقیده خود ثابت قدم هستند که حاضرند هر وقت دولت مرکزی دستور بدهد با دست خالی بادشمنان ایران بجنگند.

وی جلد

طبق گزارشهایی که از منطقه مرزی شمال رسیده در خلال هفته‌های اخیر، نقل و اتقالات زیادی در مرزهای ایران و شوروی دیده شده است و نیروی‌های مسلح ارتش سرخ، در طول ۲۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک دو کشور، در حرکت می‌یابند، این حرکات از نظر مأمورین و افراد مرزی مغفی نبانده و جریان آن بتهران اطلاع داده شده است (صفحه ۴ و ۵ را بخوانید)

آیا نقشه‌ئی برای يك کودتای نظامی در تهران طرح شده بود؟

چه کسانی با متاع ماده پنج حکومت نظامی دستگیر شدند؟

نامه‌ئی که مظفر فیروز علیه سرلشکر حجازی بنخست وزیر نوشت گزارش يك سرتیپ با نشسته، در باره چندتن از فرماندهان نظامی و صنایع و نمایندگان مجلس و عده‌ئی از رجال، موجب جنجال و دیاهوی بزرگی شد

روز دوشنبه ۲۹ مهرماه، در جلسه مصائبه مطبوعاتی وزارت خارجه سخنگوی دولت اطلاع داد که سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان باستناد ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شده‌اند. اظهارات سخنگوی دولت موجب شد که خبرنگار مادرصد در آمد برای کسب اطلاع بمقامات رسمی مراجعه نموده و اطلاعاتی در این خصوص بدست آورد اینک گزارش را که خبرنگار ما از مقامات و محافل مختلف بدست آورده بدون اظهار نظر در زیر درج میکنم و یادآور میشویم تا اینکه از طرف دولت اعلامیه رسمی در این باره صادر نشده و مدارك لازم منتشر نگردیده است نمیتوان درباره صحت و سقم این اخبار نظریه‌ئی ابراز داشت.

اولین گزارش

از مدت‌ها قبل درباره کودتا زمزمه‌هایی بلند شده که در جراید داخلی و خارجی و محافل سیاسی کم و بیش منعکس گردید و هر کس مطابق ذوق و سلیقه خود درباره آن نوعی تفسیر مینمود، ولی هیچگاه این شایعات از دایره حرف تجاوز نکرد و کوچکترین عملی که حکایت از کودتا بکنند مشاهده نشد، باینجهت در یکماه اخیر صحبت کودتا از جراید و محافل حذف شد و تقریباً

هفته قبل آقایان سیدضیاءالدین طباطبائی، سرلشکر زاهدی، سرلشکر حجازی، فرخ، دادگر، سیف‌الله و حبیب‌الله و قدرت‌الله و اسدالله رشیدیان و تولیت و سه نفر از وکلای مجلس شورای ملی در منزل سناتور خواجه نوری اجتماع کرده و مدت یکساعت درباره سقوط حکومت مصدق و حتی از بین بردن ایشان و دکتر فاطمی و سپهبد افق اولی و سایرین بحث نمودند!

در ساعت ده شب میدلتن کاردار سفارت انگلیس دو حالیکه کلاه سیاه رنگی بسرداشت با اتومبیل نمره سفید یکی از تجار بازار بخانه خواجه نوری رفت و باین جمع محقق گردید و در ساعت یازده کنفرانس و جلسه سری خاتمه یافت.

بطوریکه در این گزارش نوشته شده در جلسه مزبور مذاکرات مفصلی برای زمام‌داری سرلشکر زاهدی بعمل آمد، ولی در گزارش مزبور گفته نشده است که این سرتیپ اطلاعات خود و همچنین جریان این مذاکرات محرمانه را چگونه بدست آورده است؟

از طرف دیگر نامه بدون امضائی هم بروزنامه شاهد ارسال میشود و جریان را بروزنامه مزبور اطلاع میدهد، منتها بجای اسدالله رشیدیان، اسدالله علم رئیس اداره املاک موقوفه پهلوی را یکی از مخالفین مزبور ذکر میکنند و این خبر هم در روزنامه شاهد چاپ میشود و اسدالله علم که در آن ایام باتفاق بهبهانیان در شمال مشغول سرکشی املاک بوده مراتب را تکذیب مینماید.

سید ضیاء نبوده

وقتی گزارش بدست دکتر مصدق میرسد، بلافاصله سرتیپ کمال رئیس شهربانی را احضار میکند و باو میگوید فوراً در باره این گزارش تحقیقات لازم را بکنید و نتیجه را بمن گزارش دهید. شهربانی پس از تحقیقات گزارش میدهد که اولاد آن تاریخ اسدالله علم در تهران نبوده، تا نیا سیف‌الله رشیدیان دو ماه است مریض و بستری است و قادر بحرکت نیست، ثالثاً سید ضیاءالدین يك هفته است که از سعادت آباد بشهر نیامده است، ولی گزارش دهنده مجدداً بنخست وزیر اطلاع میدهد که سرتیپ کمال شخصاً با سید ضیاءالدین دوست صمیمی است و حتی با آنها همدست است و بنابستور آنها نیخواهد این گزارش را بچریان بیاندازد، طبق گزارش شخص مزبور که هنوز صحت و سقم آن معلوم نیست این اشخاص درین ماجرا شرکت داشته‌اند.

۱- از سناتور ها آقایان: زاهدی، خواجه نوری، فرخ، دادگر.

۲- از نمایندگان مجلس: میراشرافی، تولیت، رفیع، دکتر فقیهی شیرازی.

۳- از روزنامه نگاران: عمیدی نوری، سید علی بشارت، هاشمی حامری و چند نفر دیگر.

۴- از افسران ارتش: سرلشکر حجازی، سرتیپ آریسانا (که در بیروت است) سرتیپ حاجی انصاری - مامون سابق لشکر کارد شاهنشاهی، (که دو سال



سرلشکر زاهدی طی نطقی که در مجلس نما ابراه کرد جدا از خود دفاع کرد

فراموش کردید، ولی یک هفته قبل گزارش مفصلی بدولت رسید که مقامات دولتی را متوحش کرد و آنها را وادار با اقداماتی نمود این گزارش بوسیله يك سرتیپ بیکار شهربانی که زمامی رئیس اداره کارآگاهی بود بشخص بنخست وزیر تسلیم شد.

در این گزارش سرتیپ مزبور ضمن بحث متصل مدعی شده بود که شب ۳شنبه



تحریرات و فقه الیه ای میدلتن موجب سوءظن شدید دولت گردید



سرلشکر حجازی اتهامات وارده بخود را تکذیب کرد و نسبت بیاز داشت خود اعتراف نمود

روزنامه «میدند تا بصرف امور فدائیان اسلام برسد» در گزارش دیگری نوشته شده «مخارج باشیدن اسید بروی زنها بوسیله رشیدیان انجام شده و او بدستور انگلیسها برای ایجاد بلوا، عده‌ئی از افراد متعصب



حتی علیه سرتیپ کمال هم گزارش داده شد

بازار، و همچنین توده‌های وابسته بانگلیسها را باین عمل وادار نموده است» مهمترین گزارشی که درباره فعالیت برادران رشیدیان جلب نظر میکند، مربوط بکمیته‌ائی است که بعضی از جراید و افراد مخالف دکتر مصدق مینمودند، یکی از مراکز دادن کمک بمخالفین دکتر مصدق سینما بقیه در صفحه ۲۳



مظفر فیروز نیز علیه سرلشکر حجازی نامه‌ئی بنخست وزیر نوشت

«بسا اینکه اعتقاد اینجانب بر اثر معلومات و تجربیات این مدت بر این است که از دستگاه حاکمه فعلی که خود زائیده دست نشانه نفوذ اجانب است، نمیتوان هیچ نوع اقدام اساسی را امیدوار بود، و باوصف اینکه طرز عمل جناب عالی اینجانب را متأسفانه به امکان انجام هدف های مهم ملی امیدوار نمیسازد، مبدالك اسناد و مدارك مهمی دال بر محکومیت عده‌ئی از اشخاص منجمله رشیدیان، حجازی، هرمز احمدی نزد من در سوس موجود است» در این نامه مظفر فیروز سرلشکر حجازی را عامل انگلستان معرفی نموده می نویسد:

«هرگاه رژیم ایران ملی شدمیتوان امیدوار بحسن نیت شما بود» این نامه که بوسیله مظفر فیروز دشمن سرلشکر حجازی نوشته شده یکی از مدارك پرونده حجازیست.

مدرك دیگر اظهاراتی است که سرلشکر حجازی بنا اظهار یکی از کارآگاهان در کانون افسران باز نشسته ارتش ایراد نموده است کارآگاه مزبور گزارش داده که سرلشکر حجازی گفته است «پس از وقایع ۳۰ تیر روزی سپهبد یزدان پناه مرا احضار نمود و گفت بایستی اسلحه و مهمات ابرو بجمعی خود را جمع آوری نمود و مواظب باشید که مورد دستبرد توده‌ها واقع نشود، چون بارتش اطلاع رسیده که توده‌ئی هاقصد دارند زراغه‌ها و انبارهای اسلحه و مهمات دستبرد بزنند، از اینجهت لازم است از اسلحه و مهمات انشکده افسری مواظبت کاملی بنمایند، زیرا دیشب چند نفر توده‌ئی میخواستند یکی از زاغه های عباس آباد وارد شوند که در اثر تیراندازی یکی از سربازان پاسدار متواری میشوند، من هم بلافاصله اسلحه و مهمات دانشکده انصری را باقدسیه محل اردوگاه تسابستانی حمل نمودم و همین عمل باعث شد که بدکتر مصدق بگویند من از انتقال اسلحه از شهر باقدسیه قصد کودتا دارم و گویا این اطلاع را توده‌های دانشکده افسری از طریق کمیته مرکزی زب توده بنخست وزیر داده‌اند» علاوه بر این گزارش چند فقره راپورت مأمورین سری پلیس در باره اظهارات سرلشکر حجازی در پرونده منعکس است.

تقسیم پول بین مخالفین

واما در پرونده برادران رشیدیان مقدار زیادی اسناد و مدارك موجود است که ما چند نمونه از آنها در اینجا درج مینماییم. در يك گزارش مأمور سری بنام «ب ۱۴» چنین نوشته است: «برادران رشیدیان طبق دستور سیدضیاءالدین همه ماهه پنجهزار تومان به آقای... مدیر

است در شیراز بسرمیبرد). از افراد متفرقه: دکتر مفخم وزیر اقتصاد ملی: سید ضیاء الدین، حبیب‌الله رشیدیان و سه پسرش، لینادو تاجر عراقی، واکر وابسته تجارتنی سفارت انگلیس، میدلتن کاردار سفارت انگلیس گزارشها و اطلاعات دیگری هم که در این باره بدولت رسید مقامات رسمی را دچار شك و تردید ساخت و بالاخره مقامات مزبور دستور بازداشت سر لشکر محمد حسین حجازی و برادران رشیدیان را صادر میکنند و منزل سر لشکر زاهدی را نیز تحت نظر شدید قرار میدهند.

چگونه دستگیر شدند

یک هفته قبل از این واقعه، يك شب که سر لشکر زاهدی، و سرلشکر حجازی، همایونی و سرتیپ باستی در کانون انصران بازنشسته مشغول صحبت در اطراف خوراک های ایرانی بودند، سرتیپ باستی شرح مفصلي درباره محسنات «کله پاچه‌ئی» که اهالی آذربایجان میزنند بیان مینمایند، سرلشکر حجازی به سرتیپ باستی میگوید برای اینکه بدانیم کله پاچه تبریزی چه مزه‌ئی دارد، بایستی با يك صبحانه کله پاچه بدهی، و همان جا عده میگذارند که صبح روز دوشنبه ساعت هفت صبح مهمان او باشند. آنروز ساعت ۶ صبح سرلشکر حجازی از خانه خارج شده باتفاق همایونی و سرلشکر زاهدی تا نزد منزل سرتیپ باستی میشوند، در خیابان سلسبیل چوون آنها منزل باستی را بله نمودند از چند نفر نشانی منزل او را میگیرند، در همین وقت رفعت رئیس کارآگاهی و دو نفر کارآگاه دیگر از جیبی پیاده میشوند و رفعت از سرلشکر حجازی خواهش میکند باتفاق او بدولت دکتر مصدق بروند، سرلشکر حجازی میگوید اجازه بدهید با رفقا بیایم، ولی رفعت میگوید، خیر تنها تشریف بیاورید، در نتیجه رفعت باتفاق سرلشکر حجازی و دو نفر کارآگاه بطرف شهربانی حرکت میکنند و بدین ترتیب سرلشکر حجازی را توقیف مینمایند. حبیب‌الله رشیدیان هم در ساعت چهار صبح بسایر اما در حالیکه هنوز در رختخواب بوده و دو برادر دیگر او را نیز شبانه دستگیر مینمایند.

۲۴ ساعت پس از زندانی شدن این چهار نفر، چون باز پرس دادرسی تهران مدرکی برای توقیف آنها نداشته، پرونده بفرمانداری نظامی ارجاع میشود، باز پرس فرمانداری نظامی نیز از توقیف آنان خودداری میکند، در نتیجه طبق دستور دولت بموجب ماده حکومت نظامی چهار نفر مزبور بازداشت میشوند.

نامه مظفر فیروز علیه حجازی

در بازرسی که از منزل سرلشکر حجازی بعمل آمده مدرك مهم و قابل ملاحظه‌ئی بدست نیامد، فقط يك نامه از مظفر فیروز که یکی از دشمنان سرسخت سرلشکر حجازیست و در زمان موانت بنخست وزیر خود از حجازی سیلی خورد، بدست آمد. در این نامه مظفر فیروز خطاب با آقای دکتر مصدق مینویسد:

تهران، صور

در مرزهای ایران و شوروی چه میگذرد؟

۲۶ لشکر شوروی در پشت مرزهای ایران متحرک است

گشتی های جنگی و ناوچه های مسلح ارتش سرخ در آبهای دریای خزر در طول ۲۶۰۰ کیلومتر مرز ایران و شوروی، در پشت سیم های خاردار نیروی معتناهی از سپاهیان پیاده و سوار، و هواپیما و قوای موتوریزه شوروی متحرک است

مقاله کی را که اکنون میخوانید نتیجه مطالعات تحقیقات عده ای از مطابین و سران نظامی داخلی و خارجی است که پس از مدت ها تلاش و کوشش در دسترس ما گذاشته شده است. برای تهیه این اطلاعات از منابع موثقی که مدت ها در کشور شوروی بوده اند و همچنین از چند تن از وابستگان نظامی خارجی، و چند نفر از اتباع شوروی که سالها در منطقه مرزی ایران و شوروی اقامت داشته و بعد با ایران فرار کرده اند استفاده شده است.



در مرزهای خود استحکامات، تجهیزات و نیروهای شگرف و حیرت انگیز دارند. در این مقاله برای اولین بار برده از روی یک قسمت از سازمانهای مرزی شوروی در شمال برداشته میشود و امیدواریم در مقالات دیگر از سازمانهای مرزی کشور های عراق، ترکیه، افغانستان و بلوچستان اطلاعاتی بخوانندگان گرامی بدهیم

۱۳۸ پاسگاه

در سراسر مرز شمالی ایران، دولت شوروی دارای ۱۳۸ پاسگاه اصلی، و هزاران پست دیدبانی فرعی است و حال آنکه، ایران جمعاً دارای ۱۵۱ پاسگاه اصلی و فرعی و پست دیدبانی است. تشکیلات و واحدهای مرزی ایران در شمال عبارتست از: آذربایجان ۳۹ پاسگاه، سواحل بحر خزر و کیلان ۲۸ پاسگاه، گرگان ۲۷ پاسگاه که جمعاً ۹۴ پاسگاه اصلی میشود و بقیه ۵۷ پست دیدبانی جزو پاسگاههای فرعی میباشد. در مقابل این عده پست دیدبانی شوروی علاوه بر هزاران پست دیدگاه و گشتی، ۱۳۸ پاسگاه بزرگ که هر پاسگاه محل تمرکز یک گردان کامل مختلط مجهز با تمام لوازم جنگی، تانک، توپ، هواپیما، مسلسل ضد هوایی، مسلسل سبک و سنگین، مراکز بی سیم و غیره میباشد وجود دارد. تأسیسات عالی و مهم پاسگاههای مرزی شوروی عبارتست از:

مرز آذربایجان ۷۱ پاسگاه، سواحل بحر خزر ۹ پاسگاه اصلی به علاوه ۷۱ مرکز دیده انی که ظاهراً بنام مرکز اطلاعات شیلات در سواحل ایران کار میکنند، در گرگان ۲۲ پاسگاه، در خراسان ۴ پاسگاه.

پست پد آذخیز

اطلاعاتی که در زیر از تشکیلات مرزی شوروی داده میشود نتیجه تحقیقات عمیق و اطلاعات دقیقی است که پس از تغییرات جدید در مرز شوروی کسب شده است. در سراسر مرز ایران و شوروی، یک رشته سیم خاردار کشیده شده است،

۶۰ میلیون سرباز جنگ بین المللی سوم دیرباز در شروع خواهد شد، در این جنگ کشور ما یکی از میدانهای جنگ سوم است که نیروهای مهاجم و مدافع علیه یکدیگر از آن استفاده میکنند، جنگ سوم طبق اظهار یکی از فرماندهان بزرگ شوروی روزی شروع خواهد شد که کشورهای کمونیست آسیا و اروپا مجموعاً دارای ۶۰ میلیون سرباز با آخرین سلاحهای جنگی، وسائل حمل و نقل و آذوقه کافی در اختیار داشته باشند.

بزرگترین واحد مرزی هیچیک از دول دنیا مانند دولت شوروی برای نگهداری مرزهای خود سعی و کوشش نینمایند. مرزداران شوروی عموماً سربازانی هستند که مطیع وزارت کشور شوروی می باشند و بطور داوطلب استخدام شده اند، وضع زندگی نیروی مرزی شوروی از تمام افراد آن کشور بهتر است، چون سربازان مرزی دارای بهترین لباس، غذا و مسکن و حتی وسائل خوشگذرانی هستند، مرز های شوروی تا عمق ۸۰ کیلومتر از وجود سکنه محلی پاک شده و در طول مرزها علاوه بر تأسیسات مرزی، سربازخانه ها و مواضع مهم دفاعی و سوق الجیشی وجود دارد. در مرزهای جنوبی شوروی دو نوع نیرو دیده میشود، یکی ثابت و دیگری متحرک، نیروهای ثابت جزو تشکیلات مرزی هستند که زیر نظر شخص «بریا» وزیر کشور و رئیس پلیس مخفی شوروی اداره میشوند، نیروهای متحرک که هر چند گاه یکبار از منطقه بی بنطقه دیگر تغییر مکان میکنند و

یکی از پاسداران نیروی دریائی شوروی در ساحل دریای خزر



سربازان ارتش سرخ در مرز ترکیه مراقب اوضاع هستند

بی سیم، تلفن و لوازم زندگی برای سربازان مرزی آماده و مهیاست، علاوه بر هفته یکبار عده ای زن، عومی برای رفع احتیاجات جنسی سربازان مرزی با اتومبیل به محل پاسگاهها آمده و ۲۴ ساعت با سربازان میگذرانند و سپس مراجعت مینمایند.

اطراف این پاسگاهها جان پناه های زمینی که از همه طرف مجهز بسلسل سبک و سنگین است با ۶ نفر سرباز که دائماً در حال کشیک هستند قرار دارد، سربازان در این جان پناهها شبانه روز پاسگاهها را از داخل و خارج حفاظت میکنند. علاوه بر این در بین هر پاسگاه تعداد زیادی دیدگاه با آینه های آهنی، مجهز به تلفن و نورافکن و آینه های تلگرافی با یک جوخه سرباز قرار دارد و روز و شب بین این دیدگاهها سربازان گشتی در حرکت هستند و فاصله آنها با اندازه می است که با چشم میتوانند یکدیگر را ببینند و بدین ترتیب ارتباط بین گشتیها و دیدگاهها و پاسگاهها و مراکز مرزبانی برقرار است، و جزئی ترین حرکت این طرف مرز را با اطلاع

در زیر پایه های آهنی و چوبی سیم مقدار زیادی مین و مواد منفجره تعبیه شده که بعضی بر خورد شیشی یا حیوانی به سیمها و پایه های مزبور بلافاصله منفجر میشود بعد از سیم خاردار جاده شوسه می در سراسر مرز کشیده شده که پس از سیم خاردار قرار دارد.

این جاده را در تیره نری از قبر و شن پوشانیده و همیشه با یک ماده شیمیائی نرم نگهداری میشود، تا اگر کسی از روی آن عبور کند. اثر پایش در آنجا باقی بماند و بوسیله گرفتن رد پا او را دستگیر نمایند. علاوه بر این همین جاده مین های شدید الایفجاری کار گذاشته شده که سربازان مرز با علامت مشخصه محل آنرا تشخیص میدهند، ولی افراد بیگانه بعضی عبور از روی آن، مینها منفجر شده و عابر را می کشد. در پشت جاده و سیم خاردار، بقواصل معین ۱۳۸ پاسگاه مرزی بزرگ قرار دارد، این پاسگاهها با انواع تجهیزات از قبیل تانک، توپ، زره پوش، وسائل نقلیه، مسلسل های سبک، سنگین و ضد هوایی،

نگهبانان مرزی ارتش سرخ در کرانه های ارس نیاسداری مشغولند





دو صحنه از عملیات نظامی و مانور ارتش سرخ در مناطق مرزی

خواست از مرز عبور کنند، سگها، چپ پارس نیکند، بگذارند آنرا شمر از مرز عبور کند، آنگاه ناگهان از پشت خود را بروی او انداخته و بلافاصله مشغول پارس کردن میشود و در نتیجه مرزداران رسیده او را دستگیر میکنند.

۴۶ لشکر در مرزهای ایران

سازمان مرزی شوروی در منطقه جنوبی این کشور چهار ناحیه بزرگ تقسیم شده است، هر یک از این نواحی علاوه بر ارتباطی که بایکدیگر دارند تاحدی در کارهای خود مستقل بوده و دارای اختیاراتی هستند، در مواقع غیرمنتظره اگر با آنها حمله می شود بدون درنگ طبق نقشه های دفاعی که هر ششماه یکبار تهیه عوض میشود عمل میکنند این نیروها بهیچوجه حق پیشروی از خطوط مرزی را ندارند و عمل پیشروی بهمده سپاه آماده مرزی است که در پشت برده آهنگ قرار دارد. طبق اسناد و مدارکی که در دست است مراکز مهم نیروهای مسلح شوروی در طول مرز ایران عبارتست از:

- ۱- ناحیه ایروان، نخجوان، ارمنستان
- سراسر این ناحیه تحت فرماندهی ارتش چهارم شوروی قرار دارد که اخیراً تقویت شده و بواسطه نزدیکی به مرز ترکیه تعداد متناهی سربازان افزوده شده است.
- مراکز مهم مرزبانی این ناحیه در نخجوان، عرب نیکجه، جلفا قرار دارد.
- این ارتش مأمور نظارت مرزهای ترکیه و ایران و امور مربوط بگردآوری بارزانی هاست.
- ۲- ناحیه قفقاز، مراکز آن بادکوبه است و مرزبانیهایی تابع آن عبارتست از: خداآفرین، اصلاندوز، لاریجان، بهرام تپه، پله سوا، برون بل، یرش، گلوز، آستارا و گوی تپه.
- ۳- نیروی دریایی و هوایی بحر خزر که مراکز آن «گراسنودسک» واقع در خلیج حسینقلی است این ناحیه که فاقد بقیه در صفحه ۲۰.

مقامات مسئول مرزی میروسانند. اکنون در سراسر مناطق مرزی مشغول ایجاد ساختمان های بتونی در اطراف پاسگاهها هستند و ساختمان بتونی پاسگاه آستارا که بشکل قلعه های سابق ایران است، خاتمه یافته و در سایر نقاط نیز ساختمان بتونی پاسگاهها شروع گردیده است. افراد سپاه مرزی شوروی عموماً شبها مشغول پاسداری هستند و در عوض روزها تا ساعت ۱۱ میخوانند. ارتباط نیروهای مرزی تا مراکز مرزبانی بوسیله هواپیما، بی سیم اتومبیل، تلفن و تلگراف برقرار میشود.

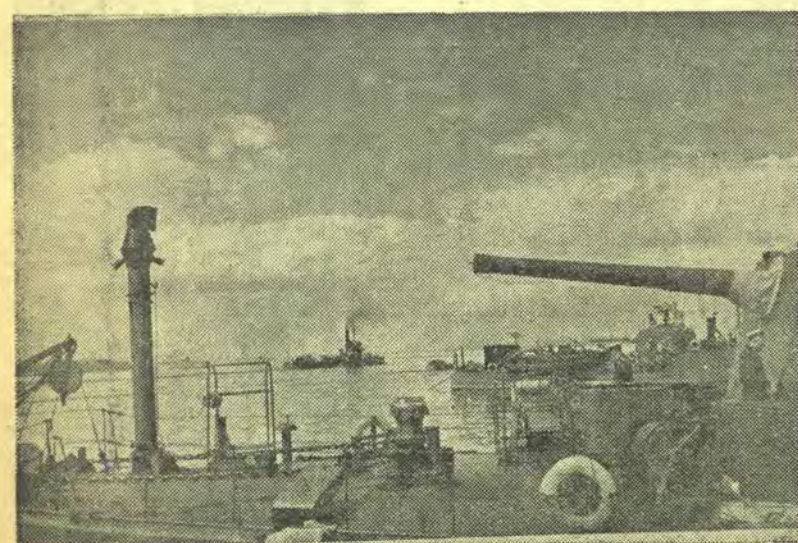
خطرناکترین پاسداران مرزی

دلاورترین و نیرومندی موتور و تجهیزات سربازان مزبور در طول سرحدهات شوروی یکدسته نیروی خطرناک دیگر وجود دارد که از سگهای درنده تشکیل شده و شب و روز مراقب مرزها هستند.

بزرگترین پرورشگاه تربیت سگهای درنده در لنینگراد، خارکف، راستوف و کبف و همچنین در شهر مسکو نزدیک ایستگاه راه آهن «کالیاسا» وجود دارد هر یک از این سگها دارای مسکن و جیره مخصوصی است، یک سگ روزانه ۶۰۰ گرم گوشت، یک پیاله شیر، ۲۰۰ گرم چربی گوشتند یا خوک، نیم کیلو نان سفید، یک قرص شوکولات و یا قندجیره دارد، دوره پاسداری هر یک از سگها در تابستان ۴ ساعت، در فصل زمستان ۲ ساعت است، پس از انقضا، این مدت سگها بدون دخالت مرزداران یا مریبان محل نگهداری خود را بسک دیگری که نوبت اوست تحویل داده مراجعت میکنند. سگهای مرزی بیشتر در قط جنگلی و تیزارها قرار دارند و بی سروصدا از مرزها حفاظت میکنند، این سگها در نقاط معینی خود را پنهان میکنند، طوری که از فاصله چند قدمی نمیتوان محل آنها را تشخیص داد، وقتی یک قاچاقچی یا یک فراری

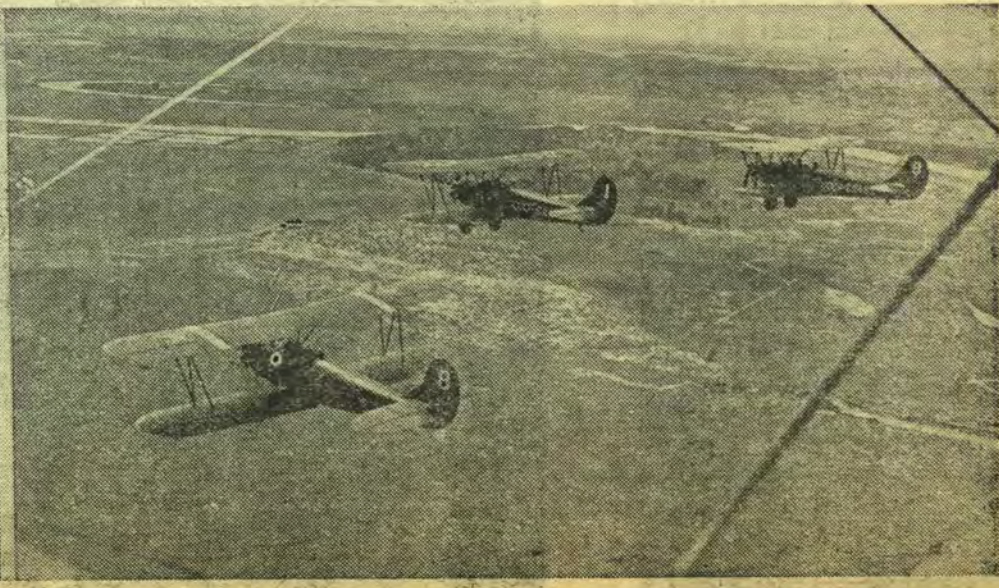
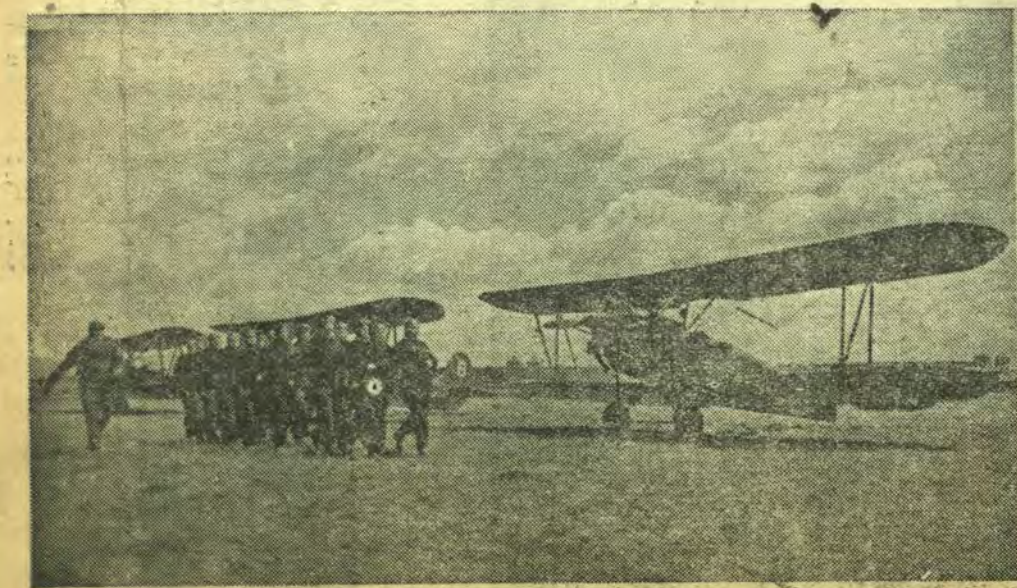


یکدسته سوار نظام شوروی در حال عبور از رودخانه



یک کشتی جنگی شوروی در دریای خزر

هواپیماهای اکتشافی و خلبانان شوروی به عملیات اکتشافی میپردازند



امقلاب تهران صورت میگیرد

محرکاتی که در پیس پرده برای

متلاشی میکنند، آنوقت متوقع هستیم شما اعتراض هم نکنند؟
از طرف دیگر خبر رسیده که از ده روز قبل منزل سرلشکر زاهدی تحت نظر گرفته شد و مأمورینی مراقب رفت و آمد های کسانیکه بخانه او میآمدند و با او ارتباط داشتند گردیدند.

آیت الله کاشانی و توده ایها

عده می از توده می ها برای اینکه جامعه ایرانی و طرفداران آیت الله کاشانی را دلسرد نموده و موجب اختلافاتی بین آنها بشوند مرتباً اظهار میدارند که آیت الله کاشانی و پسران ایشان طرفدار ما هستند و شورویها حاضر شده اند مطالبات ایران را بپردازند مشروط باینکه ایشان از ما تقویت نسایند، و حال آنکه نزدیکان آیت الله کاشانی میگویند آیت الله میگوید عده می از پسران دینی من گمراه شده اند و من وظیفه دارم آنها را هدایت کنم عده می معتقدند که توده ایها میخواهند از نام و نفوذ آیت الله کاشانی سوء استفاده کنند، در حالیکه عده دیگر میگویند کاشانی میخواهد امریکا را از انحصارات و انقلابات توده ایها برساند و از انکیلیسا نیز انتقام بکشد.



نواب

در حالیکه تهران سرگرم بازی های سیاسی است، مسئله نفت و جواب یا داشت ایران با انگلیس و امریکا همچنان مورد توجه محافل سیاسی داخلی و خارجی میباشد در محافل سیاسی پایتخت شهرت دارد که انگلیسها با امریکاییها گفته اند ما بولی نداریم که پانزده میلیارد دلار بپردازیم و اگر شما علاقمندی مذاکرات آغاز شود ۹۰ میلیون لیره را خودتان بپردازید ولی از واشنگتن اطلاع میرسد که چون تصمیم داد برای حمل سه میلیون تن نفت تا اول اکتبر کشتیهای نفت کش خود را بطرف بقیه در صفحه ۲۳

دکتر شایگان



یگدسه تروریستی میخواهند رجال ملی و شخصیتهای برجسته کشور را بقتل رسانند

عناصر افراطی در صدد بودند خبر سقوط دولت را بوسیله رادیو تهران منتشر نموده و شهرمندان را غرق در وحشت و اضطراب نمایند.

شش کشتی جنگی انگلیسی به ای جلوسیری از حمل نفت ایران در آبهای ترعه سوئز لنگر انداخته اند

چون جان دکتر فاطمی ممکن است از طرف عناصر افراطی دوباره بخطر بیافتد، از این رو از هم اکنون یک انسر و چندین کارآگاه مأمور حفظ جان او هستند. دکتر فاطمی تصددار عده می از رؤساء نمایندگی های سیاسی ایران را در خارج عوض نموده یک برنامه وسیع و دامنه دار برای مبارزه علیه انتشارات مطبوعات مخالف ایران و شرکت سابق نفت در دنیا اجراء نماید.

شایعات گوناگون

کسانیکه اعتصابات کارخانه ها، باشین اسید، غارت اموال و ائانه دکانداران را اداره میکنند. برای اینکه بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی تفاهت بیاندازند شهرت دادند که آیت الله کاشانی برای نخست و زبری سرلشکر زاهدی فعالیت میکند و میخواهد او جانشین دکتر مصدق شود و حال آنکه بانگدیب آیت الله کاشانی بی اساس بودن این شایعه بشود رسیده، از طرفی از قول دکتر مصدق شهرت دادند که نخست وزیر در شرفیابی اخیر خود بحضور شاهانه هنگامیکه شاهنشاه نظر دکتر مصدق را در باره نخست وزیر آئینه بجای دکتر مصدق سؤال نمود، دکتر مصدق در جواب اظهار داشت که دکتر شایگان بهترین شخصیت برای این مقام است، ولی معلوم نیست این شایعه تا چه اندازه درست باشد! از طرف دیگر روزیکه شاهنشاه مجلس سنا را افتتاح میفرمودند، موتیکه سپید آق اولی و سپید نقدی وارد سرسرای مجلس شدند، عده می از اراعاتش شروع با اعتراض باین دو نفر کردند و کلمات تند بر زبان را دند. در این هنگام سپید آق اولی سراغ سرلشکر زاهدی رفت و با او گفت: تیمسار! شما را ساکت کنید و نگذارید این حرفها را زنند. سرلشکر زاهدی در جواب گفت، شما ارتش ایران را دارید

کارگران راه آهن بعنوان کمی دستمزد از هفته پیش دست با احتصاب زدند



غوغای تهران

در این هفته نوز، غوغا و هیاهوی فراوانی توأم با شایعات گوناگون سبب ناراحتی ساکنین پایتخت شده بود. عجله می که عمال «توده ای-نفی» در اجرای نقشه های خود بکار بردند سبب شد که ماهیت اصلی این نوکران بیگانه «روس - انگلیس» برای آنها که هنوز از حقایق امور اطلاعاتی ندارند قفاش شود. هنوز ماجرای پاشیدن اسید بروی زنان بی حجاب تمام نشده بود که خبر تشکیل یک دسته تروریستی برای ترور شخصیت های برجسته کشور منتشر شد.

در میان ۱۸۵ نفری که بر اثر اختلال نظم در شهر دستگیر گردیدند عده می از اعضا حزب توده دیده میشوند که طبق اظهار اکثر دستگیر شدگان، محرکین اصلی همین توده ایها میباشد و فقط قریب سی هزار جوانان متعصب بازاری نداشتند آت اغراض پلید بیگانه پرستان قرار گرفتند. هنگامیکه عمل پاشیدن اسید بروی زنان خانه یافت، ناکهان نامه های بدون امضای برای بعضی از مقامات دولتی و عده می از نمایندگان مجلسین و چند روزنامه ارسال شد و حکایت از این میگرد که ۳ نفر



دکتر فاطمی

هم قسم شده اند تاراجال ملی و پیشوایان مذهبی و افراد مؤثر مملکت را بقتل رسانند. واضحت که این انتشارات فقط پشامار مشوب کردن افکار مردم و ایجاد تشنج در مملکت صورت گرفت تا دولت نتواند مسلط بر اوضاع گردد و هر چه و هر چه بیشتری در کشور ایجاد شود.

نقشه انقلاب پایتخت

در یک چنین روزهای حساس که دولت سرگرم مبارزه با اجنبی است و کشور احتیاج با آرامش دارد بتحرک توده ایهای راه آهن کارگران دست با احتصاب زده و بعنوان افزایش دستمزد میخواهند

دکتر بقایی



دکتر مصدق

دو ضربت بی در پی بتوده ایها وارد آمد.

استعفاء وزیر خارجه

در همین اثناء ناکهان خبر استعفاء نواب وزیر امور خارجه در همه جامتشر شد و چنین شایع شد که هنگام وصول یادداشت مشترک انگلیس و امریکا، یکی از مترجمین وزارت خارجه در ترجمه متن یکی از یادداشتها اشتباه بر کردی نمود و این امر موجب شد که دکتر مصدق دستور انتظار خدمت متصدی مربوط را داد. وقتی نواب وزیر خارجه از این ماجرا مطلع شد اظهار داشت که در مقابل آقای نخست وزیر من مشرل هستم نه سایرین. این موضوع و مسائل دیگر که هنوز جزئیات آن معلوم نیست موجب استعفاء نواب گردید. بهر حال بس از استعفاء، اب نخست وزیر برای اینکه یکی از معتمدین خود را در رأس وزارت امور خارجه بکار دارد دکتر فاطمی مدیر باختر امروز را بسمت وزیر خارجه تعیین کرد.

از ورود آذوقه بتهران جلوگیری نموده و پایتخت را از لحاظ خواربار دچار مضیقگی نمایند، توده ایها تنها باین امر اکتفا نکرده و در صدد برآمدند که کارگران کارخانه چیت سازی، سیلو و دخانیات را تحریک نموده و آنها را بنام همدردی با کارگران راه آهن وادار با اعتصاب نمایند و بدین ترتیب تهران را غرق در هرج و مرج و انقلاب کنند بقرارد اظهار یک منبع مطلع در ساعاتی که اعتصابات شدت می یافت ناکهان بمقامات رسمی خبر رسید که عناصر اغلالگر و مشکوک در صددند مرکز فرستاده رادیو را اشغال نموده و با پخش خبرهای دروغ و هیجان انگیز و انتشار خبر سقوط دولت شهرستانهای ایران را دچار وحشت و انقلاب سازند. در عین حال برای تصرف کارخانه برق و کارخانجات نظامی و مراکز حساس دیگر نقشه لازم مطرح نمودند تا بدینوسیله رژیم کنونی را تغییر داده و حکومت ترور و وحشت را بر قرار نمایند.

در حینیکه عناصر ماجراجو مشغول تلاش و فعالیت بودند کارگران طرفدار دکتر مصدق بر اثر پیام آیت الله کاشانی که اغلالگران را رسماً دعسال بیگانه خواند، از صف توده ایها خارج شده و آنها را تنها گذاشتند و آنها را دچار شکست ساختند. در دقایقی که توده ایها در راه آهن شکست خوردند، ناکهان کارخانه چیت سازی شهرری که مرکز کارگران توده می پایتخت محسوب میشود و از ماهها قبل در اشغال آنها بود، از دستشان خارج شد و عده کثیری از عمال سرشناس آنها اخراج گردیدند و کارخانه تصرف قوای دولتی درآمد و کیو ترصلحی را که از یکسال قبل بالای کارخانه نصب کرده بودند سرنگون شد و بدین ترتیب بانجات کارخانه چیت سازی تهران و کارخانه ریسنده کی سمنان از دست توده ایها

سرود آزادی قفقاز آماده میشوند



چگونه انقلابیون قفقاز نسبت به تشکیل حکومت «قفقاز آزاد» زده اند ؟

اسرار مهمی از کنفدراسیون قفقاز در آلمان غربی

ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ ماه مه ۱۹۱۸ در تالار آئینه پارک هتل شهر مونیخ، جلسه محرمانه ای با حضور عده زیادی از فراریان قفقاز تشکیل گردید. در این جلسه نمایندگان کلیه ملت های زنجیر شده کمین فرم، من جمله دکتر «باران» نماینده اوکراین آزاد «کووال» نماینده فراریان شوروی «میکس» نماینده شوروی ملی بلوروسی دکتر «ماکوویسکی» نماینده مهاجرین لهستان و هم چنین نمایندگان ملت های اورال و سایر جمهوریهای شوروی با حضور پروفور «آبجیان» نماینده ارمنستان آزاد و مهندس «ماگوما» نماینده قفقاز شمالی و دکتر «دورویس» نماینده آذربایجان آزاد شوروی و دکتر «کوردزایا» نماینده سرخستان آزاد شرکت داشتند. در این جلسه ابتدا پروفور آبجیان نماینده ارمنستان آزاد در مورد آزادی ملل زنجیر شده گرتلین و سپس سایرین صحبت کردند. در پایان جلسه یک کنفرانس محرمانه بدون حضور سایرین فقط با شرکت نمایندگان چهار ملت قفقازی یعنی ارمنستان، آذربایجان، سرخستان و قفقاز شمالی تشکیل گردید. در این کنفرانس محرمانه برنامه کار آینده، تعیین و تصویب شد که با جدیت هر چه تمامتر اقداماتی برای آزادی قفقاز صورت گیرد و چون برای تمرکز فعالیت این گروه، بهترین نقطه کشورهای ایران و ترکیه تشخیص داده شد، کنفرانس تصویب کرد از طرفی کمیته قفقاز آزاد چند نفر باین کشورها ارسال شوند. برنامه کار این نمایندگان، تهیه وسایل برای تبلیغات شدید در نقاط مرزی قفقاز، وجع آوری قفقازیهای وطن پرست برای تشکیل دسته های پارتیزانی جهت حمله به قفقاز است. کمیته قفقاز آزاد، صرف نظر از لشکریات وسیع بلغاری و انتشارات، دارای یک ارتش ۷۰ هزار نفری از سربازان فراری آرتش سرخ میباشد. اینها عبارت از آندسته از ارامنه، سرخی و آذربایجانی و سایر افراد قفقازی هستند که سابقاً در ارتش سرخ خدمت میکردند و هنگام جنگ خود را تسلیم آلمانها نمودند، و اکنون در آلمان غربی تحت نظر افسران نفوذی مشغول تعلیم هستند تا در موقع خود برای نجات قفقاز از دست کمونیستها از راه ترکیه به قفقاز حمله نموده و پس از ۳۴ سال هموطنان خود را از زنجیر کمونیسم خلاص نمایند. این کمیته برای ایجاد زمینه در میان هموطنان اسیر خود در جمهوریهای سرخستان و آذربایجان شوروی، همه شب برنامه ای به زبان ارمنی، سرخی و آذربایجانی از ایستگاه فرستنده ای که شعبه آن در نورنبرگ قرار دارد، اجرا می نمایند. برای اینکه خوانندگان گرامی تهران مصور، از فعالیتهای کمیته قفقاز آزاد در آلمان، ترکیه، آمریکا، ایران و اقداماتی که اخیراً برای نجات قفقاز از دست کمونیستها، بعمل آورده اند اطلاع حاصل نمایند، تاریخچه مختصری از کمیته قفقاز آزاد نقل نموده و سپس پرده از اسرار نهائیتها و اقداماتی که چه در داخل شوروی و چه در خارج از آن برای نجات قفقاز میشود برداریم:

قفقاز بهمه بگیرد. رسول زاده باین امر حاضر شد بشرطی که دولت آلمان اداره کلیه امور قفقاز را بخود اهالی واگذار کرده و آنها را در سرنوشت خود آزاد بگذارد، و چون هیئت این امر را قبول نداشت موقتاً تشکیل حکومت قفقاز آزاد بهم خورد. پس از شکست آلمان و اتمام جنگ با اینکه شوروی پیروز شد بود، ممالک کمیته قفقاز آزاد دست فعالیت برداشت و مرتباً دامنه فعالیت خود را براهبری فراریان قفقازی وسعت داد. اکنون این کمیته صرف نظر از داشتن یک تشکیلات بزرگ در آلمان دارای شبیه نیز در آمریکا، ترکیه و ایران میباشد، و طی چند سال اخیر توانسته است یک ایستگاه فرستنده قوی و یک مجله و چند روزنامه بنام «قفقاز» ارکان کمیته قفقاز آزاد، دایر نماید. صرف نظر از این تشکیلات، کمیته قفقاز آزاد دارای یک کادر نظامی مهمی است که تحت رهبری افسران عالی رتبه فراری شوروی اداره میشود. این کادر دارای پرچم مخصوص قفقاز میباشد که نمونه آن در سر لوحه این مقاله دیده میشود، رنگهای آن از راست به چپ آبی و قرمز و سبز است، در وسط این پرچم ماه بایک ستاره ۸ پر دیده میشود، افراد ارتش قفقاز در حدود ۷۰ هزار نفر است و مرکب از سربازان فراری آرتش سرخ «ارمنی، گرجی، آذربایجانی، داغستانی، چچن، چرکس» هستند، همه این افراد مسلح به سلاح های جدید از قبیل تفنگ، مسلسل، تانک و زره پوش میباشند. بودجه این افراد از طرف ارتش اشغال آمریکا در آلمان، و مخارج بقیه فعالیتها کمیته قفقاز آزاد از اعاناتی که از طرف قفقازیهای مقیم آمریکا و سایر کشورها پرداخته میشود تأمین میگردد. «اسرار فعالیتها مخفیانه این ارتش ۷۰ هزار نفری در ایران و ترکیه و نقشه حمله به قفقاز در شماره آینده یک دسته از سربازان مسلمان قفقاز قبل استیلاي کمونیسم

کمیسه ملیتها بوده داغستان اعزام دارد. استالین در ۱۹۲۰ داغستان وارد شد و چون نهضت عظیم مردم مسلمان قفقاز شمالی را غیر قابل شکست دید ناچار از طرف حکومت مرکزی، خود بخاطر استقلال قفقاز شمالی را بر سر سبقت شناخت، اما یکسال بعد، همانطوریکه عادت کمونیستهاست، حکومت بلشویکی لنین قول خود را شکست و با قشون کشتی بطرف قفقاز شمالی، آنجا را تصرف در آورد. چند سال مدتی کمیته قفقاز آزاد با اعزام نماینده بطور مخفیانه بداخل شوروی، گروه های پارتیزانی برای مبارزه با کمونیسم تشکیل داد و تا آنجا دامنه فعالیت این کمیته حتی در داخل شوروی وسعت پیدا کرد که توانست در سال ۱۹۳۲ هنگام اشتراکی کردن مزارع کلیه دهقانان و زارعین مسلمان قفقاز را علیه حکومت مرکزی بشوراند و دو سال تمام از توطئه های کمونیسم علیه زارعین قفقاز جلوگیری نماید. از آن پس بملت استقرار یک رژیم بی روح و خشونت تروریستی در داخل شوروی و همچنین مستحکم شدن مرزهای روسیه، فعالیت کمیته قفقاز آزاد دچار وقفه شد تا جنگ دوم جهانی شروع گردید.

بنسبب آغاز جنگ مجدداً وضع مرزهای شوروی و همچنین وضع داخل شوروی بهم خورد، کمیته قفقاز آزاد، مجدداً شروع فعالیت نمود، در آن موقع آلمانها پیش از همه، برای آزادی قفقاز فعالیت میکردند و حتی هنگامیکه ارتش آلمان به نزدیکیهای قفقاز رسیده بود، بیانیه های زیادی با عوایس بزبان ترکی منتشر کردند که بزودی برای نجات آنها وارد قفقاز خواهند شد.

در آن موقع هیئت برای نجات آذربایجان نقشه های طرح کرد و حتی شخصاً رسول زاده محمد امین رئیس سابق مجلس شورای ملی آذربایجان و رئیس کمیته نجات آزاد را با حضور پذیرفت، و از وی خواست راست حکومت آذربایجان را پس از اشغال یک دسته از سربازان مسلمان قفقاز قبل استیلاي کمونیسم

در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ پس از جنگ خونین و قتل عام عجیب مسلمانان مقیم مادکوبه و ویران کردن مسجد «تازه پیر» و «قره قلعه سی» یا «نعله دختر» آذربایجان را به تصرف در آوردند. پس از این شکست سران ولیدران حکومت ملی آذربایجان و سایر ملیت های قفقاز ناچار از آن کشور فرار کرده و بلافاصله تشکیل کمیته قفقاز را در اروپا اعلام داشتند.

کمیته قفقاز آزاد که در رأس آن «رسول زاده محمد امین» قرار داشت، تا چند سال پس از انقلاب بفعالیت خود علیه اشغالگران بلشویک ادامه داد و حتی در اکتبر سال ۱۹۲۰ توانست بر رهبری «ناظم الدین حسینی» پیشوای مسلمانان داغستان «قفقاز شمالی» انقلاب عظیمی تحت لوای «لااله الا الله» بوجود آورد.

انقلاب و جنبش مردم مسلمان قفقاز شمالی بعدی شد بدین بود که حکومت انقلابی مسکو ناچار شد استالین را که در آن موقع «صوت بک» اولین رئیس جمهوری حکومت اسلامی قفقاز آذربایجان قفقاز

قفقاز در آلمان تشکیل شده، اعلام داشتند کمیته قفقاز باینکه از ۳۲ سال قبل تشکیل شده، ممالک فعالیت شدید خود را بلافاصله پس از جنگ شروع کرد، اکنون بایه فعالیتها و اقدامات این کمیته بقدری وسیع شده است که خود را سایه ارتش هفتاد هزار نفری برای نجات قفقاز آماده مینماید. این کمیته اکنون تحت رهبری «رسول زاده محمد امین» رئیس سابق مجلس شورای ملی آذربایجان و چند تن دیگر از رهبران ملی قفقاز اداره میشود. تاریخ تشکیل این کمیته مربوط به ۳۲ سال قبل، یعنی هنگامیست که کمونیستها تحت رهبری استالین و شامو میان به فرماندهی ژنرال «لواند ووسکی» به آذربایجان حمله کرده و حکومت مساوات را در آن کشور برانداختند حکومت مساوات در آذربایجان بلافاصله پس از انقلاب اکتبر بوجود آمد و مردم مسلمان آذربایجان تحت رهبری عده ای از لیدران ملی قیام کرده، و با وجود مخالفت های شدید کمونیستها، در آن کشور یک حکومت ملی و آزاد بوجود آوردند. حکومت مساوات بوجوب «بیانیه حقوق ملل روسیه» مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ استقلال آزادی حکومت ملی آذربایجان را اعلام داشت و در ۹ اردیبهشت ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) مجلس مؤسسان مسلمانان قفقاز را تشکیل داد، اما حکومت انقلابی و بلشویکی مسکو بر خلاف وعده های لنین ارامنه مقیم قفقاز را علیه حکومت مساوات برانگیخت و الاخره

چند هفته قبل در جراید و خبرگزاریهای خارجی خبری منتشر شد ادیر بر اینکه ژنرال ریجوی فرمانده قوای آتلانتیک شمالی به ترکیه مسافرت کرده و از مرزهای ترکیه و شوروی بازدید بعمل آورده است آن روزها جراید متناسب به بلوک غربی چنین استدلال کردند که بازدید ژنرال ریجوی از مرزهای شوروی و ترکیه، برای بازرسی از خطوط دفاعی ترکیه و تقویت آنها در برابر حملات احتمالی شوروی است در مقابل جراید کمونیست سروصدا راه انداختند که باز دید ژنرال ریجوی از مرزهای ترکیه مخصوصاً از ناحیه آدرات برای تهیه پایگاه های مهم نظامی جهت حمله بشوروی بوده است. این قضایا کم و بیش در مطوعات داخله و خارجه انتشار یافته، ولی آنچه در پرده اسرار باقی مانده اینست که این بازدیدها نیست بلکه مقدمه طرح یک نقشه مهم جنگی است که شالوده آن در شهر مونیخ بحضور ژنرال «گریگودی نوکایف» افسر عالی رتبه قرار می شود این بازدید برای تهیه پایگاههای نظامی مهمی برای عملیات پارتیزانی و حمله ۷۰ هزار سرباز قفقازی به جمهوریهای قفقاز میباشد این ۷۰ هزار نفر عموماً سربازان قفقازی هستند که پس از اسیر شدن بدست آلمانها از مراجعت به شوروی خودداری کرده و سپس پوستگی خود را به کمیته قفقاز آزاد که از سران ولیدران فراری

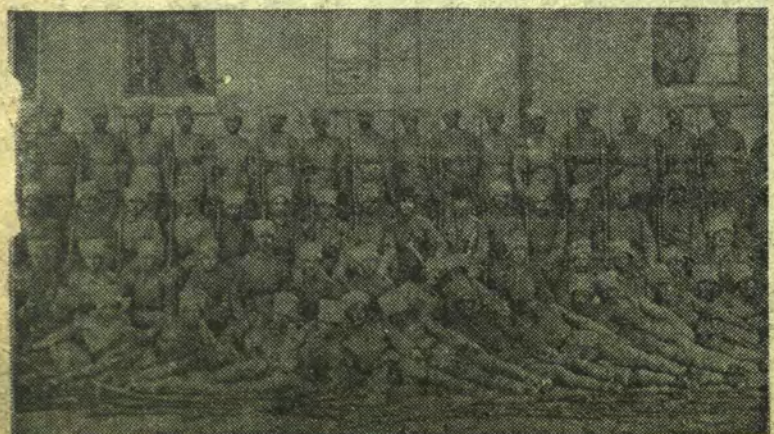
مجله قفقاز ارمن کمیته قفقاز آزاد که به زبان روسی، انگلیسی، ترکی و در مونیخ منتشر میشود



КАВКАЗ

(DER KAUKASUS)

Ежемесячный Орган Независимой Национальной Мысли
 Главный Редактор: А. КАНТЕМИР,
 Chefredakteur: A. KANTEMIR.



انگلیسیها سعی دارند وضع مناطق نفت خیز را مغشوش جلوه دهند چگونه چیره خواران کمپانی سابق برای ایجاد بلوا و آشوب در خوزستان فعالیت میکنند

يك مسافر اسرار آمیز باعث ایجاد يك بلوای بزرگ در مسجد سلیمان شد

خلاصه يك نامه - خصوصی از خوزستان



شهر زیبای آبادان که مرکز بزرگترین پالایشگاه جهانست، اینروزها مرکز اثر يك و دسیسه جاسوسان اجنبی است، اما کارگران وطن دوست با کمال هشیاری و پایداری مراقب اوضاع هستند

را قتل عام میکنند وزن و بچه همه را سر میبرند. همه را در منزل کفیل کل مناطق جمع کردند و گفتند ما همینجا باید بمانیم. زن و بچه ما هم باید بیایند. از طرف ما به تهران تلگراف کنید، و کلارا بخواید، دکتر مصدق را از خواب بیدار کنید، يك گروهان و دو گروهان سرباز کم است. فلك هم بدر نیخورد، از تهران يك لشکر بفرستند، این سرهنک بدر نیخورد، باید يك سپید بیاید، اصلا سابرقت مملکت که خبری نیست، جان ما را نجات بدهند، آقا آنهادر تهران راحه خوابیده اند، اماما خواب نداریم، امنیت نداریم، حیف جان ما، امشب را بصبح نخواهیم رساند، استاندار باید باینجا بیاید. فرمانده لشکر هم باید بیاید. ... اینقدر از این حرفها زده شد که حد و اندازه نداشت. ناچار بیه قول داده شد، اما نه آشوبونه شبهای بعد آب از آب تکان نخورد. یعنی چشم و گوشها باز شد، کارگران در حفظ نظم کوشیدند، مسبب این چنک اعصاب را کم و بیش معرفی کردند.

آن شخص خارجی هم که میگفت فالگیر است و دیش و پشم ظاهری او هم بعضیها را دچار اشتباه ساخت تحت نظر قرار گرفت و شاید هم تبمید شده باشد. این صحنه اکنون خانه یافته است، اما تاعدهای از سر سپردههای شرکت سابق با کمک چندتن ماجراجو که شاید جزوه همان دستجات چپ ناپاشند در داخل شرکت ملی وجود دارند، انتظار این گونه بلواها را باید داشت، در امر تصفیه کارمندان باید دقت بیشتری بشود، مملکت احتیاج بردان وطن پرست دارد. دل هر مرد وطن پرستی میسوزد که نتیجه زحمات دکتر مصدق بدست چند تن حال خارجی نقش بر آب شود. فروش نفت وقتی میسر است که در رأس دستکامهای مربوطه مردانی ایرانی و ایران دوست وجود داشته باشند. در پایان این نامه لازمست باردیگر این نکته را تذکردهم که با همه این تحریکات اوضاع خوب و امن است ولی در ظاهر فعال کمپانی سابق میخواهند بادیسه بازی های آ، ا خراب و ناامن جلوه دهند.

اگر هم احياناً بر اثر اغوای انگلیسیها بعضیها منحرف شده اند ما آنها را می بخشیم و از گذشته چشم پوشی میکنیم، شاید در آینده عضو مفیدی برای ما باشید، اما ترك عادت موجب مرض است: برای اینها خدمت بارباب يك امر عادی شده بود در آغاز امر خواستند با رؤسای عملی هم مثل سابق رفتار کنند یعنی با تماق و تظاهر و واسطه سوء استفاده شدن آنها را هم رفته رفته وادار باطاعت از امیال خود کنند. ولی در این امر توفیق حاصل نکردند، باین جهت همان اقدام مستقیم را بهتر دانستند و شخصاً شروع با اجرای دستورهای از باب کردند اینها با وسائل مخصوصی که هنوز جزئیات آن روشن نیست دستورهای ماهیانه ای از شرکت در یافت میکنند، اخیراً بجای ارسال نامه ها اشخاصی را میفرستند که شفاهاً دستورها را ابلاغ کنند. در حوالی بیستم مرداد ماه شایه ای منتشر شد که يك نفر انگلیسی بطور مخفیانه به مسجد سلیمان آمده است و حتی ارتباط او را با بعضی از منازل متوجه شدند. در منزل دور افتاده ای هر روز جلسه ای بین ه نفر از کارمندان تشکیل میشد و چندبار آن مرددا در نقاط مختلف با یکی از این کارمندان دیدند، عده ای از کارگران حدس زدند که بزودی اتفاقی خواهد افتاد... و بالاخره صبح روز سه شنبه ۲۵ مرداد آثار آن فعالیتها ظاهر گشت.

صحنه تأثر آور

در تمام تأسیسات نفتی عده ای کارگر وجود دارد که کارگر شرکت نیستند ولی برای کثرات چی ها کار میکنند شرکت ملی برای اکثر آنان تاکنون کار پیدا کرده و بیکار واقعی کمتر وجود دارد. اما تحت همین عنوان هر روز هرج و مرج طلبان، عده ای را از دهات اطراف بر مرکز نواحی نفت خیز کوچ می

دهه زده کارگران وطن دوست با بچه های دهه ها در اعتراضات علیه بیگانه در استان شرکت میکنند

تهران و کرمانشاه، در خوزستان دارای دو سازمان علیحده است. یکی قسمت پالایشگاه ها که در آبادان است و وقتی آبادان گفته میشود منظور تشکیلات تصفیه خانه ها و متعلقات آن میباشد و اداره بندر معشور هم ضمیمه آنست، دیگری قسمت مناطق نفت خیز که شامل دو منطقه و چند ناحیه است که کارهای مربوط با استخراج نفت را اداره میکنند و سابقاً مستقیماً با انگلستان و اکنون با هیئت مدیره موقت ارتباط دارد در حال اکنون وضع مناطق نفت خیز مورد توجه عمال شرکت نفت سابق قرار گرفته است. زیرا بطوریکه در روزنامه های میخوانید کمتر بنگاهی حاضر بخیرید نفت تصفیه شده میباشد و علت آن هم اینست که اکنون تقریباً کلیه کشورهای برای خود پالایشگاهی ساخته و نفت خام خریداری شده را در آنجا تصفیه میکنند، در اینصورت وقتیکه نفت بفروش رود توجه همه بطرف مناطق نفت خیز جلب میشود، اینجا است که انگلیسیها بدست و پا میافتند تا وضع محل را ناامن و اداره امور را مختل و طرز کار را خراب جلوه دهند. در آن ایامی که «چونز» و همراهانش در مناطق نفت خیز بودند انگلیسیها بدست و پا افتادند، ولی خیلی دیر خبردار شدند باینجهت اقدامات آنان پس از بازدید چونز و حرکتش به تهران صورت عمل بخود گرفت.

يك مسافر اسرار آمیز

با اینکه نظر و نقشه هیئت مدیره موقت از ابتدا چنین بود که دست کلیه عمال بیگانه را از تأسیسات نفت دور کنند معذالک دو دلیل در این امر موفق نشد. اول عدم آشنائی با احوال کلیه مأمورین و کارکنان سابق، ثانیاً حس عدالت خواهی و گذشتی که مخصوص ملت ماست. در ابتدای امر بیهمه گفتند گذشته ها گذشت.





دزد خانگی!

فانتزی بقلم شما

ساعت يك بعد از نیمه شب بود که جسم سیاهی از روی دیوار خانه آقای بی روا آهسته بداخل حیاط پالین جت و پاورچین به در ورودی عمارت نزدیک شد و با دست کلیدی که در جیب داشت آهسته در را باز کرد و با بسروان دالان نهاد. این جسم سیاه يك دزد زبردست و مسلح بود که تا آنوقت هیچکس موفق بدستگیری او نشده بود، او میدانست که اطافهای خواب درجه نقطه و صندوقخانه و محل جواهرات و اطاق مهمانخانه در کجای عمارت واقع است با همان سرعت و بی صدای مخصوص بخود اطاق باطاق میگشت و انیاء لازم را جمع آوری میکرد و در یک توبره ترس میریخت، پس از آنکه از طبقه اول نارغ شد مثل برق خود را طبقه دوم رساند و در اطاق مهمانخانه را که نیمه باز بود آهسته گشود و نور چراغ دستی خود را بداخل اطاق انداخت.

قصد او این بود که در ضمن ورود به اطاق باهلها تصایف کند و صدائی تولید نشود، اما بعضی اینکه نور چراغ دستی دزد اطاق را روشن کرد يك زن نیمه لخت بايك جوان که لفظ زیر پیراهن نشی و در سرعت از روی زمین بلند شدند و با وحشت صورتهای خود را بدست پوشانیدند.

دزد با صدای آمرانه ای گفت من میدانم که شما خانم آقای بی پروا هستید و شما هم پسر عموی خانم هستید که برای تحصیل به تهران آمده اید و نان آقای بی پروا را میخورید و اینطور باو خیانت میکنید، الساعه بی پروا با خیال راحت در طبقه زیر توی رختخوابش خوابیده و نمیداند که امشب هم مثل سایر شبها زن نجیب او غیبتش ادرجه حال و وضعی است! زن دستها را از جلو چشم خود برداشت و به دزد گفت: این پسر را رها کن و هر چه میخواهی از من بخواه، حتی اگر جانم را هم بخواهی برای حفظ آبرو میدهم.

دزد خنده استهزاء آمیزی کرد و گفت من چیزی از شما نمیخواهم جز اینکه در خانه را از داخل باز کنید که من بتوانم بدون در دسر خارج شوم و خودتان هم از این اطاق خارج نشوید. زن میدانست که مفاد این امریه یعنی تاراج رفتن تمام اشیاء و لوازم قیمتی خانه! اما مگر چاره ای غیر از اطاعت از او امر دزد داشت؟ زن قبول کرد و دزد از اطاق بیرون آمد و دو قالیچه قیمتی را نیز به پاسبانهایی که برداشته بود علاوه کرد و از پله ها پالین آمد. خانم بی پروا شخصاً آمد و در خانه را باز کرد و دزد را روانه کرد و در راه پشت سرش بست و با جالی متقلب رفت و خوابید، در آنشب او علاوه بر خیانت ترس ناموسی که مانند همیشه بشوهرش میکرد حاصل یکمهر زحمت او را هم بدست دزد سپرد و میدانست آیا باید فردا مثل سایر افراد خانه اظهار تعجب بکند و اینطرفی و آنطرفی بدود یا اینکه هم اکنون همه اهل منزل را بیدار کند و بگوید صدای پای دزد را شنیدم و باین ترتیب فاحشی عمل زشت خود را جبران نماید؟ نظر بجبهائی راه اول را پسندید و آسوده لاصح خوابید.

صبح همه بصدای او گر خانه بیدار شدند. پیرمرد بیچاره برای وضو گرفتن لب حوض رفته بود که يك رو میزی را وسط حیاط می بیند. رو میزی را برمیدارد و باطاق مهمانخانه میرود که سر جاییش بگذارد می بیند اطافها مثل مسجد خلوت شده و هر چه سر بخاری و قالیچه بوده و در همه گنجه ها هم باز است و اشیاء داخل آنها بطرز فحشویی بهم ریخته و لوگرفیادی میکنند و همه را خیر میکنند.

آقای بی پروا سر اسیمه از خواب بیدار شد و چون وضع را آشفته و اشیاء قیمتی خود را مفقود شده دید بر سر و سینه زد و خانم بی پروا هم همقدم با شوهرش شیون میکرد. پسر عموی خانم هم اینطرف و آنطرف میدوید و کلفت جوان خانه را متهم به بی مبالائی میکرد، بالاخره آقای بی پروا با عصبانیت خود مسلط گردید و با لحن کلاتری را مطلع نمود از کلاتری فوراً عده ای پاسبان و کارآگاه آمدند و پس از بازرسی و تحقیقات مهصل باین نتیجه رسیدند که چون اثر پالینی بر روی دیوار نیست و برای حمل محمولات زیاد درزه احتیاج به وقت و کمک کسی دیگری از داخل خانه داشته است لذا يك هم دست داحلی داشته و با یکی از افراد منزل شریك بوده است، از افراد منزل آقای خانم و پسر عموی خانم که کسر شوند باقی می ماند نوگر پیرمرد و کلفت جوان، اما نوگر پیرمرد سالهای سال در

دیگری از تکبر او سخن میگویی دستهای حتی حلو رویش از تسخیر و بدگویی نسبت باو خودداری نمی کنند و بالاخره اقوام نزدیکتر و مخصوصاً مادر شوهر و خواهر شوهرش مرتباً او پنهان گیری میکنند و ارباب های بیجا میگیرند و کم کم به پسر سیا برادرشان میفهمانند که اشتباه بزرگی کرده است و مثلاً باو میگویند: «مگر در اینجا زن قطع بود، دختر خالسه ات آن هنرمندی و خوشگلی، دختر عمویت آن زیبایی و کاردانی، بقدر این سگ ارمی در نظر تو جلوه نداشت، آخر کدام منزوی این زنیکه ترا فریب داد، مگر تو میتوانی در میان سرو هوسر با این زن زندگی کنی» این گوشه و گوشه ها روز بروز شدیدتر میشود بطوریکه کم کم شوهر يك نوع بی علاقگی خاصی از زنش بدل میگردد و روز بروز نسبت باو سردتر و بی مهرتر میشود، از دیدن دخترهای هموطن خودش مخصوصاً دخترهای فامیل که در میهمانیها و رفت و آمدها با آنها برخورد میکند احساسات و افکار متضادی براو غلبه میکند، چشمش بدنیال دختران جوانتر، خوشگلتر، سرشناستر و هنرمندتر از زن فرنگیش میرود دلش گرفتار عشق آنها میشود، تازه میفهمد که چه اشتباه بزرگی کرده است و چگونه پاش در چاله رفته است.

در این موقع پدر و مادرها و اقوام بد جنس هم کمک میکنند، دشمنان مشغول بد گویی و سخن چینی از هوسر او میشوند، و در مدت کوتاهی هوسر او را از چشمش میاندازند. از طرف دیگر آن زن هم پس از اینکه آرزویش را نقش بر آب دید، یعنی زندگی مدنی کشور خودش را با وضع زندگی فعلی شوهرش مقایسه کرد، بدو غ های او پی برد، بد رفتاری و بیبانه گیری های اقوام شوهرش را دید، از لحاظ عدم آزادی و راحتی در سختی و عذاب افتاد از شوهرش دلگیر میشود و این دلگیری بصورت بی اعتنائی و بعد بصورت اختلاف بین زن و شوهر ظاهر میشود از همین تاریخ شکافی در زندگی آنها وجود میآید که روز بروز فراختر میگردد. جدائی و طلاق دادن او هم باین سادگیها امکان پذیر نیست زیرا شوهرش مجبور است علاوه بر دادن پول هنگفتی خرج سفرش را نیز آماده کند و او را به وطنش برساند و چه بسا دیده شده است که بعضی از زمین خانهای خارجی که ظاهراً خیلی ساده و مظلوم بنظر میرسند کهنه کار و رندند و بعضی اینکه ناگزیر از جدائی و طلاق گرفتن شدند بفکر انتقام از شوهرشان میافتند و خوب از خجالت او در میآیند یا یعنی که قبل از گرفتن طلاق جلو روی او با دوستانش کرم میگیرند، با جوانان رابطه پیدا میکنند و مرتکب بیشرمی و افعال و نیحاه زیادی میشوند. این خانم که روزی معشوقه و تنهامایه امید فلان آفازاده بود پس از جد شدن از او و گرفتن حقوقش یا راه کشور خود را در پیش میگردد و یا برای بدام انداختن

از روزیکه بای جوانان ایرانی بشوهرهای اروپا و امریکا باز شده ازدواج با خانهای خارجی متد اول گشته است و عده ای از کسانی که یا بعنوان تحصیل و یا بدلیل دیگر بشوهرهای خارجی میروند زنی میگیرند و عاقله ی تشکیل میدهند این ازدواجها ابتدا امری ساده و بدون اشکال است ولی بعداً زحمت و گرفتاریهای بسیار برای هر دو طرف ایجاد می نماید و سبب ناراحتی هر دو طرف میگردد غالباً این گرفتاریها موقتی بظهور میرسد که اینگونه زن و شوهرها صاحب فرزند بشوند این اولادها مثلاً یکی در وطن مادر بدیا آمده باشد، دیگری در وطن پدر و بدین ترتیب ولی تبعه کشورهای خارجی میشود و مانع بزرگی در راه جدائی این زن و شوهر میگردد نکات قابل توجهی که در زندگی این زن و شوهر وجود دارد وضع زندگی، اختلاف مذهب نداشتن افکار متشابه و بسیاری اشکالات دیگر است که تنها کانون سعادت ابرین و شوهرها را تیره و تار میکند بلکه سبب ناراحتی روحی و جسمی هر دو طرف بزمیشود کنش و انبهای چشم و گوش بسته و پاشم و گوش باری که بشوهرهای خارجه میرود و بعضی بر خورد با وضع محیط و رو برو شدن با آزادی تامی که برای دختران و پسران در اکثر کشورهای خارجی موجود است دست و پای خود را کم میکنند و در محوش و خوشگذرانی غوطه ور میشوند، عده ای از آنها که سافتر و یا بعبارت دیگر زرنگتر و مکارتر مستند عمو کلیم خود را از آب بیرون میآورند و در ضمن مواظبتند که پایشان بچاله نرود، ولی دسته دیگر که در کشور خودشان محدودیت بیشتری داشته اند و بکلی چشم گوش بسته بوده اند خیلی زود پایشان در چاله میروند و بنا بثل معروف از عجله ای که در خوردن حلیم دارند دردیگه میافتند، در اینجاری سخی ما با همین عده است یعنی کسانی که زن خارجی میگیرند و او را با هزار وعده و نوید بایران میآورند و پس از مدت کوتاهی مجبور میشوند خانم را بملکت خویش روانه سازند و یا او را بدیگری بپارند. معمولاً زنهای خارجی که حاضر میشوند هوسر مرد های ایرانی شوند و بغض او دست از وطن، خانه و زندگی و اقوام خود بشویند فاقد همه این مزایا هستند یعنی نه علاقه ای بوطن دارند نه دارای شخصیت و خانه و زندگی هستند و از همه مهمتر اینکه پدر و مادر متشنس و سرشناسی هم ندارند، اکثر آنها از همان کارگران کارخانه ها، کارسون رستورانها، پیشخدمت بنگاهها و یا یکدرجه از اینها هم پایین تر و در شمار زنهای معمولی و خود فروشی هستند که عشق و عاشقی موقتاً آنها را مجبور به ترک شغل سابقشان میکند و با آفازاده های ایرانی ازدواج میکنند و موقع مراجعت بایران تازه پدر و مادرشان باخبر میشوند که پسرشان باخانم و گاهی اوقات با زن و بیعاشق بهتران وارد خواهند شد، این خبر موقتی با آنها میرسد که نه دستشان بجای بند است و نه میتوانند فرزندان را که مدتها در مجران او شب را بروز آورده اند از خود برانند، از اینرو با آغوش باز او را می پذیرند و در روزهای اول افتخار هم میکنند که عروس اروپائی یا امریکائی دارند. عروس خانم هم که ناهدی فریب دروغها و وعده های بوج شوهر ایرانی را خورده با هزاران آرزو وارد خانه شوهرش میشود و چند روزی با چند هفته و بالاخره ممکن است تا چند ماه هم بار خوش بگذرد و بوی ناراحتی بشامش نرسد ولی پس از این مدت کم کم سرو صداها بلند میشود و همه لبشکایت و شکوه باز میکنند. از طرفی اقوام شوهر هر يك مطابق اخلاق و صفات خود لبشکایت و غیبت میکنند، یکی خوشگلی خود را بخرعروس خارجی میکند،

خانه آقای بی پروا بود و مانند یکی از افراد فامیل آنها محسوب میشد پس کلفت جوان آقای بی پروا با دزد هم دستی کرده است، او را به کلاتری و از آنجا به شهر بانی و آسمانی بردند و پس از دو روز ترفیق چون بی مناهیش ثابت شد موقتاً آزادش کردند. قضیه دزدی منزل آقای بی پروا و اسراری که در نحوه عمل دزدی روی آن کشیده شد ورد زبان همه شد و نوی محله ای که بی پروا منزل داشت همه جا از آن صحبت میکردند، اتفاقاً چند شب بعد یکی دیگر از خانه های آرمحله بهمین نحو مورد حمله سارقین فر گرفت و ترس و وحشت عجیبی به اهالی منوالی شد.

شهر بانی محرمانه دو نفر از پاسبانان زبر دست خود را مأمور کرد که بعد از ساعت حکومت نظ می بطور مخفی روی پشت بام کشتیک بدهند و بهر قیستی هست و لو با بایر اندازی دزد عیار را بچنگ آورند میگفتند از مأمورین این مأمورین هیچکس مطلع نبود، پس از يك هفته موضوع سرقت کهنه شد و دیگر کسی راجع به ن بحث نکرد در منزل آقای بی پروا برای آنکه دیگر دزدی تکرار نشود تقییراتی در محل خواب مستخدمین روی داد، به این معنی که شهاکلت جوان در اطاق بالای در ورودی حیاط و نوگر پیرمرد هم در اطاق پذیرائی می خوابیدند و پسر عموی خانم را هم در اطاق جلوتر و روی به آبارتلمان می خوابانیدند، بطوریکه اگر کسی میخواست وارد حیاط شود اول کلفت جوان بیدار میشد و اگر اتفاقاً او متوجه نمیشد باید از روی تن پسر عموی خانم رد شود و ناچار او بیدار میشد و اگر از اینجا هم سالم می جت گرفتار نوگر پیرمرد میشد.

باری در وسط یکی از شبها پاسبانی که در روی پشت بام ها کنتیک میداد متوجه شد که شیخ سیاهی وارد اطاق بالای در ورودی خانه آقای بی پروا گردید، پاسبان هفت نفر خود را بیرون آوردند آهسته آهسته جلو آمدند و از روی سقف اطاق رسید و همانجا منظر ماند، پس از نیم ساعت همان شیخ مرموز از اطاق خارج شد و قدم در حیاط گذاشت، پاسبان يك مرتبه با صدای تکره خود فرمان داد ایست! از این صدا شیخ اندکی توقف کرد ولی بلافاصله بطرف عمارت دوید مجدداً پاسبان گفت:

ایست والا آنرا میگویم! چون شیخ نایستاد پاسبان تیری انداخت و شیخ مثل يك گلوله توپ بر زمین افتاد. از صدای تیر تمام اهل خانه و همسایه ها بیدار شدند چراغ هایکی بیدار دیگری روشن گردیدند، و پاسبان هم مثل مرغ سبک بال توی حیاط پرید و بالای سر شیخ مرموز آمد...

پسر عموی خانم بی پروا بر اثر ضرب گلوله ای که از رانش گذشته بود توی مریضخانه دولتی بستری شد، و برای آنکه آبروی همه حفظ شود شهرتانی مطلب را مسکوت گذاشت، از همه بیشتر خانم بی پروا عصبانی بود که این پسر چه گونه با داشتن روابط با او خوردن نان و نمکش خیانت کرده و با کلفتش هم روابط برقرار نموده است!

پس از یکماه چراخت پای پسر عمو خوب شد ولی متأسفانه از يك پالک گردید و از آن خانه هم بیرونش کردند و دیگری خانم و نه آقای بی پروا توی رویش نگاه کردند.

اما بعد قضیه کشف شد که آقای بی پروا از روابط خانم خود با پسر عموی مکار آسمان بوده است، در طی جریان دزدی فهمید که پسر عمو و زنش اضلاعی از این قضایا دارند و مال او بر اثر هتکاری آنها با دزدان یادزد به بیضا رفته است، این سر را در دل خود نگاه داشت ولی به پاسبانهائی که مأمور حفاظت محل شده بودند و تنها اواز وجودشان خبر داشت سپردند. اغلب خانه اش باشند و هرگز را در غیر موقع شب در حال غیر عادی دیدند با تیر بزنند از آنطرف هم با پسر عموی خانم مرموز گرفت و باو گفت که مدها است کلفت جوانشان را میخواهد ولی دستش باو لمیرسد بهتر است ابتدا او با کلفت مزبور رابطه برقرار نماید و بعد وسیله شود که بی پروا هم بتوالی برسد و هر چه هم اینکار پول لازم دارد خواهد پرداخت، پسر عموی بدبخت هم که که دلش برای وصل کلفت جوان دختر عمو شنج میرد از این اجازه صاحب کار خود جدا شد و دست باقاهام زد تا توانست او را رام کند و همان شب که برای چشیدن شربت وصال به اطاقش رفت پاسبان کذائی هم اتفاقاً یا غیر اتفاقاً! روی پشت بام کشتیک می کشید و او را در مراجعت بسزای اعضایش رساند.

باین ترتیب بی پروا هم پسر عمو را تنبیه کرد و هم راه وصال کلفت جوان خود را صاف نمود، و از آن به بعد با کمال آزادی و بدون مانع جواب حرکات سابق خانم را با معاشرت محرمانه خود با کلفت جوان میداد!

از جوانان عاقل و نهیبده ایرانی که از این کشور بخارجه میروند و در همان محیط تحصیل میکنند حاضر نمیشوند که با زنان فرنگی ازدواج کنند زیرا از عواقب شوم آن میاندیشند، در اینجا بیان این نکته هم لازمست که در میان زنهای خارجی دختران نجیب و اصیل و تحصیل کرده و آشنا با اصول زندگی و ناسخومی زیاد پیدا میشود باین عیب که اولاً اکثر آنها حاضر باز دواج باخارجیها و ترک خانه و وطن و پدر و مادرشان نیستند و ثانیاً کمتر دیده شده است که اگر با جوانان ایرانی ازدواج کنند و باین کشور بیایند بتوانند با این محیط مخصوصاً

ده ها جوان و پیر دیگری که مشتاق دیدار و طالب وصال او هستند در همین کشور میمانند آمار این ازدواجها که اکثر آس از مدت کوتاهی بطلاق منتهی شده است. بهترین دلیل این نظریه است که اختلاف اخلاقی و فکری و تربیتی شدیدی بین مردان ایرانی و زنان فرنگی وجود دارد. گناه این کار بگردن جوانان و پدران و مادران آنهاست که با اینگونه ازدواجها موافقت میکنند و هرگز نمیخوان گناه این اشتباه را بگردن زنهای خارجی انداخت و بآنها اعتراض کرد که چرا جوانان ایرانی را فریب میدهند و براسبببازی

سپس تعظیم دیگری کرد و بقیه را وقت تا بجای خود رسید و آنجا همچنان برپا ماند، رابه دست باریک بلورین خود را پیش آورد، نامه سلطان محمود را برداشت، اشاره می به امیرعلی کرد که بنشیند، سکوت محض مجلس را فرا گرفت، رابه بدقت و غوطه ور در تفکر هر از سر نامه برگرفت آنرا کشود، لحظه می چند به آن نگریست آنگاه آنرا بطرف عماره دراز کرد و آهسته گفت:

— برادر، بگیر این نامه را بصدای بلند بخوان تا همه از مفاد آن آگاه شوند. عماره نامه را گرفت و چنین خواند:

«بنام خدای یگانه و سلام بر نبی اکرم حضرت خاتم النبیین (ص ع)

«خوهر ارجمند ما سیده رابه بنت»

«امیر عضدالدوله دلمی آگاه باشد که»

«نامه او را دریافت داشتیم و از مضمون»

«آن آگاه شدیم و برای اینکه درباره»

«نور چشم مکرم طاهر بن طاهر بن خلف»

«و دیگر امور و مسائل مهمه وحدت نظر»

«بین طرفین بطریق مطلوب حاصل آید»

«یکی از ارجمندترین نزدیکان و محارم»

«خود امیرعلی خوشاوند را به محضر»

«سیده محترمه روانه داشتیم و بوی»

«اختیارات کافی درین امر تفویض کردیم.»

«آرزوی ما اینست که رضای خاطر امیره»

«از هر حیث فراهم آید... محمود غزنوی»

چون قرائت نامه بی پایان رسید چند ثابیه دیگر سکوت برقرار شد، آنگاه رابه رو به امیرعلی کرد و گفت:

— خواهش میکنم شما نظر سلطان را آشکارا بگوئید تا من نیز بتوانم تصمیم خود را اعلام دارم.



سپهر رابه

بقلم انوشه

خلاصه قسمت های گذشته

رابه دختر عضدالدوله دلمی سالها پس از کشته شدن شوهرش طاهر بن خلف پسرش ساله اث طاهر از نایرادریش عماره حکمران بهم دریم میزیست و همه اطرافیان او از جمله سردار زینب طاهر و سرهنگ بوسید با همسران خود بدیده و وصیه و همچنین سینه زن عماره بتریت طاهر میکوشیدند و عوسج بن هلال مرئی و نگهبان مخصوص طاهر بود. بویگر عبدالله دختر زاده خلف بن احمد که داعیه امارت سیستان داشت و رانده شده بود و در کنار دریاچه سیستان با گروهی بسر میبرد بدلیل عشقی که به رابه داشت و برای اینکه بتواند به مراد خود برسد و ضمناً بر سیستان هم دست یابد بدست یکی از جاسوسان خود مخزوم طاهر کوچک را ازیم بود و همه در جستجوی او برآمدند و طاهر پس از چندی بدست واهزن پرداعیه می موسوم به بوالقصر افتاد - القادریه خلیفه عباسی استاد هرمز را که از درد عشق و نومیدی عرت گزیده بود ترغیب کرد که بایران بازگردد و در زمین کشورگشائی رابه را بدست آورد و استاد هرمز با عده بر گزیده می به سیستان رفت و کوشید که طاهر را از دست راهزنان بریابد و بوسیله او رابه را بخوشن رام سازد در آن موقع رابه و سردارانش نیز به سیستان آمده بودند و مخزوم هم که مهر طاهر در دلش نشسته بود با آنان همراهی میکرد ولی عوسج بن هلال که مدت ها در جستجوی طاهر رنجها برده و بجز طاهر اقدامه بود نتوانست با اتفاق مخزوم خود را به جایگاه طاهر برساند و او را از چنگ بوالقصر نجات دهد ولی پس از آنکه از دسترس بوالقصر دور شده، در هستان بوسیله مردان سلطان محمود اسپر و به غزنین برده شدند. سلطان محمود پس از شناختن آنان طاهر را با اتفاق ایاز باندرین فرستاد تا با دخترش نقش جهان همبازی باشد - بزودی طاهر باین دختر چنان انس گرفت که عوسج و مخزوم که خود نیز تحت نظر بودند گریزان او را محال یافتند و عوسج مخزوم را بتدبیری فرار داد و بوسیله او رابه را آگاه ساخت - رابه بوسیله ایمن غلام فداکار خود نامه می برای سلطان محمود فرستاد. سلطان محمود امیر علی خوشاوند را با پیام و هدایایی بهم روانه کرد و خود بادیهای عظیم راه هندوستان پیش گرفت و طاهر و نقش جهان را هم با خود برد و عوسج و مخزوم و ایمن فرستاده رابه چون نتوانستند طاهر را از غزنین بر بیاوند صوت مردان جنگی وارد سپاهیان محمود شدند. امیر علی خوشاوند و همراهان بهم رسیدند و رابه با تکره و جلال بسیار در مجلسی مجال آنرا پذیرفت. امیر علی مسحور رابه شد و نامه سلطان محمود را با شیفتگی و احترام بسیار تقدیم داشت ..

این بود که همه در آنچه میگفتند حق دارند امری که پیش آمده است اگر چه بسیار خارق العاده و صرفاً بازی سر نوشت نبی بود اینهمه مشکل پیش نیامد و سعادت حضور در این مجلس عالی نصیب چاکر نمیشد؛ توجه بفرمائید جان نثار يك سوال کوچک از حضرت امیره و از امیر عماره و از سرداران بزرگی در اینجا بدرک حضورشان مفترم دارم و سوال من اینست که چرا حضرت سلطان جواب نا امیره را صریحاً و فوراً ننویساید و نفرستاد و چرا جان نثار را مأمور کرد که تشرف حاصل کنم و به بحث پردازم؛ اجازه بفرمائید خود جواب این سوال را عرض کنم. برای این بود که به مشکلی بزرگ بر خورده بود که در آنجا و يك طرفه قابل حل نبود؛ مشکل این بود که میدید نه فقط خود کاملاً حق دار بلکه امیره هم در اینجا کاملاً حق درند، اگر معتقد میشد که حق فقط با اوست و امیره در اینجا فرزند خود را میخوردند تا حدودی حق ندارند در جواب نامه مینوشت که طاهر را پس نخواهم داد زیرا حق من و صلاح اوست که او را نزد خود نگاهدارم، و اگر احساس میکرد که خود کاملاً ذیحق نیست در جواب نامه امیر زاده طاهر را روا نمیکرد؛ ولی سلطان نتوانست تصمیم بگیرد. زیرا دیدم فرین يك اندازه حق دارند، اینجا پای پسر امیره در میان است و آنجا پای دختر سلطان بدین جهت چاکر را روانه کرد تا در اینجا بنامندگی صاحب آن حق با حضرت امیره یعنی صاحب این حق مواجه شوم، دو حق با هم رو برو کردند و با بحث و شور کامل راه حل مقبول و قابل قبولی پیدا کنند...

عباره با آنکه راست و مهمیه نشسته بود تا از هم گفته امیرعلی را شاهرا نه و بیمنی جلوه دهد چون کلام او بی پایان رسید نتوانست آنچه را که در ذهن خود آماده کرده بود بر زبان آورد و منطق این مرد را که با اینهمه حسن بیان و شیوایی حرف میزد پا بیمال سازد.

اتفاقاً رابه نگذاشت سکوتی که ایندفعه نیز بر تر او شده بود پیش از چند ثابیه دوام یابد و گفت:

— امیرعلی، تو خیلی خوب حرف میزنی، سخن گوی بلنهی هستی؛ من در مقابل منطق تو چاره جز این ندارم که بازم رشته کلام را بدست تو دهم؛ بگو که به عقیده سلطان و بنظر تو راه حل این مشکل چیست؛ چه پیشنهاد دارید؛ لابد با سلطان درین خصوص بحث کرده و طرقتی در نظر گرفته مید، من گویی بتو دارم و ساکت میمانم تا بدانم پیشنهاد هسای تو چیست؟

امیرعلی زیر لب لبخندی فاتحانه زد و نگاهی به عماره و سرداران افکند، باز نگاه ستایش آمیز خود را به رابه وخت و گفت:

— لابد اطلاع دارید که حکومت سلطان از شرق و غرب بسط یافته و بزرگان جهان در مقابل عظمت او سر حقاقت فرود آورده اند با وجود این حضرت سلطان در نظر دارند که حکومت قسمتی از ایران زمین را از سیستان گرفته تا عراق عرب به کف کفایت دوست بزرگ خود امیره هاره بسیارند و حتی خراج و مسالیا هم از او نخواهند فقط خواستار آبادانی این ممالک باشند. بدین ترتیب يك ربط معنوی و خلل نا پذیر بین بیا هر نقطه دیگری که مرکز این امارت و سلطنت و وسیع باشد و غزنین برقرار خواهد شد و این دو مرکز حکم يك مرکز واحد را خواهد داشت یعنی برای امیر زاده طاهر یا امیره رابه بنت عضدالدوله تفاوتی نخواهد داشت که درین مرکز یادر آن مرکز باشند.

رابه با اعتراض گفت: چه طور؟ چه میخواهی بگوئی؟

امیر علی گفت: اجازه بفرمائید تا پیشنهادهای خود را بر عرض برسانم؛ در غزنین طالع و اقبال قرین امیر زاده طاهر است؛ حضرت سلطان او را مانند فرزندان خود

پس از آنکه امیر علی ساکت شد حاضرین رو به رابه گردند و او خود مبهور ماند که چه گویند و جواب گفته های این مرد عیار را از کجا شروع کند. درین میان عماره بزودی بهت و تردد خواهر خود را در یافت و با آنکه خود کاملاً تحت تأثیر بیانات امیرعلی بود و نمیتوانست نکته قابل رد و قابل ایرادی در آن بنظر آورد بایک نوع عناد و لجاج ساختگی که بزحمت در خود بوجود آورده گفت - چنین می بینم که سلطان محمود برای جواب گفتن بمادر موجودی که فرزند خود را خواسته است یکی از شاعران خود را فرستاده است تا مقصود سرایی کند؛ انس کودکانه و بوجوب بزرگ کردن و شاخ و برگ دادن و نام عشق بر آن نهادن و این عشق و عوالم تصویری آنرا موجب دور داشتن مادری از فرزند خود ساختن کاری است که فقط از عهد شمره بر میآید منطقی است که فقط در شعر و غزل نظیر آثر میتوان یافت و ما بخواهیم فرزندان که خون طاهر بن خلف و عضدالدوله دلمی در عروق خود دارد برای عشق آموختن در در بار سلطان محمود بنامند و فنون سپاهیکری و پهلوانی را نیز خود در اینجا بهتر از هر سردار و سالار باو میآموختیم؛ مگر طاهر طفل دست و پا بسته قنداقی بود که سلطان تازه تازه اعتماد او را کشف کند و کسی را برای تربیت او گمارد، او از سه چهار سالگی بهترین سوار و بهترین تیر انداز یار آمده بود.

رابه چنانکه گفتی جواب عماره را نپسندیده است لیم نگاهی تند باو کرد ولی فوراً وضع هادی بخود گرفت و چشم بزر انداخت. - پس از ختم گفته های عماره بازم چند لحظه سکوت پیش آمده؛ ایندفعه امیرعلی سکوت را شکست و کاملاً برخلاف انتظار همه حاضران لبخند زنان و بالحنی کاملاً نرم و مؤدبانه و دوستانه گفت:

— امیر عماره در آنچه میفرمایند کاملاً حق دارند؛ عرضی چاکر نیز مبنی بر

نیل باین مقصود امر اکید صادر فرمود و امیر زاده طاهر نیز این امر را حسن استقبالی کرد. در بنورد نیز خیال نمیکند امیره معتقد باشند که امیر زاده طاهر یا حضرت سلطان مرتکب تقصیر یا قصوری شده اند، اکنون این دو امر که بوضع عجیبی با هم توأم شده اند امیر زاده طاهر را چنان در غزنین پای بند کرده و چنان همه روح او و همه حواس او و همه شوق و رغبت او را در نتیجه قدرت و نفوذ خود گرفته است که نه فقط حضرت سلطان بلکه هیچکس و هیچ نیرو نمی تواند اندازه ترک غزنین و بازگشت به بهر در امیر زاده بوجود آورد؛ شاید امیره بفرمایند که در بنصورت لازم بود امیر زاده را برغم اراده و میل خود او به هم روانه آند؛ حضرت سلطان می توانست چنین کاری کند ولی میخواست از این راه مرتکب بزرگترین خطاها و جنایات شود زیرا مشاهده میکرد که گوشت را از ناخن و بلکه جان را از تن آسار ازین جدا میتوان کرد و اگر این دو کودک از هم جدا شوند، خصوصاً اگر بزور و بهر از هم جدا شوند لطمه مرگ بر جان هر دو خواهد رسید. حضرت سلطان راضی بدین امر نبود، آیا امیره راضی هستند؟

امیر علی کلام خود را با لبخندی اسرار آمیز و نگاهی مرموز و جذاب بی پایان رساند و سر بزر انداخت.

صدای گرم این مرد، لحن شیرین و سحرانگه این مرد، حرکات بسیار ملام و بسیار مطوعی که او هنگام تکلم بسر و دست و تن خود میداد، زیر و بسالا و ملامت یا صلابتی که صدای او در موقع خطاب یا سوال یا استشهاده پیدا میکرد و حالت چشمان درشت مردانه او که نکامی ملو از لب و فریبنده کی زنانه داشت همه حاضران را مجذوب ساخته بود، شاید اگر هر کس دیگر بجای این مرد میبود و جز باین همه مهارت و ملایمت و جذابیت سخن میگفت - رابه کلام او را بیایی قطع میکرد و ایراد و اعتراضی بر آن وارد میآورد، ولی مثل این بود که وی نیز مسحور و مجذوب شده بود و با آنکه همه این کلمات و عبارات شیرین و گوارا برای او حاصلی

شد و سلطان را بر آن داشت که بهترین و کار آزموده ترین سردار خود را بر امیر زاده بگمارد تا او را مثل شایسته ترین ملکزادگان بشنون هالیه آشنا سازد و اعتماد عجیب خداداده او را بنحو احسن بر وراند. بدین ترتیب محیط تازه می برای امیر زاده فراهم آمد که قلب و روح او را بخود مشغول داشت. قلزن سر نوشت نقش را که از ازل بر صفحه تقدیر این دو کودک افکنده بود، آشکار ساخت و اهل بصیرت که حضرت سلطان در رأس آنان قرار دارد این نقش را در دو کلمه درخشان مشاهده کردند؛ یکی از این دو کلمه «عشق» بود...

«عفو میطلبم که این کلمه را بصراحت بر زبان میآورم، شاید گروهی کلمه «عشق» را برین مورد منطبق شمارند ولی با عقاد من «عشق»، این نور بهشتی، این آئین آسمانی، این حرارت حقیقی وجود، موقع و مقام و سن و سال و زمان و مکان نمیشناسد شکار او کودک شیر خواره نیز میتواند باشد پیر سالخورده نیز میتواند باشد؛ تصدیق میکنم امیره گرامی، تصدیق میکنم، نباید بیاید، نباید بگیرد ولی وقتی آمد و گرفت دیگر از آن گریزی و جز آن گزیری نیست؛ نمیتوان کشت نمایی را که نور عشق در آن پرتو میافکند، نمیتوان براه دیگر افکند موجودی را که براه عشق می رود، نمیتوان گناهکار شمرد کسی را، هر کس در هر مقام و بهر سن که باشد، که اسیر عشق شده باشد فرض بفرمائید روزی از روزها به امیر زاده طاهر گفتند بیایزین را و حرمسرای سلطان را و نقش جهان را ترک گوی و به هم باز گرد؛ آیا گناه ست اگر او در جواب شانه بالا اندزد و بگوید نمیروم؛ آیا میتوان او یا دیگری را گناهکار شمرد؛ اگر گناهکاری درین میان باشد جز عشق نیست، این یکی از آن دو کلمه بود که بر صفحه تقدیر امیر زاده طاهر دیده میشد.

رقم دیگر «آینده» بود، حضرت سلطان بیش از دیگران این کلمه را در سر نوشت امیر زاده خواند و اعلام داشت که این بهیچ آینه می بی نهایت بزرگ خواهد داشت مشروط بر آنکه از امروز برای آینده بخوبی پرورش یابد، برای

امیرعلی که نمیتوانست چشم از رابه برگیرد و رعشه می خفیف و شرار انگیز بر تن داشت از جا برخاست و بالحنی جذاب و با کمال فصاحت گفت:

— اجازه میخواهم بر عرض امیره برسانم که در این امر بدیهه که مرا افتخاری چنین بزرگ نصیب کرد، است که در محضر بزرگترین و شایسته ترین امیره دهر سخن گویم دست قضا و قدر بیشتر از هر چیز دیگر وارد بوده است، شرح این ماجرا در نامه نی گنجینه و تفسیر و تبیین آن از همه قلم خارج بود. بدین جهت سلطان جهان محمود غزنوی یکی از صمیمی ترین و راستگو ترین چاکران خود را بر گزید تا به پاپوس امیره مشرف شود و برای بیان مطلب همه ارادت و همه خلوص نیت خود را در میان نهد - روزی از روزها مسافری نظیر ما موزین سلطان را جلب کردند و آنان بی آنکه بدانند چه میکنند بحکم المأمور معذور آن مسافران را به پیشگاه سلطان بردند. پس حضرت سلطان در این امر اراده و اختیاری نداشتند پس از آنکه معارفه بعمل آمد و دانسته شد کودک کی که به بارگاه سلطان راه یافته است فرزند گرامی امیره بزرگوار است البته حق چنان بود که بزودی آن در دانه نازنین را همراه بارهنا میان و حاجبان و نگهبانان بر گزیده به هم باز گردانند و یوسف گمشده را به یعقوب چشم در راه باز رسانند ولی در اینجا بازم قضا و قدر بازی تازه می برانگیخت؛ حضرت سلطان در انتظار انبغاد تصمیم فرزند گرامی امیره را به حرمسرای فرستاد و هنوز شب اول و بلکه ساعت اول پایان یافته این ستاره درخشان ما ستاره فروزنده دیگری مقارن آمد. چنانکه لابد بر عرض امیره رسیده است آن کرکب فروزان امیره نقش جهان کوچکترین و محبوبترین فرزند حضرت سلطان است که در همه غزنین و بلکه در همه جهان هیچکس بقدر او نزد سلطان عزیز نیست - توافق و مؤامستی که بین این دو کودک بزرگزاده بوجود آمد از همان روز نخست مشهود افتاد، درین میان يك موضوع دیگر نیز آشکار شد و آن کمال اعتماد و ایاق و شجاعت امیر زاده طاهر بن طاهر بود که بزودی موجب اعجاب حضرت سلطان و همه درباریان

بلکه بهتر از آن بود و روش می دهد زیرا از صمیم قلب و با اعتقاد کامل عرض میکنم که استعداد امیرزاده در هیچیک از پسران سلطان وجود ندارد؛ اکنون که این کودک بی نظیر مورد توجه سلطان شده است سعادت آئینده او حکم میکند که در ظل تربیت و عنایت سلطان باقی مانده و راه ترقی را چهار اسبه بیسایه البته با انس و الفت یا بقیده من با عشق خلل ناپذیری که بین این دو کودک بوجود آمده است پس از چند سال امیرزاده طاهر دامت سلطنت خواهد شد و کسی از اسرار غیبچه خبر دارد، شاید روزی سلطنت ایران زمین و شرق و غرب جهان بر طاهر بن طاهر بن خلف قرار گیرد. پس شرط اول و انصاف است که امیرزاده طاهر در سایه حمایت پدرانه سلطان باقی بماند و به فراق نقش جهان نیز مبتلا نگردد. اما درباره امیرزاده می خواهم عرض کنم که هیچ مادر چیزی جز کمال سعادت فرزند خود را خواستار نیست. منتها یک مادر سعادت فرزند خود را بهر صورت و در هر نقطه جهان که حاصل آید خواستار است و یک مادر دیگر خوش دارد که خوشبختی و کمال برای فرزندش به آن شرط حاصل شود که پیوسته در کنار خود او باشد و جدایی فیما بین نیند. اکنون امیرزاده اگر از آن طبقه اول مادرانند، موافقت میفرمایند که امیرزاده طاهر در غزلین و یا هر نقطه دیگر در رکاب سلطان بماند تا بحد رشد رسد و سرداری بزرگ گردد و روزی با هوس خود بدست بوس و بابوس او مشرف شود. یا اینکه از این طبقه دیگر؟ درین صورت شهر غزلین مقدم مبارک امیرزاده با کمال شرف و افتخار خواهد پذیرفت بعضی اینکه امیرزاده اشارتی فرمایند و موافقت خود را باین پیشنهاد و باعزیزیت به غزلین اظهار فرمایند حضرت سلطان امر خواهند فرمود که قصری رفیع و مجلل که در سراسر جهان بی نظیر باشد آراسته و به عالیترین پیرایه ها و زیوردها و جواهرات که خزینه سلطان ملامال از آنست در غزلین بسازند، امیرزاده را با کمال شوکت و جلال در آن جای خواهند داد، برای حضرتش همه وسائل رفاه و آسایش را فراهم خواهند آورد. میل و خواست ایشان را در باره زندگی خودشان بهر چیز دیگر ترجیح خواهند داد؛ در آنجا فرزند خود نزدیک و از حال او آگاه خواهند بود و اگر مایل باشند ممکن است امیرزاده و البته نقش جهان را هم در خانه خود نگاهداری کنند اینرا هم عرض کنم که غزلین از وقتی که مورد توجه سلطان قرار گرفته بصورت بهشت در آمده است و در دنیا کمتر شهری میتوان یافت که از لحاظ آبادانی و لطف مناظر بیای آن برسد؛ این نکته را هم عرض برسانم که اگر مایل باشند ممکن است حضرت سلطان ضمن یکی از سفرها شخصاً بهم نزول اجلال فرمایند و امیرزاده را همراه با موبک خود به غزلین برند، حتی میتوانم پیش بینی کنم که اگر امیرزاده خواستار باشد ممکن است حضرت سلطان درین سفر امیرزاده طاهر و نقش جهان را نیز همراه آورند و پس از نصب امیر عماره به امارت سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عرب همه با هم به غزلین مراجعت فرمایند.

از چند لحظه قبل رابه ابرود هم کشیده و متوجه چهره اش عیوس و خشم آکین شده بود؛ همه حاضران متوجه این تغییر قیافه بودند جز امیرعلی که با چشم شیفنگی و ستایش به رابه مینگریست و در عالم خود نمیتوانست این تغییرات را دریابد. ازینرو سخت متعجب شد و یکه خورد و وقتی که رابه در جواب او ناگهان زبان گشود و بدشتی و بالجنی کتاب آمیز گفت:

— امیرعلی برادرم میگفت تو شاعر هستی و شعرهای خوب میگوئی ولی من معتقدم که تو در خوابی گریه هستی و خوابهای خوش میبینی. تو کفتم که خوب

حرف میزنی و سخن گوی بلبنی هستی و اکنون باید بگویم که سلامت دماغت به فصاحت کلامت نرسد. یک نفس بزرگ دیگر نیز داری که شاید آنرا از سلطان خود فرا گرفته باشی و آن نشاختن قدر مردم است که دلیلی جز کمی حافظه و فراموشی ندارد؛ با وجود این را مقصر نمیشمارم چه آنکه رسولی بیش نیستی و ما علی الرسول الا البلاغ. پس گوش کن آنچه را که میگویم به هوش سپار و بی زیاده و کم به سلطان خود باز گوی، باو بگو، تو می محمود غزنوی، گمان برده می با زنی لجاج سرسرو کار یافته می که در فراق فرزند خود شب و روز بسینه میکوبد و آرزوی جز آن ندارد که هر چه زودتر این بچه گشته را با زیاده و سر او را بسینه بچسباند؛ نه؛ تو بسی در اشتباهی، البته من در هجر فرزند خود میسوزم و گاه اشک از او نیز میبارم ولی اگر بخوایم فرزندم در کنارم باشد برای این نیست که دلم تسلی یابد و خیالم آسوده شود؛ بعبارت اختری خود خواهی و آسایش طللی من موجب بقراریم در هجر فرزندم نیست بلکه بدان جبهه بفرارم و بدان جبهه فرزندم را می خواهم که او با دلاویز و هوشمند و سپرده او بمن است؛ او یگانه کسی بود که مرا خوب شناخت و میدانست تنها کسی که میتوانم فرزند او را متصف بمالی ترین صفات مردانگی و شجاعت حقیقی یار آورد و او را طوری پرورش دهد که چون بسن رشد رسید شایستگی و لیاقت فرزندی چنان بدی داشته باشد منم. سلطان بگو؛ ای محمود غزنوی... من فرزندم هر دو پدر و مادر را برای خالص و پاک نژاد بوده ایم و هدف امروز من مثل هدف فردای فرزند من و هدف هر روز شوهر من این است که ایران بدست ایرانی، بدست فارسی زبان، بدست کسی که پشت در پشت ایرانی باشد اداره شود؛ من می خواهم فرزند خود را در کنار خود و بدست یاران ایرانی و وطن پرست خود طوری بار آورم که بتواند قدم در راه پدر خود گذارد و در سایه شمشیر خود زمام مقدرات این آب و خاک عزیز خود را بدست گیرد، اکنون تو ای محمود غزنوی که از دیار ترک آمده و نسبت بوطن ما بیگانه هستی می خواهی بر سر زمین آبا، اجدادی ما مسلط شوی و فرزند مرا هم بشوید خود بار آوری؛ تو گمان برده می از شجاعت و مردانگی بهره می داری و من هرگز در حق تو چنین

با دوستان خود به شورت پرداخت ولی رای آنارا نپسندید

نپسندید

اعتقاد ندارم؛ تو بخود مینازی که در هندوستان فتوحاتی کرده می؛ من با آنکه دورم چگونگی فتوحات ترا خوبی میدانم و نمیتوانم نام شجاعت و مردانگی بر این فتوحات بگذارم و دوام و بقائی برای آن قائل باشم؛ با عهده دمن این شجاعت و مردانگی نیست که با سپاهی مرکب از ترکان و خوار به سرزمین عشق و صفا و هنر یعنی به هندوستان که پدرم میگفت بر آن کشور نقطه با عطف و جوانمردی و هنر دوستی میتوان مسلط شد بشازی، مردمش را هزاران هزار نعل عام کنی، عسارت مجلل و رفیعی را که هر یک بقدر ملک و ارزش معنوی و هنری دارد با خاک یکسان کنی، اموال مردم و ذخایر عمومی را بتاراج بری و باز گردی و هنوز چند روز از رفتن تو نگذشته مردم دست نشاندگان ترا به عدم روانه کنند، زندگی دیرین خود را از سر گیرند و عالم طغیان برافرازند و تو بار دیگر سپاه مرکب خود را بداندن سوخت دهی؛ تو اگر صد بار بر هندوستان دست یابی روزی که سر بر بستر مرگ گذاری یک نفر در سراسر هندوستان نخواهد ماند که جز لعنت و نفرین چیزی نثار تو کند... اینها چیزهایی است که من میدانم و بدان منتقدم و تو آقدر غافل و گمراهی که تصور کرده می من بدون توجه باین حقایق رضای خود داد که فرزندم نزد تو بساید و خود در نجا یاد غزلین شاهد آن باشم که تو فرزند مرا به خوی پلید خود بیارای؛ ممکن است فرزندم درین دیر روز بشما گفته باشد که نمیخواهد از نقش جهان جدا شود و نزد من باز گردد ولی من یک مطلب را با اطلاع خواهم داد تا فوراً این هوس کودکانه را بدور اندازد و پایا برهنه هم شده باشد سوی من بشتابد، من باو خیر خواهم داد که سلطان محمود همان کسی است که حصار طاق یعنی کینگاه و بناهگاه خلف بن احمد بدر بزرگ تو و قاتل بدر ترا محاصره کرد ولی از فرط طمع و مال پرستی طبقتی چند سیم و زر و جواهر از خلف گرفت و رفت و او را آزاد گذارد تا این فرزند خود را هم مژ دیگر فرزندانش بدست خود سرببرد، بعد که با زاشش را و تنگ آمد و بوی حمله ور شد و او را در به تسلیش کرد با آنکه میدانست این مرد پسر خود را بدست خود کشته و ضد ها جنایت دیگر مرتکب شده است دست از تو برداشت و آزادش گذاشت و برای خون پدر تو طاهر بن خلف از زنی قائل نشد؛ آیای محمود غزنوی تو تصور میکنی پسر من پس از دانستن این حقایق باز هم راضی

خواهد شد امروز نزد دختر تو نقش جهان بماند و فردا این دختر را یعنی فرزند شریک قاتل پدر خود را بقصد مزاجت خود در آورده نه، ای محمود غزنوی؛ تو اشتباه کرده می؛ من تازه ام نخواهم گذاشت ترکی چون تو بر ایران مسلط شود، من و یارانم نخواهیم گذاشت تو به زادگاه اصلی پارسیان از آسو و به وطن رستم دستان ازینسو قدم گذاری؛ نخواهیم گذاشت فرزند ما طاهر بن طاهر که تو راه پیشرفت پدرش را بوسیله آزاد گذاردن خلف بن احمد سد کردی نزد تو بماند؛ او را نزد خود خواهم آورد تا برای نجات دادن ایران و رهاندنش از چنگ اجنبیانی چون تو، تربیتش کنیم. ما فرزند خود را میشناسیم... او شجاعتر و بردل تر و تواناتر از آن هست و خواهد بود که از دوری دختر تو ناتوان شود و ببرد، و اگر دختر تو چنان ضعیف است که از دوری پسر ما جان خواهد داد مطلبی است که بامر بروط نیست، تو خود دانی با دختر خود، اینست جواب من به محمود غزنوی سلطان محمود و تو ای امیرعلی، تو امیر می کنی هر چه زودتر نزد سلطان خود باز گردی و پیام مرا همچنان که شنیدی بی زیاده و کم برای او نقل کنی سپس از قول من باو بگوئی که اگر فوراً فرزند مرا باز نگرداند یعنی اگر از رفتن تو دوامه بگذرد و طاهر نزد من دردم نباشد آنچه را که در نامه خود نوشته بودم اجرا خواهم کرد، سراسر این ممالک را از عراق عرب گرفته تا سیستان علیه محمود خراهم شوراند؛ ازین ممالک دست کم سیصد هزار مرد سپاهی از جان گذشته جمع آوری خواهد شد، من خود پیشاپیش این سپاه بر تو خواهم تاخت و لقبی را که خلف بن احمد بتو داده است از تو باز خواهم ستاند. صدای رابه رفتارفته درشت و مردانه شده بود، چهره اش سرخ شده بود، در نتیجه هیجان و جنب و جوش او روپوش حریر زربفت از تنی از چهره اش برکنار شده بود، چشماش بصورت دو کوه آتش در آمده بود؛ همه کلماتش حاضران را می لرزاند و رنگ از چهره ها میر بود.

فقط امیرعلی بود که قیافه اش تغییر نییافت و رنگش عوض نیشد و بر عکس مثل این بود که هر چه کلمات آتش رابه را میشنود و هر چه بیشتر بفهمد آن واقف میشود حالت ستایش بیشتری پیدا میکند و با مجدویت آشکارتری به رابه مینگریست چون رابه ساکت شد و رابه امیرعلی گرداند و سرپوش خود را بر چهره مرتب



کرد امیرعلی بی آنکه لحن پیشین خود را اندکی هم عوض کند گفت:

— البته امر امیرزاده اطاعت میکنم؛ وظیفه می جز آن ندارم که بمنش آنکه امیرزاده مرخص فرمودند به غزلین باز گردم و آنچه را امیرزاده بعنوان پیام برای سلطان بفرمایند بی زیاده و کم عرض سلطان برسانم ولی قبلاً اجازه میخواهم یک کلمه دیگر عرض کنم و بعد مرخص شوم.

رابه بتندی گفت: بگو امیرعلی.

امیرعلی گفت: آیا نظر امیرزاده اینست که اگر امیرزاده طاهر خود حاضر نشد خدمت سلطان را ترک گوید و از نقش جهان دور شود او را بزور از آن بارگاه از آغوش آن همسال و همبازی شیرین و مهربان جدا کنند، بفریاد و زاری و بیقراری او توجه نکنند و اگر بیای خود نیاید دست و پای او را ببندند و به بیم روانه اش سازند رابه خشمگین شد و گفت: چنین چیزی نیست؛ طاهر در همه دنیا، هیچکس را بقدر من دوست نمیدارد و محال است تا زنده است کسی را باندازه من دوست بدارد امیرعلی با لحن جاذب و رندانه گفت:

— تمجب میکنم از امیرزاده که چنین فرمایشی میفرمایند؛ تا کتون سراغ ندارم کسی را که منکر نیروی عجیب عشق شده باشد، چه بسا فرزندان که درین راه ترک مهر باترین مادران و پدران گفته و چه بسیار غلامان جان نثار که درین طریق بقیعت گذشتن از سرو جان از امیر سلطان خود ترسد چسته و خاکستر نشین گوی عشق شده اند. رابه که این کلام امیرعلی را راحتش کرده بود گفت:

— با وجود این من طاهر را بهتر از هر کسی دیگر میشناسم او بفرض که عیال و بی سرشمار به نقش جهان پیدا کرده باشد بعضی اینکه بداند سوی من خواهد آمد آدم خواهد شد و پاس درین راه خواهد داشت مگر اینکه او را شجر و چادو کرده و مغز او و عواطف او را در گریون ساخته باشند.

امیرعلی آهی کشید و گفت: این کاری است که هیچکس و هیچ چیز بهتر از «عشق» قدرت اجرای آنرا ندارد. فرض محال که محال نیست؛ فرض بفرمایند حضرت سلطان تصمیم گیرند امیرزاده طاهر را به هم روانه فرمایند، ولی امیرزاده دو پای خود را در یک کفش کرد و گفت: اگر مرا بکشند از اینجا نخواهم رفت؛ آنوقت بشظر شما چه باید کرد؟

رابه متعجب ماند، تکاهی با طرف افکند، عماره و دیگران را نیز چون خود مرد دریافت. امیرعلی از این سکوت استفاده کرد و گفت: به عقیده جان نثار در چنان مورد فقط یک چیز میتواند امیرزاده را آرام و به مراجعت بهم وادار کند و آن اینست که امیرزاده شخصاً در آنجا حضور داشته باشد؛ باین جبهه چاکر با استفاده از اختیاری که سلطان به من تفویض فرموده اند از امیرزاده دعوت و بلکه تنها میکنم که موافقت و با هر کس که مایلند سفری به غزلین فرمایند چند روز مهمان حضرت سلطان باشند و امیرزاده طاهر را با خود باز گردانند

رابه باز هم با طرف خود نگرست و چون عماره را مهبای سخن گفتن دید گفت:

— نظر تو چیست برادر؟

عماره گفت: ممکن است درین امر مکرر فریبی باشد و عزیزیت شما به غزلین مشکل تازه می برمشکلات بفرزاید.

امیرعلی گفت: چاکر درین خصوص قول و اطمینان میدهم؛ حتی حاضر هم همراهان خود را که از بزرگان غزلین هستند در نجا بستانم و اگر بگذارد تا امیرزاده و همراهان به غزلین عزیزیت و مراجعت فرمایند سردار زینب گفت: اگر امیرزاده بفرزین بروند و سلطان محمود نخواهد دست از امیرزاده طاهر بردارد چطور؟

خانزاده خانم باتشچی نفرت آلود
 به لرزه درآمد؛ همه آن وحشت و اکراه
 و بیزاری که روزی او را وادار به فرار از
 خانه پدر کرده بود پشیدن صدای خشن و
 مکره پیرزن در وحش بیدار شد؛ دست
 پدامن های شوهرش انداخت و با صدای
 شیخی آهسته ولی بالحنی تضرع آمیز گفت:
 - آقا، ترا بعداً مرا از اینجا بیرون
 ببر، هر بلا دلت میخواهد بسم بیاور،
 زیر شلاق سیاه و کبودم کن، دستم را
 همانطور که گفتی بگیر و توی کوچه ام بینداز
 ولی با این زن رو برویم مکن.
 سیدغیبی مچ دست او را محکم گرفت
 و در گوشش گفت:

- فضولی موقوف، باید بیایم با مادرت
 رو برو شوی، با او آشتی کنی، اینها که
 میگویند شوخی است؛ دلش برای تو یکنزده
 شده است، به علاوه زنکه احق تو باید
 بدانی که او بوجود تو احتیاج دارد.

خانم بزرگ که جواب شنیده و صدای
 بیج بیج زن و شوهر هم بگوشش رسیده بود
 سرو سینه خود را از پنجره بیرون کرد،
 گوشت در تاریکی دخترش را با سیدغیبی
 بیند؛ مشاهده کرد که تقریباً به دخترش
 چسبیده است و گفت:

- بارک الله؛ خیرم باشد چرا جواب
 نمیدهی کس بریده؛ نگاه کن جز جگر
 گرفته، کم کم دارد میروید زهرهای این
 بسید اولاد پنهان، شیطان میگوید همین
 لنگه دروا بیرون بیاور از اینجا پرت کن
 توی کله بوش.

سیدغیبی بی آنکه دست خانزاده را
 رها کند صدای عادی خود را باز گرفت و
 پنهان بزرگ گفت:
 - حوصله بفرمایید خانم الآن میاندا؛
 شجالت یکشوند...

خانم بزرگ ناگهان بقیقه نذید و
 گفت: او هو! او هو! طفل معصوم چه
 شجالتی او هو! سینه بی آن سرد چشم بلبلی
 و آبی او را این خانم خجالتی بگیرد جلوریش،
 خوب، بسه دیکه، بسه، شجالت بکش؛ پیش
 ازین گوشت های تنم رانیز، من حوصله
 این اها و نازهای خرکی را ندارم.

سیدغیبی گفت: چشم خانم شما بفرمایید
 پشیتید، داریم میآیم.
 خانم بزرگ بجای خود برگشت و
 نشست و خود را بس از مدتی مدیده که روز
 و شب در رنج و تعب و بیزاری و غضب
 گذشته بود شادمان و بانشاط دید؛ اندکی
 احساس محبت بشری در دلش راه یافته
 بود؛ مثل این بود که قلبش میپلید و پایتایی
 انتظار میبرد که خانزاده خانم را بخود
 پشدارد؛ لبانش جنبشی غریب داشت و مثل
 این بود که خود را برای اجرای یک امر
 فراوش شده، برای بوسیدن آماده میکرد؛
 گوش بچایط داده و چشم بدو دوخته بود؛
 بی اراده میگوشت سیمای دخترش را در نظر
 میچسبید...

ولی نه کسی بر آستانه در نمایان
 میشد صدای پای از حیط بگوش میرسید،
 فقط پیرزن صدای خش خش یا کاش کاش در
 حیط میشنید، دلیلش آن بود که خانزاده
 خانم نیخواست بیاید و سیدغیبی در عین
 حال که سعی میکرد صدای باطوق نرسد دست
 او را میپچاند و بسرعت در گوشش میگفت:
 - احق نشو... فایده ندارد؛ باید
 بیای... سعادت تو، نجات تو فقط در
 همین است.

خانم بزرگ چون از انتظار خود
 نتیجه نگرفت، بالحنی که بطور عجیبی
 محبت آمیز و بهمان نسبت بیشتر نفرت انگیز
 شده بود بصدای بلند گفت:
 - خوب بس است دیگر و بریده،
 شجالت نکش، بیادست و پای مرا بوس ما از سر
 تقصیر هات بگذرم.

و پیش از آنکه جواب دخترش را مید
 غیبی را بشنود در دل گفت:
 - بله، دیگر سر بر سر گذاشتن و سکه



خلاصه قسه های گذشته

آقا بالا خان بازن زیبای خود ماریونای آژاسی بعد از جنگ بین المللی اول به تهران بازگشت و این زن مورد حسد و عداوت مادر و خواهر آقابالاخان یعنی خانم بزرگ و خانزاده خانم قرار گرفت ولی ذبیح اله خان پدر آقا بالا خان حامی ماریونا بود، آقابالا خان بزودی عاشق فروغ دختر میرزا کالم خان شد و مادر و خواهرش آتش این عشق را دامن زدند و نشاط خواهر کوچک فروغ به بقای این عشق علاقه مند بود، آقابالاخان نقشه ای برای دست یافتن به فروغ کشید ولی نه تنها موفق نشد بلکه مجبور شد برای پنهان ماندن رازش غزال فحشه و پس از آن بدستاری خواهر و مادرش دوفر از کسان خود عی خان و چنگیز خان را بکشد و نقشه برای قتل پس وزیر جنگ بکشد زیرا وزیر جنگ عاشق ماریونا شده و با آقابالاخان عهد بسته بود که او را سر تپ و رئیس قسمت طیارات کند و موجبات مزاحمت او را با فروغ فراهم آورد بشرط آنکه او بنفع وزیر جنگ دست از ماریونا بشوید و چون در نتیجه هوشیاری و مقاومت ماریونا این امر عملی نشد وزیر جنگ که درجه و مقام آقابالاخان را داده بود برای انتقامجویی تصمیم گرفت فروغ را برای پس خود محمد ولی خان بگیرد. از همه این جوادت و جنایات ماریونا خبر یافت و نیز دانست که شوهرش به سوزگ مبتلا شده است و پدر شوهر خود را نیز آگاه ساخت و پس از مدتی رنج بردن و مواجه شدن با خطرانی که حاصل اصلی آنها شوهر یا مادر شوهر و خواهر شوهرش بودند تصمیم گرفت از آقابالاخان چشم ببوهد یعنی با او که مأموریتی برای عزیمت به فرنگ گرفته بود به مملکت خود رود و همانجا وضع حمل کند و دیگر باز نگردد. خانزاده خانم که از جنایات خود و از بد رفتاری مادرش بتنگ آمده بود از خانه گریخت و در حضرت عبدالعظیم به عقد سیدغیبی رمال منتقل در آمد و با او پسران رفت. آقا بالا خان با ماریونا بفرنگ رفت و ذبیح اله خان از سر خانم بزرگ بتنگ آمد و او را طلاق گفت و در خانه ای در سنگاچ چای داد خانم بزرگ برای آنکه ماریونا تصمیم بیاقتن خانزاده خانم گرفت. پس وزیر جنگ در موقعی که ذبیح اله خان موافقت فروغ را به مزاحمت با او بجا کرده بود دست لطفعلی خان که آقابالاخان قبل از عزیمت اجیرش کرده بود بقتل رساند و قاتل بدست نیامد. سیدغیبی به تهران بازگشت و پس از توهتن نامه ای بخانه ذبیح اله خان رفت. ذبیح اله خان او را باصا مجروح کرد و راه رسید خانم بزرگ را دید و تصمیم گرفت بکشد او از ذبیح اله خان انتقام بگیرد و اگر موفق نشد پولی را که خرج خانزاده خانم کرده است از خود او در آورد. خانزاده خانم را برداشت و به خانه خانم زد رفت، پیرزن محض ایسکه دانست او وارد شده است از پنجره افش فراد زد: تویی خانزاده نفرتی محبت

سید غیبی با مهارت تمام خانزاده خانم را بگوشه اطاق برد، او را روی زمین رها کرد چادرش را روی سرش کشانید و گفت: - شما اینجا هر چه دلت میخواهد گریه کن، دلت را خالی کن تا من جواب خانم بزرگ را عرض کنم.
 و فوراً بطرف پیرزن برگشت، دو زانو و مؤدب جلوروی او نشست و گفت:
 - خانم، بنده اجازه میخواهم همه مطالب را برضتان برسانم.
 پیرزن که هنوز متعجب بود و از زیر چشم خانزاده را مینگریست گفت:
 - مطالب کدام است سید خدا آخر حاللی گفتند، حرامی گفتند، محرم و نامحرمی گفتند:
 - همین را میخواهم عرض کنم خانم؛ البته بنده شرمند هستم از اینکه قبلاً از سرکار علیه کسب اجازه نکردم ولی قسمت خدادادی را تغییر نمیتوان داد و با حکم قضاو قدر مخالفت نمیتوان ورزید... بنده وقتی از خدمتتان مرخص شدم و بیابوس حضرت رضا علیه السلام رفتم خانزاده خانم را در آنجا دیدم و شناختم و بعد خدا خواست که افتخار و وصلت با خانواده شما نصیب بنده شود؛ خانم بزرگ چنان در جای خود تکون خورد که سید غیبی ترسید و بقدریک وجب خود راه عقب کشید، چشمان پیرزن ناگهان از کامه درآمد و رنگش تیره و همه عضلات چهره اش منقبض شده بود؛ سید غیبی از دیدن چهره او بر راستی بو حشت افتاد، صداهای خاکستری که بر زمین چهره او خوابیده بود و زیاد نمایان نبود درین موقع راست ایستاد، دهان او چنان باز شد که همه دندانهای درشت نیمه بوسیده و زرد و سیاهش نمایان شد، ازین حفره وسیع صدای ترس آور بیرون آمد که میگفت:

- چه؟! چه گفتی؟ وصلت؟ تفهیم؟ وصلت کدام است؟ چه غلطها. چه فضولیها؟ دوباره بگو. جرأت داری یک باردیگر بهم بگو.

سید خود را جمع کرد و گفت:
 - اختیار دارید خانم، چرا باید جرأت نداشته باشم! مگر خلاف شرع کرده ام یا مگر آدم بیسر و پائی هستم که شایستگی وصلت با شما نداشته باشم. سید اولاد بیغیر نیستیم که هستم، آبرو و احترام ندارم که دادم، هزاران خانواده محترم آرزو داشتند که دامادشان شوم من هیچ یک را قبول نکردم و افتخار دامادی شما را ترجیح دادم؛ چندین نفر از دله ما و سلسله ما و شاهزاده های درجه اول دخترشان را نذر من کرده بودند من هیچکدام را نگرفتم نه برای اینکه شما دختر شما از آنها بالاتر بودید بلکه برای اینکه قسمت من اینطور بود؛ حالا سر کار عوض اینکه خوشحال باشید به بنده پر خاش هم میفرمائید...

خانم بزرگ که دهانش از حیرت باز مانده و چشمانش هنوز نگاه خشم را از خود نرانده بود گفت:
 - این حرفها کدام است آقا سید. این چیزها رسم و قراری دارد، مگر بی خود و بی جهت وبدون اذن مادر و پدری شود دختر کسی را گرفت، حالا پدر این دختر لای دست تنه اش، اما مادرش... تو فکر نکردی آبروی مادریکه دخترش بی خبر شوهر کند میرود...

سید کلام او را قطع کرد و گفت: يك دقیقه تحمل بفرمایید خانم بزرگ؛ شما بزودی تصدیق خواهید نمود که بنده و خانزاده خانم خیلی علاقه رفتار کردیم، فعلاً بنده مثل يك غلام گوش فرمان شما دارم و همه علم خود را و غیب گویی خودم را و چیزهای عجیب و غریبی را که میدادم در اختیار شما میگذارم؛ اینطور خیلی بهتر است، شما هرگز امکان نداشت دامادی پیدا کنید که اینقدر مطیع و کوچک شما باشد و اینهمه چیزها هم بلد باشد... فعلاً خانم چیزیکه آبروی شما را ریخته و شما را سرزبان مردم انداخته رفتار خانزاده خانم نیست بلکه

چون آمیز، مثل دپوی که قربان صدقه پروردگفت:
 - بلا بخوری دختر، آتشک بگیري، کوفت و ماشرا بجانت یفتند، ای قزاقورت! چه بیعیبا دختری و دی، چه بی صفت بودی، هیطان میگویند بامین دودستم يك بامبچه وسط این کله خرت بزوم که مثل جارو جزم شده! آخر دختر تو نکتفی مادریم را میکذارم و میروم چه بپوش میآید. گرچه قدرتی خدا بازم بصد تا جوان مثل تو میارزم؛ خوبه، دیکه ایقدر فرمالمی نکن؛ یعنی میخواستی بگوسی دلت برای من تنگ شده بود، دل سیاه تو! او! او! باز مرا بگوئی يك چیز نیست، اوخ! خیر از عورت نبینی که بالاخره کار خودت را کردی و دل مرا سوزانیدی. او خانزاده، خانزاده، الهی جونم مرگ بیری خانزاده بسه دیکه گریه نکن. خیال می کردم دیگر تازنده هستم ریخت نعتت را نخواهم دید.

آخای! الهی شکر! دخترم، الهی روی نخته مرده شوخانه ببینت. چه آشی بیجگر من زدی... نرو، نرو، از بقلم نرو، بچسب بچگرم خیر ندیده، کجا بودی بی رحم، بی انصاف، کجا بودی.

دیگر نتوانست طاقت بیباورد، خانزاده را که بتلخی گریه میکرد، بیدبختی خود و از فرط غیظ و نفرت و بیچارگی گریه میکرد ولی پیرزن میپنداشت که این گریه از پشیمانی و دل سوختگی و از شوق دیدار است بانهایت شدت به سینه فشرده و ناگهان بصدای بلند گریه را سرداد.

سیدغیبی در دو قدمی ایستاده بود و این صحنه را بدقت مینگریست، این طالع بین زیرک و دقیق بخوبی میدید که خانم بزرگ مدتی بین خوی پلید خود و عطفوت بشری درگیر و دار مانده، سرانجام شکست خورده و مثل هر مار که پس از فراق طولانی فرزند گمشده خود را در آغوش گیرد اشک در زبان و ناله کنان خانزاده خانم را بسینه فشرده است ولی خانزاده خانم جز از سر غیظ و طغیان نیگریه و در عین حال که او در آغوش مادرش بصورت گوهر باز یافته می است که

تهران مصور

وزادشوهرتان است : دیگر دردنا سابقه ندارد يك مرد اينقدر ظلم در حق زن خود كند. اين مرد همان كس است كه سرمرابان حال و روز انداخته است... تا حالا شما تنها بوديد و نمي توانستيد دست تنها حق اين مرد رادر كفش بگذاريد اما حالا ديگر تنها نيستيد، دخترتان هست، دامادتان هم هست ؛ بنده بشاعرض ميكنم و قول ميدهم كه خيلي كارها ميتوانم انجام دهم؛ اول اينكه چون خودم دمتي محضردار بوده ام خوب ميتوانم بافتواي چند مجتهد بزرگ طلاقنامه شما را باطل كنم ؛ بعد كه اين كار عملي شد بازم بعهده بنده كه اين مرد ارت و ميراثش را فقط براي شما بگذارد يعني مرد موقعي كه لازم شود سندی بيرون ميآورد خيلي محكم كه بموجب آن آفای ذبيح الله خان همه اموالش را از ملك و باغ و زمين گرفته تا بول و جواهر و اسباب خانه و درشكه و كالسكه وغيره بشا در مقابل يك سيرينات صلح کرده باشد ... آنوقت شما از داشتن دامادی مثل من راضي خواهيد شد . پيرزن كه خشم خود را از شنيدن اين كلمات بگلي از ياد برده بود با حيرت و اعجاب گفت :

راست ميگوئي آقا سيد! سر جدت راست ميگوئي ؟

سر جد مطهرم، يك كلمه خلاف ندارد. پيرزن آب دهان خود را بالذتي فرو چرد و گفت: من هم نگفتم كه چرا اين كار را كردي ؟ نگفتم كه تو بد دامادی هستي و طيافت دامادی مرانداري ؛ فقط كله كردم كه چرا قبلا از من اذن نگرفتي ، حالا خيلي هم خوشحالم .

بعد رو به خانزاده خانم كرد و گفت: بلند شو ببينم دخترت من از شوهرت خيلي راضي هستم ؛ بعد هم براي اينكه مردم بگويم كه نتكند يك مهساني مفصل راه هياندازييم و صورت ظاهر شما را بقدر همديگر در ميآوريم ؛ فعلا گريه زاري و غاز و ادا بر است ، بلند شو ببينيم يك خرده صحبت كنيم ببينيم با اين پدر قمر مسافت چه بايد كرد .

سيد غيبي كه باين آساني موفق شده و علاقه و رضاي خانم بزرگ را جلب کرده بود از شاري در پوست خود نيكنجيد و آنقدر نشاط پيدا کرده بود كه زخم سر خود را از ياد برده بود و حتى در دو سواش سوسگيني آنرا احساس نميکرد . وقتي خانم بزرگ با او بر سر مهر آمد و رو به خانزاده خانم كرد انديده سيد طرار براي آنكه زني فرصتي پدست نياورد و كلام نامناسبي نگويد سرعت از جا برخاست و گفت :

ا. نازه بدهيد خانم ؛ من الان وردي در گوش ايشان ميخوانم كه گريه كردن را فراموش كنند و بدانند كه از حالا بيه وقت خنديدن و شاد بودن است ، قلق خانزاده خانم دست من است ؛ حقيقت خانم زن از اين چهتر در دنيا پيدا نشود .

عباي خود را بگوشه مي انداخت ، با دو قدم بلند خود را بخانزاده خانم رساند ، كنار او چنبايه بر زمين نشست ، سر بگوش او نزديك كرد و خيلي آهسته با صدائي كه چراي خانم بزرگ قابل شنيدن نبود گفت:

اگر دست از گريه زاري و ادا برداري و الان بيامي بنشينم صحبت كنيم و غنه بكنيم قول ميدهم كه بعد از اين با تو كاملا خوشرفزار و مهربان باشم و بدرفتاري هاي يك ماه اخيرم راجبران كنم ولي اگر در حين حال بني و حوصاه از سر مادرت بيدر كنی هم از مادرت چشم ميپوشم هم از خودت ، بصدای بلند بطوريكه كلنت و نوكر خانه هم بشنوند ميگويم كه وقتي ترا گرفتم دختر نبودی و خود را لو داده بودی بعد فوراً ميروم طلاق ميدهم و از آن پس چاره مي نخواهي داشت جز آنكه يا فاحشه گي كني يا كلنتي !

اين كلمات مستقيماً در قلب خانزاده خانم نشست . او درين مدت کوتاه شوهر

سر انجام عطفوت بشري بر خوي پليد او غلبه يافت



يشرف گفت چه سرنوشت ميتوانم داشته باشم؟ سيد غيبي پس از يك لحظه سكوت خانزاده خانم را نشان داد و گفت: - ملاحظه بفرمايد الان من ارتدود داد او مي بينم ..

پيرزن كه شيفته اين ورد شده بود با لحن بسيار صميمانه و خودماني گفت: - خوب پسره بشمورتو كه همچو ورد مؤثري بلدي چرا آت را در گوش من نيفخواني ؟ ...

چشم اطاعت ميكنم، هر وقت لازم باشد. - الان كه از هر وقت ديگر لازمتر است؛ كيست در اين دنيا كه بقدر اين روزهاي من غصه وهم و غم داشته ؛ شد ، اما ببينم تكند اين ورد خواندن تو مثل همان ياسين مكوش خر خواندن باشد.

سيد غيبي كه پشت به خانزاده خانم گردانده و همانجا در كنار او نشسته بود بي آنكه خانم بزرگ متوجه شود از پشت سر سقله مي به پهلوي خانزاده خانم زدو بخانم بزرگ گفت :

اختيار داريد خانم ؛ دعاها و وردهاي بنده شوخي بردار نيست ؛ تا كنون امتحان فرموده ايد بعد از اين هم امتحان خواهيد كرد. فعلا ملاحظه بفرمايد كه خانزاده خانم حالش چه زود تغيير كرد ..

براستي خانزاده پس از آنكه سقله مي از سيد غيبي خورد ودانست كه اگر بيشتر خودداري كند سيد حقه باز را بر سر خشم خواهد آورد حركتي بخود داده با گوشه چادرش چشمان و گونه هاش را پاك كرد و بلايت بر زمين نشست ..

سيد غيبي رو باو گرداند، زير پلش را گرفت، خود از جا برخاست و باو گفت: - حالا خيلي خوب شده ، بلند شويم برويم بنشينيم .

خانزاده خانم ميلرزيد و ولي تسليم شد. با سينغيير بطرف خانم بزرگ پيش رفت و نزديك او پشت بديوار نشست ، سيد غيبي رو درروي آن دو قرار گرفت و گفت:

حالا بنده هم از سر كار عليه خانم بزرگ و هم از شما خانزاده خانم خواهش ميكنم ديگر نره راجع بگذشته چيزي بفرماييد و ته مطالب ملال آور غم انگيز بگويد ، خدا را شكر كه امشب قسمت عمده گرايي هر سه مان رفع شد ؛ درينجا يك خانواده مهربان خوب تشكيل داده ايم كه اميدوارم روز بروز افراد آن نسبت بهم صميمي تر و با محبت تر شوند ؛ بنده هم البته با اجازه خانم بزرگ از فردا منزل را با اينجا منتقل ميكنم و همه دوره زندگي ميكنم تا بهتر بتوانم كارها مان را از پيش ببريم ، تصديق ميفرمايد خانم بزرگ .

پيرزن خواه و ناخواه گفت : آري ، عيب ندارد .

سيد غيبي بامسرت گفت: بسيار خوبه ، باين ترتيب توفيق مادر راه رفع آخرين ناراحتي و نگران زمان حتمي است ؛ خوب است وقت را تلف نكنيم از هم الان شروع بصحبت و طرح نقشه كنيم و هم امشب تصميماتي محكم و فابل اجرا بگيريم .

پيرزن گفت : هم امشب شروع ميكنيم اما بگذاريد اول شام بخوريم براي اينكه دل من از گرسنگي مالش ميرود ، خيلي وقت است قوت و غذای حساسي از كلوي من پايين رفته است، شاهم كه سرت شكسته و خونت رفته است و لابد ضعف داري، تو هم خانزاده خيال نيكنم درين مدت كه دو بدر بودي توانسته باشي غذائي از روي ميل و رغبت بخوري ، ده جواب بده ببينم بديجتن سحج :

و كلام خود را با خنده مي زشت و ولي محبت آميز بايان داد و تنه خود را بطرف دخترش خم كرد .

خانزاده بهمين زودي توانسته بود قيافه خود را تا حدي كه لازم بود عوض كند ؛ ديگر اشك نيريزخت و بزحمت گره خيه در صفحه ۱۵

طباع و حقه باز و بي همه چيز خود را شناخته بود و خوب ميدانست كه ميتواند تهديدات خود را با كمال سهولت و با كمال بي بروايي بموقع اجرا گذارد . نتيجه كاملا روشن و آشكار بود ، رسوايي به حد اعلى ميرسيد ؛ مادرش هم قبولش نيكرد و با فضيحت از خانه بيرونش ميراند .

سيد غيبي احساس كرد كه زني تحت تاثير قرار گرفته است و عتريب تسليم خواهد شد ، از ينيرو براي اينكه مجال فكر كردن و تصميم گرفتن و تغيير قيافه بوي داده

باشد رو بطرف خانم بزرگ گرداند و خنده كنان گفت :

خانم ، اين ورد كه در گوش خانزاده خانم خواندم خيلي مجرب است ؛ آنرا استاد من سينه سينه از زبان امام عليه السلام گرفته است كسي كه اين ورد در گوش خوانده شود فوراً هم و غم دنيا را فراموش ميكند و تكليف خود و صلاح حال خود را مي فهمد ؛ الان ملاحظه خواهيد فرمود كه خانزاده خانم خوش و خرم و تر گل و ور گل از اينجا بلند خواهد شد و خدمت شما خواهد آمد .

پسر رابعه

بقيه از صفحه ۱۱

پيرون رفت . چند لحظه بعد اين مجلس جدی و باشكوه به محفل ضيافت تبديل يافت و ساعتی چند بطول انجاميد .

اما رابعه از دارالاماره يكرس با اتفاق صبيحه و ديگران بكاخ خود رفت ؛ مدني با اين نديان مهربان صحبت و مشورت كرد و چون رأي هيچيك را نيستيد و نتوانست تصمبي بي بگيرد ، به خلوت خود رفت و سر در گريبان تفكر كشيد . درين حال با خود ميگفت : ممكن است راست بگويد ؛ اگر طاهر عشق و علاقه مي چنين شديده نقش جهان پيدا کرده باشد دور كردن او از آن دختر دشوار است ؟ او را بزور از محبوبش جدا كنند ؟ عشق در كودكان خيلي زود جزء طبيعت ميشود ؛ آنوقت طاهر فرزند خواهد زد ، خود را روي زمين خواهد كشاند ، سروروي خود را خواهد خراشاند ؛ همه دربار سلطان را بهم خواهد ريخت ، اين بچه تند و آتشين مزاج ! ... تازه اگر هم او را بزور و ادا ر كنند چه بر سر او خواهد آمد ، پس خودم بروم ؛ امير علي خيلي عاقل و خيلي زرنگ است ؛ ولي اگر سلطان مرا هم در آنجا مقيد سازد و بزور تكاهم دارد بفرش آنكه چندتن نيز همراه داشته باشم چه از دستم بر خواهد آمد .

تفكراتش از هر طرف به بن بست ميرسيد و وي نتوانست راه روشن و فابل عبوري پيش پاي خود بگذارد .

اين تردد و لا تكلفي چنددين روز بطول انجاميد ، بارها عماره و سرداران را بشورت خواند ، بارها صبح تا شام و رابعه چشم بدهان امير علي دوخت و اين مرد عيار گفت :

درين خصوص چاكر قول ميدهم كه اگر اميره نتوانست امير زاده را و ادا بترك غزين و بازگشت به بم كنند حضرت سلطان بهيچوجه امتناع نوزند .

رابعه ابرو درهم كشيده و ساكت ماند . اين سكوت چند دقيقه طول كشيد و آنگاه رابعه با لحن خشم آلود گفت: - فعلا نتوانم جوابي بشما گويم ؛ هيچيك از پيشنهادهاي شما را نپذيرفته ام و شايد هم هيچيك را نپذيرم با وجود اين لازم است براي اينكه آخرين جواب را به پيام سلطان و به پيشنهاد هاي شما بگويم قدرتي فكر كنم ؛ شما و همرا هاتان مهان من و عماره خواهيد بود تا من تصميم قطعي اتخاذ كنم و نتيجه را بشما اعلام دارم .

امير علي سر فرود آورد و گفت : امر اميره را اطاعت ميكنم .

رابعه گفت : بسيار خوب ؛ پس ديگر درين خصوص صحبت نيكنيم ، اين مجلس براي پذيرايي شما آراسته شده است ؛ ساعتی چند همچنان بايد ، با دوستان من مانوس شويد و پس از صرف غذا و استماع نغمات منيان براي استراحت و خواب بمنزلي كه براي شما معين شده است برويد و منتظر باهيد تا من بار ديگر شما را براي اعلام تصميم نهائي خود احضار كنم .

آنگاه با حشمت و طمطراق بسيار از چارخاست و از تحت بزر آمد ، تعظيم هاي بلند بالاي حاضران را با نهايت لطف و ملاحظت جواب گفت ؛ با قدم هاي سنگين از تالار عبور كرد ، سردار زيب و سرهنگ بوسيد بدبالش رفتند تا از در

درين موقع خانزاده از ياس و از ترس و از خشم بخود ميبيچيد و دردل ميگفت: - هيچ چاره ندارم ، بايد چشم كور شود و بسازم ؛ بايد باز هم شريك و همدست اين عفریت بشوم و شايد چندين قتل نفس ديگر بگردنم بار شود .. آنطور در بدبختي نيفتاده و غوطه ور نشدم كه بتوانم از آن نجات يابم ؛ به بيچارگي و شرارت و جنايتكاري محكومم ، بايد سوزم و بسازم ..

اگر اين مرد كه طلاق بدهد و اين پيرزن از خانه بيرونم اندازد جز همان كه اين شب تا صبح با خود خلوت كرد و به تفكر پرداخت ، چنددين دفعه امير علي كه گذشته از مأموريت خود اشنايي مقاومت ناپذير به ملاقات رابعه داشت از وي تناي شرفيابي كرد ؛ تا اينكه روزي از روز ها ؛ دو هفته پس از ورود امير علي رابعه او و يارانش را طلييدو گفت :

من با اتفاق شما وعده مي از مردان خود به غزين خواهم آمد ولي قبلا بشما اعلام ميكنم كه توفيق من در آنجا بيش از يازده روز بطول نخواهد انجاميد و من پس از اين مدت با طاهر باز خواهم گشت ولي اگر از طرف سلطان يا اطرافيان او مانعي بيش پاي من افكنده شود و مراجعت به توفيق افتد طبق نقشه مي كه طرح کرده و همه جوانب آنرا سنجيده و مرتب ساخته ام درين قسمت ايران بلوايي يا خواهد خواست و موجب زوال ملك محمود خواهد شد ؛ البته تو يارانت ميدانيد كه هنوز دياله و برادران واقوام من بر قسمت مهمي از اين ممالك حكومت دارند و راندين دست نشاندگان محمود از سيستان مقشوش و خراب هم كاري بي نهايت سهل است . امير علي گفت : جان شاد اطيستان ميدهم كه در غزين هيچ چيز خلاف ميل اميره اتفاق نيفتد .

رابعه گفت : بسيار خوب ؛ پس اكنون برويد و هفته آينده همين روزمهيابي حركت باشيد .

... هفته پايان رسيد ؛ رابعه اسباب سفر را آماده ساخت و لي شبي كه يامداد روز بعدش براي عزيمت تريف شده بود محرمانه به او خبر دادند كه قاصدي از طرف هوسج بن ملال آمده است و ميخواهد اميره را زيارت كند .

عجیبترین و نیکوکارترین مردی که دیده‌ام موقعی که دخترک بوسط استخر افتاد و در زیر یخ‌ها نابالید شد، ناگهان مردی قوی هیگل با ریشهای انبوه خود را بدرون آب انداخت و او را از مرگ نجات داد!



«جون» باتفاق «پنی» کوچک در حالیکه لباسهایش را از تن بیرون آورده بود بطرف خانه او براه افتادند

بناچار میشد فوراً بان خانه میرفت و در انتظار فرمان صاحبخانه در پشت در اطاق آنها می‌نشست، بعضی اینکته فرمانی باو میدادند و یا کاری باو رجوع میشد یا نهایت چابکی و زرنگی بدنبال کار میرفت و در مدت کوتاهی او امر آنها را با انجام بپرسانده در ضمن کار های خانه از قبل ظرف شویی، بچه داری، روشن کردن آتش، و پختن غذا را خود بعهده میگرفت. درموتج آمدن برف و یا طوفانهای شدید و سول درحمل و نقل ائانه و اطفال بپردم کمک میکرد، و چنانچه کسی مشغول ساختن خانه ای میشد و خودش مبل داشت چون باو کمک میکرد. در تعمیر اسباب بازی کودکان، لوازم خانه، ظروف شکسته مهارت فرق لعاده ای داشت، همه آنها را بدون مزد تعمیر میکرد و در عوض مثلاً اگر دو عدد اسباب بازی برای تعمیر باو می‌دادند یکی از آنها را تعمیر کرده بصاحبش رد می‌کرد، دیگر را پس از تعمیر بپچه های فقیر و یا آنها می‌کام اسباب بازی نداشتند میداد. در بهار نه تنها باغهای ریدلر بلکه باغ های اکثر اهالی را مواظبت میکرد، شخ و بر کهای خشکیده و زبادی را میبرد، زمین را بیل میزد و کود میداد، کلکاری باغها را مرتب میکرد و کندوهای زنبور-ل را دایر مینمود. در زمستان یعنی موقع برداشت سیبهای زمستانی، بکمک تمام اطفال آن قریه سیبها را میچید و هرگز سهم فقرا را فراموش نمیکرد، خودش مزد نمیکرفت و در عوض مالکین را وادار کرده بود که سهم فقرا را از محصول خود منظور دارند، خودش در برداشت این سهم نظارت میکرد و غالباً آنها را به یتیم خانه و یا قرا و بیوانیان میرساند. غالباً در مونتگ کارزمه میکرد، از هیچ کاری رو گردان نبود، در موانع بیکاری دوستانش بدور او جمع میشدند و گوش بداستانهای شیرین او میدادند، هنگامیکه او مشغول صحبت بود هیچ کس کله ای بر زبان نمی‌آورد، همه سراپا گوش بودند و چون در میان این سکوت داستانها و سرگذشتها می‌را که در طول زندگی خود با آنها رو برو شده بود برای ما نقل میکرد. توی شوس مدت ده سال در میان ما زندگی کرد، در آخرین زمستانی که هنوز کمترین تغییری در برنامه کمک و مهربانیش پیدا نشده بود ناگهان باهانش فلج شد، ریدلر صندلی چرخداری برای او تهیه کرد و چون در روی این صندلی بازم تا آنجا که میتوانست بپرد و باغ ریدلر رسیدگی میکرد. بکروز بعد از ظهر «کیسی ریدلر» در کلبه او را بشدت کوفت، ولی صدای نشنید، باشتاب پدرش را بکلبه بخون برد، چون بسختی نفس میکشید، در روی صندلی مخصوص خودنشسته بود و باچشمان ناقلش جست و خیز پرندگان را در روی شاخ و برگ درختان تماشا میکرد، اینحال مدت زیادی دوام نکرده و چون توی شوس آن مرد نیکو کار و مهربان ما رخت بر بست و بشرای دیگر شناخت. هنوز اهالی آن قریه نام او را بخوبی ذکر میکنند و هنگامیکه از مقابل صلیب‌های او که تنها یادگار خوشه‌نوع دوسته‌های وی است

جوابی نشنید داخل شد، لوله آبیاش را بدست گرفت و پس از سیراب کردن کلبه خطاب بین گفت: گوش کن چگونگی کلبه از من تشکر میکنند. در اینموقع همان گچ آبی رنگ را از جیب خود بیرون آورد و صلیب جلدو در ورودی باغ رسم کرد و براه افتادیم. هنوز چند قدمی از باغ دور نشده بودیم که صدای گریه کودک خردسالی در وسط خیابان توجه او را جلب کرد، فوراً بطرف طفل دوید، دست او را گرفت و مشغول سؤال و جواب با کودک شد و توانست پس از مدتها سرگردانی خانه طفل گشوده را پیدا کند و او را بپدرش بپسارد، صلیب مخصوص را روی در خانه آنها رسم کرد و بمدبراه خود ادامه داد، او هر روز دهها نظیر این کمکها و مهربانیا را میکرد. در همان محل زمین ورزشی بود که جوانان و بچه‌ها در آن بازی میکردند و یکی از بازیهای که طرفداران زیادی داشت و چون هم تشویق زیادی از بازیکنان آن میکرد بازی «بیس بال» بود، «پنی جودسون» یکی از پسر هائی بود که استعداد زیادی در این بازی از خود نشان میداد و چون هم مرتباً او را تشویق میکرد، بکروز که با جون مشغول تماشای بازی بود بسم

یکی از روزهای اوایل بهار بود که من برای اولین مرتبه با این مرد رو برو شدم، آن روز مشغول گردش در باغ سبب خانواده «ریدلر» که از ترو تندن سرشان نیویورک هستند و تقریباً در مسایکی ما منزل دارند بودم، دختر کوچک آنها موسوم به «کیسی» با برادرش در کنار استخر بزرگی مشغول بازی بودند که ناگهان «کیسی» در کنار استخر پایش لغزید و در استخر افتاد و بزیر آبهای یخ بسته فرو رفت، من و برادرش هیچکدام شنا نمی‌دانستیم ناچار شروع بفریاد کشیدن نمودیم تا گاه از میان دوختن سبب صدای بهم خوردن شاخ و برگها بگوش رسید و لحظه می بعد مردی که تا آنموقع او را ندیده بودیم در مقابل ما قرار گرفت و هماندم در میان استخر جست، «کیسی» را در آغوش گرفت و پس از اینکه او را سالم جلو برادرش «دوی» بزمین گذاشت خود را ایستور معرفی کرد:

«جون توی شوس» مردی بلند قد، دارای بازوان قوی، سینه پهن، اندامی کشیده و راست داشت، وی تقریباً پنجاه ساله بنظر میرسید و این مشخصات با موها و ریشهای انبوه سفید او انسان را بیاد شخصیت های قرون گذشته می‌انداخت.

«ریدلر» باندازه کافی از این مرد فلانسان که دختر کوچکش را از مرگ نجات داده بود تشکر کرد و چون توی شوس پس از پوشیدن لباسهای خشکی که ریدلر در اختیار او گذاشت تکه گچ آبی رنگی از جیب خود بیرون آورد و با آن صلیبی در روی یکی از آجرهای ایوان منزل «ریدلر» رسم کرد و با وضع آرامی با قدمهای بلند آنجا راترک کرد.

صبح روز بعد هنگامیکه ریدلر برای سرکشی در باغ خود گردش میکرد، جون و امشغول ساختن کلبه ای در میان دوختهای سبب دید و پس از اینکه فهمید او مایل است دو باغش کار کند او را بحفاظت باغ گاشت، از آنروز ببعد جون در همان کلبه مشغول مواظبت درختها بود، در بیوند وزن و جایجا کردن درختها کمک میکرد، میوه‌ها را از دستبرد و لگ کردن محافظت مینمود و خود نیز میوه‌ها را می‌چید و تحویل میداد.

کم کم چون شهرت و محبوبیتی در آن ناحیه پیدا کرد و همه او را شناختند، یکی از کارهای روزانه او گردش در نزدیکیهای غروب بود، چون در اینموقع از کنار باغها و دهات میگذشت و بنسردم کمک مینمود، مثلاً بعضی اینکته باغبانی و امشغول بریدن درخت و یا یک زن دهاتی وادار حال کار کردن در مزرعه میدید بسوی آنها میرفت و باری از دوششان برمیداشت، هادت دیگر او راه رفتن با پای برهنه در فصول گرم بود و در این باره غالباً میگفت: هست و شوی باهای کثیف سهل است باید از کثیف شدن و فساد قلب جلوگیری کرد. گردشهای عصرانه او دیدنی و جالب توجه بود، اکثر اهالی آنروز داشتند که در این گردشها همراه او باشند و از توی یک صفات، اخلاق و روحیات او آشناسوند، من هم بیکر از همین افراد بودم تا اینکه بکروز با او افتادم، اغاقاً کلدرمان به باغی افتاد که کلبه‌ای زیبا و رنگارنگ آن

راه پیمای کور راننده کور!.. یک سابقه جالب توجه عجیبترین شخصی که دیده‌ام

در ده کوچکی جزو باوک قریه‌ای مردی است بنام محمد، این شخص بقول خودش صدوهفت سال دارد و من گمان میکنم زیادتر سن داشته باشد این شخص عجیب از دو چشم محروم است و صبح زود از منزل بیرون می‌آید و پیاده برای دیدن پسرش در بیست کیلومتری می‌رود و بعد از ظهر همانروز بر میگردد و بعد برای دیدن دخترش به پنج کیلومتری دیگر می‌رود و هیچ اظهار خستگی نمیکند. تمام روزه ماه رمضان را میگیرد این شخص بیسواد است ولیکن از هوشی که دارد میتواند با بهترین طرزی صحبت کند مردم این ده این مرد را خواجه نامیده‌اند.

عجیبترین یا احمق ترین موجود

امروز ۵۵ ساله‌ام ولی در آنروزده ساله بودم با پدرم مرحوم مؤلف الدوله و معیر الممالک بزرگ که حکمران رشت بود به رشت میرفتیم زمستان سختی بود و آنچه به حکمران گفتند که از قزوین حرکت ننمایم قبول نکرد تقریباً ۱۵ کالسکه و چند کاری خدم و خشم و آبدارخانه حاکم را تشکیل میداد حال در راه دچار چه مصائبی شد بسم داستان مفصل و علیحده دارد. رود خانه سفیدرود یا قزل او زن از سه دره نمایان است در این موقع یکمده شتر رسید هرده نفر شتر بیکدیگر متصل و مسئولیت آن با یکتفر شتربان بود یکی از شترها بواسطه یخ ندان پایش لغزید و بطرف دره سرازیر شد چون شتر دومی متصل به او بود شتر دومی را هم با خود برد دومی نیز سومی را الی آخر ولی شتربان همچنان مات و مبهوت ایستاده بود و نگاه میکرد هینکه نوبت شتر آخری را دیده‌ام رسید دفعتاً شتربان پرید و دم آنرا چسبید که باصطلاح مانع سقوط آن شود و دم شتر را نیز رها نکرد تا خودش نیز بهر راه شترها بقصر دره و در رودخانه رفت احمق تر از این شتربان موجودی در عمر خود ندیده‌ام برای اینکه ممکن بود هینکه اولین شتر پایش لغزید که او با چابکی بوسیله کارد طناب را بیز در او تباط او را با سایر شترها قطع کند که لااقل فقط یک شتر تلف شده باشد این مرد همه شتر را و هم جان خود تهران مصور و از خود این شخص

اصفهان ابوالمجد اسلامی عجیبترین فرد بی دست

مردی است ۳۵ ساله بنام شیخ حسین که در قم نزدیکی حرم حضرت معصومه زیاد دیده میشود این مرد فاقد هر دو دست است یعنی اصلا جای دست در بدن این شخص معلوم نیست (البته مادر زاد است) و تعجب در اینجاست که اگر انسان دست در بدن نداشته باشد تندوین برای او غیر مقدور است و حال آنکه این شخص بقدری تند میدود که میتواند در چرخه سوار رانندگی حرکت بگیرد دیگر اینکه میتواند به تنهایی صورت خود را با پای راستش بوسیله ماشین صورت تراشی بترشد ضمناً دارای یک پسر و سه دختر هم هست. بنظر من این مرد عاجز

پرشش های خود را در پاکت سر بسته ارسال دارید و در روی پاکت بنویسید: **مربوط به دوست شما**

دوست شما اندر مشکوید و راهمانی میکند
حل مشکلات خود را از او خواهید



آقای ا. ا. کرمانشاه - خودتان
خوب میتوانید روح نشاط در خود بوجود آورید. گردش کنید، ورزش کنید، معاشرت کنید، کتاب بخوانید، جست و خیز کنید، خوب میشوید.

آقای حسن ترک بخش - بم -
با تماشاخانه تهران مکاتبه کنید.

خانم. ذ. غ. مکر نشینده -
زندگی بشتن نکردد سفید... همچنین وقتی سن از بیست گذشت قد هم بلند نمیشود ولی اطباء ماهر میتوانند لك ها و خالها را تا حدودی بر طرف کنند.

آقای ت. پ. ر. آبادان -
۱ - مطالب راجع برادری را از ادیبو تهران بپرسید. ۲ - باید همه دعا کنیم وضع مملکت بطور کلی خوب شود تا همه این نگرانی ها از میان برود.

آقای داریوش. و. تهران -
چیزیکه این دختر را برای بند نگاه داشته است همین رفتار باری بهر جهت شماست؛ اگر صریحاً مشکلات خود را و کمی رغبت خود را و دلایل خود را باو بگوئید او هم سرد خواهد شد و دق نخواهد کرد.

بانو م. ج. اردستان -
معروف میگوید هیچکس را در گورکس دیگر نمیگذارند. اگر شما و شوهرتان هر دو خوب هستید بدیگران کار نداشته باشید و از هر کس که بد است کزاده کنید زیرا چه بسا اشخاصی که شغل کوچک ولی روح بزرگ دارند.

آقای هوشنگ. م. کاشان -
این نویسنده از لطف شما امتنان دارد. متأسفانه او خود مجموعه کاملی از نوشته های خود ندارد، آنچه بصورت کتاب چاپ شده غالباً تمام شده و در کتابفروشی ها کمتر هست. انشاءالله بزودی وسائل چاپ و تجدید چاپ نوشته های او فراهم خواهد آمد.

آقای عبدالکریم. ن. اهواز -
آفرین بر عقیده شما، تحصیل خود را تمام کنید بعد زن بگیرید.

آقای عبداللله. ا. تبریز -
خود را جوان نگاهدارید. موی سفید نه عیب است نه دلیل پیری و نه علاج دارد.

آقای ا. عمید -
ویتامین ها را در مواد مختلف غذایی در لابراتوارها تعیین میکنند.

آقای فرج الله دزفول -
کسیم بدن خود را با تزریق کسیم تأمین کنید و غذا های ویتامین دار بخورید. روغن زیتون که با هر غذا يك دو قاشق صرف شود برای شما مفید است البته بطور کلی این را بدانید که هنوز داروی قاطعی برای موی سر کشف نشده است... ولی پاکیزه نگاهداشتن مو هفته می دونوب آنرا با صابون زیتون شستن و پوست سر را با روغن کرچک محکم مالش دادن و زرده تخم مرغ بپرسنن ر جلوی گیری از ریزش موی اثر نیست.

آقای محمد معصومی -
تفت سفید - تفهیدیم مقصودتان از داستان اتم چیست.

آقای ایرج. ن. تهران -
با نومیدی هیچ کار ایش نبرود، ثانیاً یکی از اسرار موفقت سازش، با محیط و مقاومت در مقابل مفاسد و شرور است - اعصاب شما قدری ضعیف است بتقویت آن با کم یک پزشك حاذق بکشید و هم آن پزشك شما خواهد گفت که بدن شما چه املاح یا ویتامین هائی را کم دارد.

آقای سیروس مغربی. ساری -
ما هنوز خبر درستی از این کشف بزرگ نداریم درباره موی سر در همین ستون شرحی نوشته شده است... راجع بشیلات کم لابد مقالات. شماره های اخیر را خوانده ام.

آقای ک. ص. کبودک نا بالغ
اگر مرتکب قتل شود بعینس در دارالتأدیب محکوم میشود و مدت این زندان بسته بنوع جنایت است... همه نویسندگان معاصر ایران باعتبار خودشان بزرگترین نویسنده هستند و مخصوصاً هر کدام بیسایه ترند این دعوی را بیشتر دارند.

آقای ح. شهریار - رضائیه -
اینها همه میگذرد، صبر کنید.

آقای ن. ت. م. همدان -
هم بتقویت مزاج بردازید و هم زن بگیرید بسیاری از لاغریها از زن نکرقتن است. حدس شما راجع بان نویسنده صحیح است.

آقای عبدالوهاب. ج. ساری -
ورزش بی اسباب هر روز صبح ازینها هم بهتر است و سلامت مزاج را بیشتر تأمین میکنند.

آقای سهراب. پ. ساری -
بهترین وسیله تقویت غذای مرتب و ورزش روزانه و تنفس و گردش در هوای آزاد است.

آقای هوشنگ. ک. بابل -
در ورزش افراط نکنید. معده خود را با خوردن روغن زیتون یا پارافین با غذا با خوردن روزی يك قاشق نمک میوه مرتب کنید.

آقای هوشنگ نیک نپوش -
اصفهان - تا آنجا که ما میدانیم چنین عملی فعلاً امکان ندارد - علت بچه دار نشدن آن زن و شوهر را طیب باید تشخیص دهد.

آقای ک. ر. زنجان -
بدون اسباب برای تأمین سلامت بدن خیلی بهتر است... یک جلد کتاب ورزش «سیستم من» (سیستم مولر) بخريد.

آقای منوچهر تنگدار -
شایعات دروغ و ابلهانه است.

آقای محمود. نیازمند -
مقدمات ویلون را یاد گرفتن و با آن آشنا شدن افلا یکسال و نیم وقت میخواهد.

دوشیزه هینوت. تهران -
بعقیده من این محبت های دودشیزه نسبت بیکدیگر وقتی بعد افراط برسد از حدود دوستی عادی تجاوز کند چیزی است که عقرو حتی شاید اخلاق هم در آن دخالت ندارد. اگر شما يك دوستی ساده با این دختر هیدرس خود داشته باشید و شروط دوستی را هم همیشه مراعات کنید و توافق روحی هم بین شما وجود داشته باشد دوستی تان همیشه و پس از شوهر کردن هر دو هم باقی خواهد بود.

آقای اسمعیل تقی زاده. تهران
تشریح وضع نفت کشور - های نفت خیز احتیاج به مقاله مبسوطی دارد و درخور این مختصر نیست اول دنمه کشور مکزیک نفت خود را ملی کرد و موفق شد.

آقای انوذر پروان خلعتبری -
تهران - برای ملل عقب مانده مستشار خارجی مفید است بشرط آنکه با کمال دقت و ازملا بیطرف و بین دانشمندان کارشناسان حقیقی انتخاب شود. ولی آیا این کار در مملکت ما هم انجام یافته است؟ چه عرض کنم؟ خودتان بهتر میدانید.

آقای هوشنگ. د -
بالاخره برای ترک این عادت زشت شما باید يك روز به خطرهای مسلم آن بی بیزید و برای ترک آن همت وارد کرده و مردانگی پیدا کنید و گرنه این عادت مسلماً شما را خواهد کشت... از شما میروم شما که میدانید استرکین سم قاتل است آیا آنرا میخورید البته نه، پس چطور است که میدانید عادت شما کشف شده است و ترکش نیگوئید؟

آقایان هوشنگ و ناصر طالبی زاده
ما هم مثل شما امیدواریم بزودی ایران بتواند نفت خود را بفروشد و بحرین راهم بدست بگیرد ولی کار مصر بامربوط نیست.

آقای ا. پ. مشهد -
حق باشماست، هنوز اگر پولی های کلان برسد رسودی هستند که قسمت اعظم آنرا مثل همیشه بر بایند و نگذارند چیزی از آن بکار مملکت آید و فقط خدا میداند چه وقت کریان ماها از دست این اقمی های ورم کرده جات خواهد یافت. اما درباره طرز نوشتن پاسخ ها سعی خواهیم کرد نظر شما را تأمین کنیم.

شیراز ما

اخیراً کتابی بنام «شیراز امروز» از طرف آقای معمد مدرس صادقی، مدیر چاپخانه مهرگان شیراز منتشر شده که حاوی مطالب سودمند تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی است. در مقدمه کتاب، جریان مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه ثریا در ازمیشت ماه سال جاری بشیراز با عکسهای جالبی منتشر شده، و بعد در بخش اول مقالات سود مندی بقلم چند تن از محققین درباره تاریخچه شهر شیراز و همچنین نظر دانشمندان شرق شناس مانند «ادوارد برون» و «فلاندن» و «گوت» راجع بشیراز، و اوضاع اقتصادی و صنعتی این شهر درج گردیده است. در بخش دوم کتاب از شرح احوال علما و دانشمندان و شخصیت های برجسته علمی و ادبی و رجال سیاسی و نویسندگان و ارباب جراید سخن بیان آمده است، بخش سوم کتاب بمسائل گوناگون از قبیل لوله کشی، طب، موسسات علمی، ادارات دولتی، سازمانهای ملی، سینما ها و تماشاخانه ها و موسسات شهری و دبستانها و دبیرستانهای شیراز اختصاص دارد کتاب شیراز مادر ۳۱۴ صفحه، با چاپ و کاغذ اعلی و روی جلد و پشت جلد رنگین چاپ شده، و راهنمای خوبی برای علاقمندان بامور اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی است ما امیدواریم آقای مدرس صادقی در انجام اینگونه خدمات ملی و فرهنگی همواره کامیاب باشند.

آفت

بقیه از صفحه ۱۳
و چشم بدهان خانزاده خانم دوخت. خانزاده که همان دختر قدیم خانم بزرگ شده بود و دیگر اثری از خانزاده خانم لطمه خورده و فرار کرده و فلک زده و بدبخت در او دیده نمیشد گفت:

حالا خانم جان، خوب است اول يك فکری بکنیم بلکه آقا جانم از خر شیطان پان بیانند و این شتر را که بالا برده اند خودشان هم باین بیاورند. اصلاً شاید این طلاق که داده اند درست حسابی نباشد و شوخی و قلابی باشد.

پیرزن گفت: عجب احمقی هستی خانزاده، تو خورفتی و الاغ برکتی مرا اینطور بکدستی نگیر، اولاً که رفتن همه جا طلاق نامه را نشان دادم و پرس و جو کردم و معلوم شد که درست و حسابی است اینک دیگر تمام شده است؛ ثانیاً حرف آشتی و این چیزها حرف مفت است، نه پدرت دیگر حاضر است بامن روبرو شود نه من دیگر زیر این بار میروم که چشم بچشم او بیفتد. بعلاوه احمق، این مرد که مراسم طلاق کرد، زنی که سه طلاقه شده باشد دیگر نمیتواند بمقد شوهرش در آید.

سید غیبی بی اراده گفت: مگر اینکه يك محل پیدا شود.

کلمه «محل» سکوتی در اطاق برقرار کرد، خانزاده خانم با همه سادگی و کم هوشیش برقی در چشمان خانم بزرگ دید و گفت:

بگذارید من يك چیزی بگویم خانم جان، اگر يك طوری بشود که شما دوباره بغضه آقا جانم برگردید کارها آسان تر میشود و بهتر میتوانید مال و اموال را از دست او بیرون بیاورید و اگر هم او خدا نکرده بپیرد خودمان بی درد سر وارثش خواهیم شد اما باین ترتیب شما که به مال او حقی ندارید مرا هم ممکن است همانطور که بشوهرم گفته از ارت خود محروم کند.

پیر زن بافیظ گفت:

مگر بدرت همچو چیزی گفته است! سید غیبی که منتظر بود بییند این صحبت بکجا میانجامد و فکر میکرد سر خود را بچپ و راست تکان داد و با لحن تمسخر آمیز گفت:

بله خانم، ایشان این مطلب را به پنده فرمودند. پیر زن فکری کرد، سپس بغضانزاده خانم گفت:

آخر ببینم چه طور ممکن است بدرت قبول کند خانزاده خانم گفت:

اگر برویم میرزا کاظم خان را، زارش را، فروغ خانم را، میرزا محمود خان را، عظیم الطک را، حاجی محمد حسن را، حاج ربیع آقارا، امیر تومان را، سایر قوم و خویش ها و آشناهارا ببینیم و همه را بجان او بیندازیم مجبور میشود قبول کند. خانم بزرگ که حالتی عجیب پیدا کرده بود و همه احشاش می لرزید با صدای مرتعش گفت:

آخر اصل کاری را چه میکنید تازه بر فرضی محال او قبول کند محل لازمست، محل!

سید غیبی که بفکر دو و دراز فرو رفته بود و مثل این بود که درین صحبت محل استفاده می یافته است دستش بریش خود کشید و گفت:

اگر این حیث نگران نباشید خانم، محل اشکال ندارد، این قسمت بعهده بندها ناتمام

عسل چگونه کشف شد
بعقیده مورخین درست ۳ هزار سال از کشف عسل میگذرد و معتقدند که اولین دفعه این ماده در قبر پادشاهان مصر پیدا شده است.

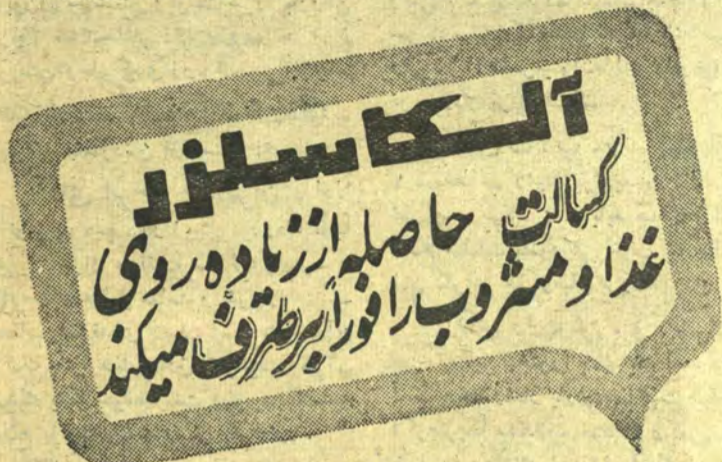
This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:42:05 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms

قابل توجه

ترباک : با سم هلك خانمان برانداز
ترباک : بادشمن شما و خانواده شما
ترباک : بادشمن کار فعالیت و انرژی شما
ترباک : بادشمن هستی سرمایه و آبروی شما
معتادین هر چه زودتر تصمیم بگیرید و خود را
از این سم مهلك نجات دهید.

قرص ترك ترباك نيك ویتامینه که تحت

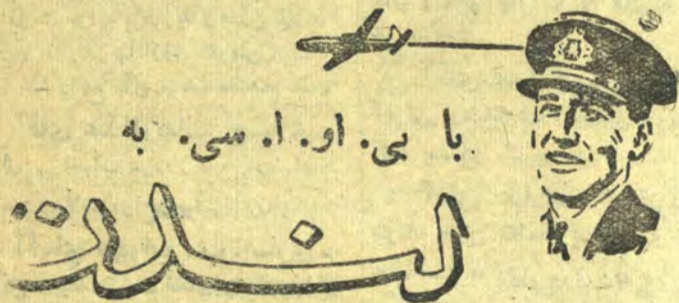
نظر اطباء متخصص و با اجازه نامه رسمی وزارت بهداشت تهیه شده
بهترین و آخرین معالج سریع و قطعی شما از این
سم مهلك است.



وقتی که سوء هاضمه و درد معده شما مانع از خوردن غذا های لذیذ میشود به الکا سلتزر متوسل شوید. يك يا دو قرص آن در يك ليوان آب مانع گازدار و خوشمزه ای ایجاد میکند و پس از نوشیدن آن می بیند که چگونه سریعاً اثرات خود را بخشیده و شما را از درد معده راحت و سردرد شما را تسکین میدهد الکا سلتزر ملین نیست و در هر موقعی که غذای زیاد خوردید آنرا بکار برید.
فابنده انحصاری ایران شرق تلفن ۳۸۴۵۳ الکا سلتزر سلامتی خانواده شما را ایمنه مینماید.
لوله های محتوی ۱۱ و ۳۰ قرص



Alka-Seltzer MILES LABORATORIES, LTD. BRIDGEND, WALES, U. K.



از طریق رم پرواز کنید

- امتیازات و خصائص بی. او. ا. سی.
- * اطمینان که زائیده مهارت و فن هوا نوردی انگلیسی است
- * پروازهای مرتب
- * هواپیماها از فشار هوا و شرایط جوی کاملاً محفوظ
- * غذاها و مشروبات گوارا و لذیذ بطور رایگان
- * خدمت عالی.



و بخاطر بیابرد که بی. او. ا. سی. از شما خوب مواظبت میکند

با بی. او. ا. سی. مسافرت کنید B.O.A.C.

برای کسب اطلاع و تهیه جا به شرکت هوایی بریتانیا و ماوراء بحار خیابان فردوسی ۵۱۳ تلفن ۳۵۸۱۱ و یا به سایر آژانس های مسافری مراجعه فرمائید.

B.O.A.C. GENERAL AGENTS FOR QANTAS, S.A.A., TEAL

T-126

که مانده را فقط با اتو اقتصاد مسافرت کنید



ساخت آمریکا
مکن درد
قرص
پیتال
سردرد، دندان درد، زکام، سردی زنازه



شماره ثبت ۱۴۰۳ ۳۱۶۶۲

آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای طاس و کچلی و جلوگیری از ریزش مو. بیوهیرین سری یک برای موهای خشک و متوسط. سری ۲ برای موهای چرب برای شناختن موهای خود «انگشتان خشک روی پوست سر ببالید در صورتیکه چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی برق زد موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید»

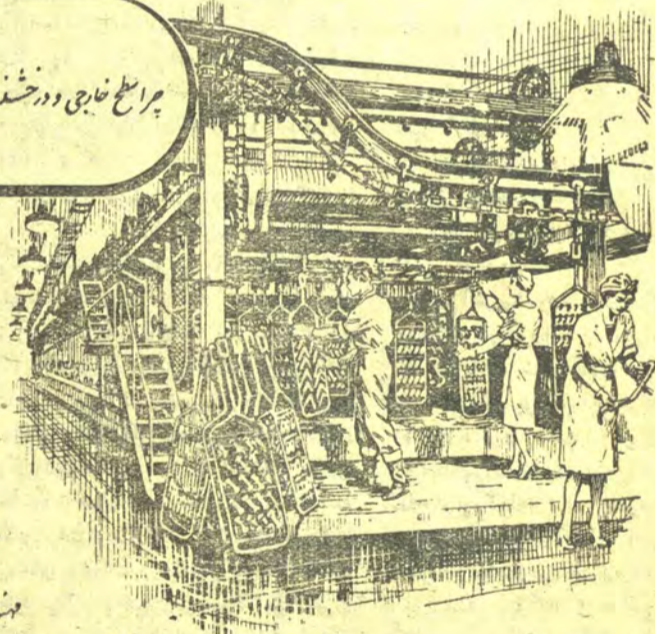
قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۳۵۰ ریال
برای شهرستانها با ۷ ریال اضافه مخارج پست و بسته بندی
خیابان لاله زار کوچه ممتاز سالن زیبایی مژده شماره ۵۲ پذیرائی بانوان
۱۰ الی ۱۲ آفتابان ۱۶ تا ۱۹ و نیم
صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مژده

اولین شرکت مسافری



چرخهای عجیب نمره ۵
برای مسافرت خارجی و درخشنده هرگز کولین در آب دهبوی شغف
تیر نمیکند ؟

آیا میدانید چرا روش کرم جدارخانه دوچرخه هرگز کولین آنرا شگفت نگاه میدارد و در آب دهبوی شغف رنگ نمیزند؟ این امتیاز تجویها وقت نهندین هرگز کولین میباشد از شروع تا پایان ساخت تلخ آب و آب دهن مسافرت خارجی در چرخ نهندین پوسته سنج بزرگ و غلیم کارخانه هرگز کولین را سرکشی و باز دید نمیناید



یکی از قسمتهای عظیم کارخانه برای آب دهن جدارخانه هرگز کولین

هرگز کولین

Hercules

بهترین دوچرخه ساخت امروز

از فروشندگان معتبر اقیانوس فرمائید



THE HERCULES CYCLE & MOTOR CO. LTD. BIRMINGHAM, ENGLAND

زنانی که خود را جزو اشیاء لر کس بشمار میآورند و خود را در اختیار مردان میگذارند، زنان خوشبختی نخواهند شد

از: آندره موروا



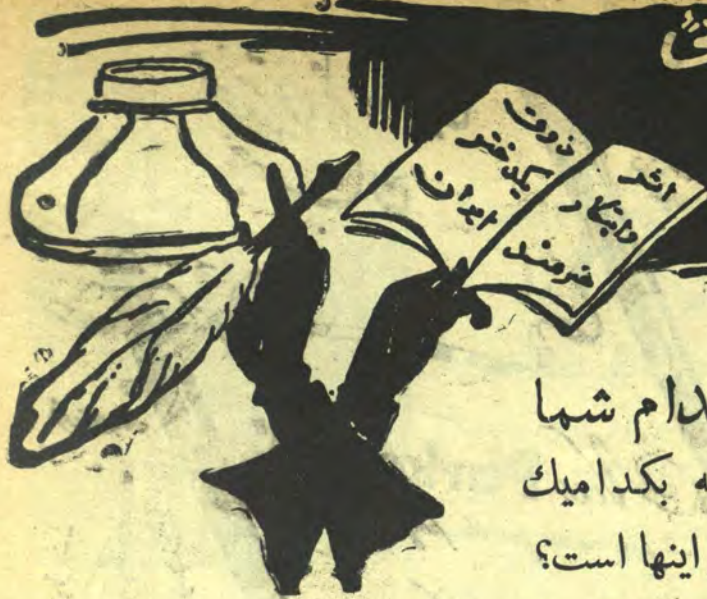
با آنکه ما اکنون در قریب زندگی میکنیم که ظاهر آن زن و مرد از نظر حقوقی با هم متساوی هستند مع الوصف در دنیای فعلی، زن یا جزو جمادات و مقولات است، یا اینکه جزو انسان و فاعل میباشد، در صورتی که زن را فاعل و جزو انسان با اراده می توان بشمار آورد که کاملاً مستقل و آزاد بوده بتواند بامردی که علاقه دارد ازدواج کند، و بامردی که زندگی میکند مثل همان مسرد دارای اراده و آزادی عقیده باشد! و خودش بتواند افکار خود را بریزی نماید و هر طور که مایل باشد فکر کند، چنین زنی را امروزه میتوان انسان با اراده و فاعل نامید، ولی اگر چنین نقش آن زن را باید جزو جمادات شرد.

زن وقتی جزو جمادات است که خود را تحت اختیار دیگری بگذارد، بدین معنی که هر چه با او دستور دادند عمل کند، بدون اراده خویش را تحت اختیار دیگران گذارد، ممکن است چنین زنی زیبا هم باشد ولی چون اراده ندارد و تحت هوی و هوس دیگری است، بنابراین جزو جمادات است و عیناً مثل غذای لذیذی است که وقتی انسان گرسنه شد آنرا بخورد.

در جریان تاریخ زن مدت های مدید در جهان رل جمادات را ایفا میکرد، در چنگ های قدیم و قریب یک طرف شکست می خورد طرف دیگر زن را جزو غنایم چنگی به غنیمت میرسد، چنگجویان قدیمی و تمی طرف را از پای درمی آوردند این حق را داشتند که علاوه بر اشیاء قیمتی طلا و نقره و جواهرات، تمام زنان دشمن را نیز به اسارت ببرند. آنوقت زنی این اشیاء قیمتی را برای فروش به بازار میبردند زنان بسیاری نیز در کنار همین جواهرات بمرض فروش می گذاشتند و مردم همانطور که به بازار می رفتند و اشیاء گوناگون می خریدند زن را نیز به همان طریق خریداری نموده چنانچه می بردند. بنابراین آید اراعصار قدیم زن جزو جمادات نبود؟

برای اینکه زن از حالت جماد خارج شود قبل از همه لازم بود که صاحب و مالک اصلی بدن خود باشد، یعنی استقلال داشته باشد، تا بتواند از آزادی خود دفاع نماید، در روز هاییکه زن جزو جمادات بود مردان خوشوقت بودند، زیرا زن فقط کارش تأمین عیش و نوش مرد بود، برایش اطمان متمدد بوجود می آورد، آنها را بزرگه مینمود، به امور خانه داری می پرداخت، و در عوض این کارها جز غذا چیزی از مرد نمی خواست، ولی وقتی زن خواست از صورت جمادات خارج شود و بصورت انسان با اراده می در آید، مرد را ناراحت نمود، اولین نمونه زنی که خواست از حالت جمادی بیرون آید «ژرژساند» بود.

این زن ثابت کرد که میتواند انسان با اراده می گردد، من نیز زنی را دوست دارم که جماد نباشد بلکه انسان با اراده باشد، یعنی همان شخصیت و رفتار و غرایزی و اراده داشته باشد که مرد دارد، مثل جماد تحت اختیار مرد قرار نگیرد، تحت تأثیر پول و نروت و مکتب و اقتدار قرار نگیرد و تسلیم مرد نشود، بهر که علاقه داشته باشد از طریق صحیح به او نزدیک گردد، و آنچه را که نمی پسندد از آن دوری گزیند، اختیار بدن و افکار خود را داشته باشد، اگر زنی بامن چنین رفتاری را کرد من به این گونه زن احترام میگذارم، و هرگز بخود اجازه نمیدهم که او را جزو جمادات بحساب آورم. ولی مناسفانه هنوز در قرن امم زنی وجود دارند که ترجیح میدهند مانند يك چیز لوکس باشند، تا يك انسان با اراده، امیدوارم شما اینطور نباشید...



اندام شما شبیه بکداميك از اینها است؟

آیا بلند هستید؟



اگر قد شما بیش از ۵ فوت و ۷ اینچ است شایع است ایندسته هستید. از خطوط عمودی و موازی یکدیگر در لباسان چه در برش و چه در پارچه پیرهنیزید و هرگز باخم کردن پشت سعی نکنید کوتاه تر جلوه کنید، شما از (کنتر است) رنگها میتوانید استفاده کنید.

آیا کوتاه هستید؟



اگر قد شما فوت و ۳ اینچ و یا از این کوتاهتر است جزء ایندسته میباشید. باید بعکس از خطوط عمودی در لباس استفاده کنید از طرح و نقشه های بزرگ و زننده احتراز کنید و از پوشیدن لباسهای تپ مردانه خود داری نمایید.

آیا بالاتنه شما بزرگتر از پایین تنه آن است؟



اگر بالاتنه شما از پایین تنه آن جاق تر است خطوطی که باسن شما را بزرگتر نشان میدهند انتخاب کنید، هیچگاه لباسهای تنگ و چسبان نپوشید، از پوشیدن لباسهای شلوغ و پرچین خودداری کنید.

آیا باسن شما بزرگتر از اطراف سینه آن است؟



اگر باسن شما ۱۲ اینچ بیشتر از سینه آن است باید مدلهایی انتخاب کنید که در قسمت بالا تنه جالب توجه بوده و توجه چشم را از بزرگی باسن دور کنند، دامن های زیاد تنگ نپوشید و از دامن های تیره و بالاتنه روشن میتوانید استفاده کنید.

معمای جوش صورت!

چون عده ای از خوانندگان راجع بجوشهای صورت که گاهی بنام جوش های فرور جوانی نامیده میشود، پرسشهایی کرده و بعضی بی اندازه نسبت بآن ابراز نگرانی میکنند ما در اینجا دستورهایی برای رفع جوشهای صورت مینویسیم و در صورتی که شما شخص پر حوصله می باشید و باین دستورها مدتی عمل کنید از شر آنها راحت خواهید شد. اول غذا: قبل از هر چیزی در خوردن غذا دقت کنید، غذاهای چرب و برادویه و نشاسته ای - شیرینی و شکلات و مشروبات الکلی، و سسهای تند، پسته و فندق و حبوبات چرب و تخم مرغ را برای مدتی ترک کنید. اگر وزن شما از آنچه که باید باشد کمتر یا بیشتر است، ممکن است که ناراحتی های جلدی پیدا کنید. سعی کنید بیشتر میوه و سبزیجات تازه و ریخته بخورید، آب میوه تازه بدون شیرینی پنیر، گوشت، ماهیچه و ماهی و گوشت سفید « طیور » را بجای غذاهای دیگر انتخاب کنید - خوبست مقدار زیادی هم آب بنوشید و بیش از همیشه در نظافت پوستتان دقت کنید نوشیدن آب بمرتب بودن وضع معده و روده هایتان کمک میکند و برای رفع یبوست بهترین وسیله است. این مرض اغلب باعث زبری و خرابی پوست و جوش صورت میشود. روزها خود را در معرض هوای آزاد قرار دهید. نگرانی و ناراحتی فکری باعث خرابی پوست میشود، ورزش در هوای آزاد و همچنین هشت ساعت خواب در شبانه روز بنظر شما در این راه خیلی کمک میکند. در روز اگر میتوانید چند مرتبه برای چند دقیقه استراحت کنید، پوستتان را روزی دو مرتبه با آب نیم گرم و صابون بشوید، يك پارچه تمیز را به صابون آغشته کنید و بعد بملايمت آنرا بصورتتان بمالید تا منافذ پوست خوب پاک شوند، سپس با آب نیم گرم پاک و فراوان صورت خود را بشوید بعد چند مشت آب بسر صورتتان بزنید، لیف و حوله صورت را هیچوقت بکسی قرض ندهید و همیشه از پاکي آنها مطمئن باشید. در مدتی که مشغول ممالجه پوستتان هستید از استعمال بودرو کرم و توالن جدأ خودداری کنید، فقط اگر میخواهید کمی ماتیک استعمال کنید و برای اینکه نقاط سیاه را از پوست خارج نمایید ظرفی از آب جوش پر کرده صورت را بروی بخار آن نگاهدارید، و حوله را روی سر و ظرف آب انداخته برای پنج دقیقه صورتتان را بخار بدهید سپس میتوانید با سوزن ظریفی که درالکل فرو برده اید سر سوراخ کوچکی را که روی پوست نمایان میشود با ملایمت باز کرده و با فشار ملایمی مواد چربی آنرا بیرون آورید، هیچوقت اصرار نداشته باشید که بزور این ماده را خارج کنید، اگر همه آن بیرون نیامد بقیه آنرا دفعه دیگر بیرون آورید، پس از آن قدری الکل با بنه روی پوست بمالید، هیچوقت جوشها را تا وقتیکه سر آنها سفید نشده فشار ندهید، هر گاه سر جوشها سفید شده باشند روی آنرا اول با بنه و الکل پاک کنید، سپس سوزن را درالکل فرو برده با ملایمت روی آنرا کمی باز کنید و بعد با بنه تمیز و آغشته به الکل آنرا پاک بکنید و مواظب باشید این ماده روی پوست پهن نشود، اینکار باید بسیار با ملایمت صورت گیرد و گرنه سوراخهایی بروی پوست پدید خواهد آمد که صورت را بد شکل خواهد کرد.

بانوان و دانشجویان محترم

فن برش و دوخت را طبق آخرین متد فرانسه در کوتاهترین مدت بیاموزید
نشانی: شاهرضا - خیابان فروردین - کوچه مشتاق شرقی روبروی منزل هدایت منزل مشایخی
مادام کلارا

بشارت بعهوم خانمهای محترم

بدینوسیله بااطلاع عموم خانمهای محترم میرساند که از تاریخ ۳۱۸۸۱۱ در سالن صنعتی ساماوت تحت نظر خانم ساتو پری آقابایان که تحصیلاتش در قسمت هنرهای زیبای ایتالیا و آلمان میباشد کلاسهای مربوط به آموزش ساختن گلهای مصنوعی - کلامدوزی خیاطی ویرش و بافندگی بوسیله ماشینهای جدید دستی و خودرا کبزی و غیره بتوسط استادان ماهر تأسیس خواهد شد .
برای رفاه علاقمندان محترم کلاسها صبح و عصر دایر میباشد علاقمندان بهنرهای زیبا و حرفه های فوق الذکر - برای نام نویسی میتوانند از تاریخ ۳۱۷۷۱۲ همه روزه از ساعت ۴ الی ۷ بعد از ظهر بآدرس ذیل مراجعه فرمایند .

خیابان نادری - کوچه نو بار شماره ۱۱ سالن صنعتی ساماوت



دکتر اتفاق

دیپلمه از دانشگاه پاریس
متخصص بیماریهای وی-وی (سل) -
داخلی مجهز بدستگاه رادیو سکوی
و انروسولترایی پنو موتو و راسکی
پنوموربتون - پذیرائی ۳۰ تا ۸ بعد از ظهر
نشانی خیابان نادری نزدیک سه راه شاه



با همکاری لوس مطمن
شرکت عباو
بیرز - رفسنجان - کرمان مسافرتی
تلفن ۲۰۸۲۲ / ۲۱۳۲۳



پارکر ۵۱ جدید

((نمایشگاه)) انواع پوشاک گرمی

جنرال مد - برای آقایان، بانوان

و بچه ها تماشائی است و از لحاظ بافت و نقشه
و ارزانی رقیب ندارد

((پوشاک خوب برای همه))

جنرال مد
کوچه برلن تلفن ۳۳۹۹۳

فیزیوتراپی برای معالجه اعصاب و تقویت بدن

لاغر شدن، تناسب اندام، زیبایی صورت بوسیله ماساژ طبی، الکترو-
تراپی برای رفع چروک صورت و ترکهای پوست شکم، محو کردن
خال و سوزاندن موهای صورت بخوابان شاه چهارراه یوسف آباد

مطب فیزیوتراپی - ماساژ طبی

مراجعه فرمائید
تلفن ۲۳۴۸ ۴

تجربه آسان است

بانوان محترم و دوشیزگان باسلیقه که تا بحال شامپوهای مختلف مصرف
نموده و نتیجه ای نگرفته اند و زیبایی و بهداشت گیسو آن خود را قلمندید
فقط برای یکبار هم شده شامپو بینا گرین ساخت کارخانه
بینا سوئیس مصرف کنید و از نتایج عالی آن بهره مند شوید .

با ایران پیما به آمل، شهوار، چالوس، ننگرود، رودسر، رامسر مسافرت کنید

مشهد - شاهرود - قزوین - همدان - ملایر را
با شرکت اتومبایل ایران نو مسافرت کنید

درمان قطعی سوزاک

سرویس مخصوص برای بانوان
امراض جلدی - ضیق مجرا - ورم
پرستات - امراض زنانه - نازایی -
ضعف قوه با، خیابان سپه مقابل
پستخانه تلفن ۳۳۴۱۶
دکتر دانشگر

مورد توجه شکارچیان ایران



در هر نقطه ایران هستید میتوانید
بهترین تفنگهای جدید ورود
دولول ساچمه زنی - یک اول ساچمه زنی و انواع تفنگهای خفیف دورین دار و بدون دورین
و فشنگ و لوازم شکاری و با پروانه شهربانی از شرکت سهامی دود چهارراه مخبرالدوله
خریداری فرمائید
تلفن ۲۷۸۸۲

۱. کلیم شیرخاخص و سالم
۲. برای نگه داری کلیم احتیاج به یخچال ندارید
۳. مرغوبیت کلیم همیشه یکسان است

کلیم نل اصلی را چه پرورش کودکان بازی میکند

برای اینکه پرورش کودکان مگت کنید از تخم و غذای مگت و حضرت قوی است باشد برای اینکه
نیرو و جزی کانی اطفال را برای مدرسه با بازی مگت و بلاغره برای اینکه از صحت کال کودکان و
همینان داشته باشید برای مگت از کلیم بدو کلمه در این کال و غذای شیراز است که در
اطفال شاد و نالوده نوزاد است

۵. کلیم لذت مخصوصی بخشد
۶. کلیم برای تغذیه کودکان توصیه شده است
۷. کلیم در قوای مخصوص همیشه سالم دست شما میرسد
۸. کلیم تحت مراقبتهای شدید علمی تهیه شده است



KLIM pure safe MILK
کلیم در هر سرمد جهان مست امان است

قرص افارین ویتامینه

یگانه داروی ضعف اعصاب، سستی گهر،
قوه باعربی حالی و کم خونی میباشد

درمان سستی اعصاب، ضعف قوه باع و عدم توانائی جنسی را از قرص

تستوگوف ساخت کارخانه سیهر آلمان بخواهید

مرکز فروش بنگاه داروئی رکس ناصر خسرو تلفن ۳۳۹۳۸

دختری نگون بخت و گمراه، آبرو و شرافت

خانوادگیش را بر باد داد

چگونه پیشخدمت یکی از مهمانخانه ها با دختر آبرویش روابط عاشقانه داشت؟

هنگامیکه پسر و دختر در آغوش هم سرگرم راز و نیاز بودند ناگهان

مردی خسته گین در حالیکه کارد تیزی در دست داشت وارد اطاق شد!...



نسرین دامن غنّت خود را لکه دار ساخت

باینکه دلم میخواست همان دقیقه بروم ولی حسی نامعلوم بمن فشار میآورد که از رفتن خودداری کنم، اما سرانجام با مرزحمتی بود خودم را راضی کردم که بدیدن نسرین رفته و خیلی زود مراجعت کنم. کلفت خانه که تا اندازه ای از سوابق من و نسرین اطلاع داشت ما را تنها گذاشت و از خانه بیرون رفت، من با طاق نسرین که در طبقه دوم خانه بود رفتم.

نسرین در اطاقش بود با سم اورا صدا کردم جواب داد بیا توی اطاق، من نیز وارد اطاق شدم و در مقابل خود منظره ای دیدم که باورکردنی نبود.

نسرین بای شرمی و بی حیای بی نظیری لغت و مادر زاد روی تخت خواب نشسته بود. میخواستم از همان راهی که آمده ام برگردم؛ ولی نسرین فوراً از جا بلند شد و بمن که قوه مقاومت نداشتم چند کیلاس مشروب داد، خودش نیز کیلاسی خورد و گفت من تصمیم گرفته ام پدر و مادرم را در مقابل امری انجام شده قرار دهم، اگر حالا بآنها بگویم که مرا بتوبه دهند مسلماً قبول نخواهند کرد، ولی باید کاری کرد که ترس آبروریزی راضی شوند. میخواستم پیشنهاد نسرین را قبول نکنم ولی توانستم عشق بازی ما مدتی دوام پیدا کرد و در همین موقع بود که ناگهان سوزش شدیدی در پام احساس کردم، چون بمقب برگشتم از ترس خون در عروقم از حرکت باز ایستاده پدر نسرین در حالی که کارد برنده ای در دست داشت و آنرا بیای من فرو برده بود میخواست نسرین حمله کند، ولی من با هرجا نکتندی بود مانع از اقدام او شدم و نسرین را فرادادم، صدای داد و فریاد او عده ای بخانه آنها آمدند و مرا دستگیر و بشهر بانی تحویل دادند و پرونده قطوری علیه می تشکیل شد.

با اینکه نسرین شخصاً اقرار کرد که گناه از طرف او بوده ولی پرونده را طور دیگری تنظیم کردند. پس از بیست روز سرگردانی در شاهی ما بتهران آوردند و دادگاه چنانچه سه سال حبس محکوم کردند. اکنون بر اثر این اشتباه بزرگ در اول جوانی بگوشه زندان افتاده ام، نسرین هنوز برایم کافذ مینویسد و حتی همین عکس را که بشام میدهم او برایم فرستاده است.

اما پدرش میگوید حاضر است همه گونه آبروریزی را تحمل کند و دخترش را بمن ندهد. در صورتیکه نسرین در کافذ هایش قسم خورده که جز با من بادیگری ازدواج نخواهد کرد، و در ضمن نوشته است که خیانت رفیق هیکلاش باعث شد که ما گرفتار شویم، زیرا پدر و مادرا را که بسیاری رفته بودند وی قبلاً از جریان امر آگاه کرده بود و آن ها هم مخصوصاً چنین وانمود کردند که بسیاری میروند تا ما را در تله بیندازند و بالاخره هم موفق شدند.

«اسد»

یکروز که برای بردن غذا بخانه آنها

رفته بودم نسرین ناگهان بدون هیچ خجالتی مراد آغوش گرفت و بوسید. دوره معاشرت ما از همانروز شروع شد، من ابتدا سعی کردم نسرین را از این عشق بیچکانه برحذر دادم، ولی او گوشش باین حرفها بدهکار نبود.

نسرین میگفت: شاید تو پیش خودت تصور کنی که من اربابم و تو پیشخدمت، ولی بعداً نم چینی که اصلاً بنکر من نمیرسد همین است و من تو را دوست دارم و دیگر کار ندارم که شغل تو چیست. نسرین چندبار که من از عقبازی با او امتناع کردم سخنانی نظیر آنچه که در بالا گفتم بمن گفت، بطوریکه مرا متوجه ساخت بیهوده با او نصیحت میکنم. نسرین برای اینکه بهتر بتواند بدون مانع و رادع با من که جوان نسبتاً خوشگلی بودم معاشرت کند سعی از دوستن خود که با هم بیک مدرسه میرفتند متوسل شد.

این دختر در خانه خلوتی با اتفاق مادر پیرش که اغلب به مجالس روضه خوانی میرفت زندگی میکرد و نسرین خوب فهمیده بود که در خانه آنها پتر از هر جای دیگری مامیتوایم با یکدیگر راز و نیاز کنیم. نسرین روزها که از مدرسه بازمیگشت بیهانه حاضر کردن درس بخانه دوستش میرفت و سپس مادر ورا به مجالس روضه خوانی میفرستاد و خودش را بدینول من. من نیز که راستی از این بیش آمد خوشحال بودم با اشتیاق به آن خانه میرفتم و ساعتها با نسرین زیبا برآز و نیاز مشغول میشدم، اغلب در این جریانات رفیق نسرین نیز حضور داشت. روابط من و نسرین از خانه آنها تجاوز کرد و به شکل خلوت منتقل شد.

اغلب روزها نزد یکهای غروب نسرین را ترک دوچرخه سوار میکردم و با هم بیچکل میرفتیم و وقتی شب فرا میرسید بشهر باز میگفتم.

من باینکه یکسال با نسرین روابط عاشقانه داشتم، مهندا بخانه قسم میخورم باینکه او خودش مایل بود ولی من نسبت بوی دست درازی نکردم.

آسوده نشده بود که با کمال تعجب دیدم دختر خانم وارد آشپزخانه شد. کارکنان مهمانخانه که در آنجا حاضر بودند چون او را دیدند همه باهم گفتند. به به نسرین خانم تشریف آوردند. چند دقیقه بعد فهمیدم که این دختر زیبا نسرین دختر صاحب مهمانخانه است که از ده روز پیش با مادرش به بابل رفته و اینک مراجعت کرده بود. از آنروز بیدم مرتب نسرین ناهار را به مهمانخانه میآورد و در آنجا غذا سرف میکرد. سایر کارکنان مهمانخانه و حتی خود نمان از اینکه نسرین هر روز به مهمانخانه میآید تعجب میکردند. با اینکه بجز من، چند پیشخدمت دیگر نیز در مهمانخانه کار میکردند، مهندا نسرین همیشه کارهای خود را بمن رجوع میکرد و من بدون اینکه حتی یکبار هم بروی او نگاه کنم کارهایش را بخوبی انجام میدادم و او نیز بامهربانی از من تشکر میکرد. مدتی از این جریان گذشت، رفت و آمد نسرین به مهمانخانه هر روز بیشتر میشد. من نیز در خلال اینمدت در اثر سعی و جدیت در کارهای محوله چنان مورد علاقه و اطمینان ارباب قرار گرفتم که کم کم خانه او رفت و آمد میکردم و کارهای منزلشان هم تقریباً بمن محول شده بود، اغلب اتفاق میآفاد که شبها در منزل آنها میخوابیدم من از همان روز های اول که نسرین را دیدم ز او خوشم آمد و بعدها نیز وقتی قیافه جذاب او را در نظر مجسم میکردم علاقه زیادی بوی پیدا مینوم، ولی از آنجائیکه خود را شایسته شان و مقام او نمیدانستم مترسیدم باو نزدیک شوم و راز دل خویش را برایش فاش کنم.

بهینجهت با اینکه او را بی اندازه دوست میداشتم هیچوقت برویش نگاه نمیکردم چه تساوقات اتفاق میافتاد که نسرین مخصوصاً مرا تنها گیر میآورد تا بامن صحبت کند ولی من از ترس مقام و موقعت او حرمت نداشتم با او همکلام شوم غافل از اینکه نسرین دختر آبرو باه نسبت بمن علاقمند است. من اینرا میدانستم اما از عاقبت امر بیخاک بودم ولی سرانجام نسرین توانست طاعت بیاورد.

علی اکنون در گوشه زندان بسر میبرد

مقارن ساعت ده بیج بود که با اجازه قبلی مقامات مربوطه وارد زندان قصر شدم. باینکه قبلاً همه گونه سفارش دوباره من شده بود مهندا افسر نگهبان تا آنجا که توانست اشکال تراشی کرد و چون دید تا منظورم را انجام ندهم از زندان بیرون نخواهم رفت سر انجام موافقت کرد و پرسید با چه کسی میخواهید ملاقات کنید؟ گفتم با علی متانی فرزند نصرالله. نیمساعت بعد من در یک اطاق کوچک که چند صندوق مستعمل افتاده آنرا تشکیل میداد در مقابل علی نشسته بودم. قبل از اینکه بزندان برای دیدنش بروم پرسو و ماش را در دادگاه چنانی خوانده و تا اندازه ای سرگذشتش را میدانستم ولی چون فکر میکردم اگر جریان را شخصاً از زبان خودش بشنوم بهتر است این بود که با هزار زحمت به ملاقاتش رفتم. علی وقتی فهمید میخواهم شرح حالش را در مجله بنویسم با کمال مسرت گفت: آقا بخانه من از خدا میخواستم جریان عشق بازی مرا از ابتدا تا انتها در روزنامه بنویسند. شما نمیدانید زندانیها وقتی سرگذشتشان را در روزنامه ها مینویسند چقدر خوشحال میشوند بطوریکه آن صفحه از مجله را پار میکنند و بدیوار بالا سرشان میچسبانند مثل اینکه تنها دلخوشی آنها در زندان همان یک صفحه روزنامه است و بس.

سرگذشت من تا قبل از شانزده سالگی که پدرم دارقانی را وداع گفت چیز قابل ملاحظه ای نیست ولی بعد از آن تاریخ جریاناتی در زندکم اتفاق افتاد که الحق مرا بیچاره و بدبخت کرد. بعد از اینکه پدر تا زینم را از دست دادم چون کسی را نداشتیم که متحمل مخارجم شود ناچار در یکی از مهمانخانه های بزرگ شهرستان

شاهی بشل پیشخدمتی مشغول کار شدم، اگر چه حقوقی که در آنجا بمن میدادند چندان زیاد نبود ولی باز هم میتوانستم با هر زحمتی شده خرج خود و مادر و برادر کوچکم را در آورم. صاحب مهمانخانه چندان بمن اعتماد نداشت ولی بعد از چند روز کم کم مورد توجه او قرار گرفتم. مدت یک هفته بدون هیچ حادثه ای گذشت. یک روز مقارن ظهر عده ای مشتری روی میزها نشسته و مشغول صرف غذا بودند، منم از آشپزخانه بسالون رفت و آمد میکردم و برای مشتریها غذا میبردم در اینوقت که با یک سیبی غذا وارد سالون شدم دیدم دختری تقریباً شانزده ساله بی اندازه زیبا و قشک با یکدنیاناز و کرشمه وارد سالون شد. از دیدن او که تک و تنها به مهمانخانه آمده بود بی اندازه متعجب شدم و با خود گفتم مگر این دختر پدر و مادر ندارد که برای صرف غذا به مهمانخانه آمده است. بالاخره نزد او رفتم و پرسیدم خانم چه میل دارید؟ بانگهای تهنه و آمیز سرابای مرا ورنه انداز کرد و گفت بعداً خواهم گفت. فوراً از میز او دور شدم و به آشپزخانه رفتم و هنوز از این بابت فکرم

«هل رحمة جردود» یا «خانم دبیر»
 کمدی انتقادی و آموزنده ای است که بعنوان برنامه افتتاحیه
 تماشاخانه تهران
 زیر نظر و باشرک حجار بروی صحنه آمده است
 در این کمدی شهلا - فکری - مجید محسنی - مهنا - حمید
 قبری - شیدا - رسول زاده - فرید - مصدق و شهر
 شرکت دارند
 «مدرسه جدید» یا «خانم دبیر» یک انتقاد بسیار شدید از
 اوضاع فرهنگی و مخصوصاً طرز اداره دبیرستانها است
 کمدی «مدرسه جدید» یا «خانم دبیر» از همان ابتدای
 شروع نظر مخصوص فرهنگیان را بخود جلب نمود. مادیدن این نمایش
 را به دبیران، آموزگاران مخصوصاً دانش آموزان توصیه میکنیم
 شروع ساعت ۷ و نیم روزهای جمعه دو ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر

شربت شهادت را نوشید، و بلافاصله وسیله چند نفر از تفنگچیان خود از راه دریاچه رضاییه و شرفخانه با خط آهن چنازه به تبریز حمل شد و با تشریفات مخصوص و گنادران چنازه روی عراده توپ در امامزاده سید سزه دفن گردید.

جریان قتل سام خان

در شماره ۶۶۹ تهران مصور شرحی درباره فداکاری و جانبازی افسران و سربازان ایرانی طی سی سال گذشته و همچنین جانبازی عده ای از افراد غیر نظامی درج شد و از فداکاری مرحوم سام خان «سردار ارشد» رئیس ایل حاجیلوی نیز سخن بهمان آمد. اینک توضیحی را که در بساطه طرز شهید شدن آن مرحوم از طرف بازماندگان رسید ذیلاً درج میکنیم: سامخان حاجیلوی که فرماندهی یکستون عشایری را بعهده داشته و در جنگهای سیبیتقو واقع در شکر یازی باقوای دولتی همکاری مینموده، حین زد و خورد با اکراد سیبیتقو که جناحین ستون عشایری را از جناح چپ عشایر خوی، و از جناح راست افراد ژاندارمری فرماندهی سروان شهید میکلاوس بعهده داشتند، پس از شهید شدن سروان میکلاوس، و سقوط جناح چپ سردار ارشد شهید، از طرف اکراد معاصره و بااصابت کلوله از بازوی راست و عبور از پهلوی راست در دیواره (۱۳۰۰) در کوه کار واقعه در شکر یازی

در مرزهای ایران و شوروی

بقیه از صفحه ۵
نیروی ثابت مرزی که قبلاً اشاره شد و حدود ۶ تا ۷ لشکر مختلط و کامل است که به چوچه با تجهیزات ارتش ایران قابل مقایسه نیست، زیرا لشکرهای مزبور مجهز به چندین تپه موتوریزه، هوایی، سوار، و پیاده نظام است.

نیروهای آماده

علاوه بر تشکیلات فوق دولت شوروی دارای نیروهای تازه نفس و کمکی دیگری است که در موقع لزوم پس از چند ساعت بکلی واحدهای مرزی می‌رسند. مراکز مهم نیروهای آماده در لنگران، نخجوان، ایروان، عشق آباد، و مرو است، در این پنج مرکز مهم در حدود بیست لشکر متحرک وجود دارد که در پشت مرزها هستند و در مورد لزوم بکلی شش لشکر ثابت مرزی می‌شاید در این نواحی فرودگاههای مجهز و مدرنی وجود دارد که در آن واحدها هواپیمای بمبارکن و شکاری می‌توانند از آنها پرواز کنند، علاوه بر خطر مواصلاتی قسمتهای فوق جاده های شوسه و همچنین راه آهن های متعدد از قبیل راه آهن بادکوبه به قفقاز، راه آهن گروزنی به استاورپل و رستف در قفقاز می‌باشد.

در قسمت مشرق بحر خزر نیز راه آهن گراسنودسک به عشق آباد، راه آهن قرقیزستان که از بندر «راکوجا» شروع و به «اورسک» ختم می‌شود.

اگر شورویها حمله کنند

اگر جنگ سوم شروع شود، طبق نظر کارشناسان نظامی و فرماندهان و سرداران بزرگ حمله نیروهای شوروی بایران بدین وضع صورت می‌گیرد:

در جنوب قفقاز دو نیروی متمایز و مهم وجود دارد، یکی نیروهای متحرک در ارمنستان که مرکز آن ایروان می‌باشد دیگری نیروی مشرق قفقاز که مرکز آن بادکوبه است. نیروی ارمنستان در مشرق مرز ترکیه قرار دارد و در صورتیکه جنگی رویداد قسمتی از این نیرو جناح راست ترکیه را مورد تهدید قرار خواهد داد، و قسمت دیگر بنا به کارشناسان نظامی با مساعدت نیروهای کمکی که برای آن خواهد رسید مرز جنوبی ترکیه را دور خواهد زد و خود را بساحل مدیترانه خواهد رساند راه تجاوز احتمالی نیروهای متحرک در ایروان و نخجوان بایران عبارتست از راه پلرشت به بازرید که برای ریل گذاری آماده شده است. این نیرو پس از استفاده از این جاده بطرف مغرب دریایچه رضایه سرازیر خواهد شد و از جاده «رواندوز» بطرف کردستان و نصر شیرین خواهد رفت. ستون دیگری که از ارمنستان سرازیر می‌شود برای تقویت ستون اولی از جلفا بطرف مرند، تبریز، میانداوب سرازیر شده و در کردستان بستون اولی ملحق می‌شود.

نیروهای مشرق قفقاز نیز چند دسته بزرگ تقسیم می‌شود. یک ستون آن طرف دشت مغان سرازیر شد. و از راه فرعی «خدا آفرین» بطرف نیرومی که از طرف جلفا سرازیر می‌شود حرکت کرده در آنجا بکلی دست و پا می‌نهد. دومین ستون نیروی قفقاز از باکو و لنگران و آستارای شوروی وارد آستارای ایران می‌شود. یک قسمت از این نیرو از راه اردبیل بطرف تبریز و قسمت دیگر بطرف بندر پهلوی و رشت و قزوین و تهران سرازیر می‌شود.

در ناحیه عشق آباد، چند لشکر موتوریزه و مکانیزه که از عشق آباد تا باغارا پراکنده هستند با استفاده از زمینهای مسطح ترکستان و خراسان، طرف خراسان و بلوچستان و گزکان حرکت می‌کنند، دسته سوم قوای موتوریزه ترکستان هم از سرخس و عشق آباد و فیروزه و تنگ ابلیز بطرف

علت زیبایی

در خاکستر آجرهای همی ابنگاری و اختصاصی کارخانه آجرساز بهمن واقع در اول خیابان فردوسی یک نوع مواد شیمیایی بکار می‌رود که از شیمی دانهای سویس آموخته شده و سری است و بهمن جهت غیر قابل رقابت است.

تلفن ۳۷۱۰۸ و ۳۳۵۳۷

آقای حبیبی

نماینده فروش تهران مصوردر

مهاباد



با اتوکارهای لوکس و مبله و وسیع کیتی توود مسافرت کنید.

همه گونه بار برای حمل به شهرستانهای ایران می‌پذیرد.

بوزر جمهوری و بروی بازار آهنگرها

گاراز شیشه

بهترین وسیله مسافرت بار دیل و همدان خیابان سپه

شما فیلم دیپلونا را هنوز

ندیده اید

پس همین امروز تشریف ببرید به سینمای متروپل و ببینید که این داروی آلمانی برای سرفه‌های طاس و جلو گیری از ریزش موچه غوغائی پیاپی میکند محل فروش



مغازه پروین لاله زار نو مقابل پاساژ گل

آقای سعیدی

نماینده فروش تهران مصوردر

صنوبرجان



برای حفظ و طراوت پوست خود همیشه از محصولات زیبایی فرنان اوبری (صورت آرای بزرگ فرانسه) استفاده کنید

نشانی: خیابان شاهرضا مقابل لاله زار نو آپارتمان قددهاری انستیتو زیبایی مادام رحیمی

جنوب سرازیر شده نیروهای مهاجم را تقویت مینمایند.

هنگامیکه نیروهای زمینی مشرق بحر خزر در حرکت هستند نیروی هوایی گراسنودسک چتر بازان خود را تا ساحل خلیج فارس رسانیده، راه را برای نیروهای مهاجم هموار می‌کند و خطوط ارتباط بین هندوستان و پاکستان و افغانستان بایران و خاور میانه را قطع مینماید و سپس خود را برای حمله به مناطق نفت خیز خاور میانه آماده می‌سازند.

تهران مصور

دیگی از دیگری

شیکتر - خوش دوخت تر - جالب تر

لباسهای پوشش برای صاحبان

سلیقه های عالی تهیه شده است

پوشش اول لاله زار



هرگاه فوق العاده چاق و یا زیاد لاغر هستید

۱ - قرص آسیمو Assimo بیه زیادی شکم را آب میکند و کمر را باریک - اندام را زیبا و متناسب مینماید.

۲ - شربت خوش طعم و مطبوع هموویت لاگران را بقدر کافی چنان اندام را زیبا صورت را گلگون - چروک و زردی چهره را برطرف میکند داروخانه ژنو خیابان فردوسی مقابل بانک ملی مرکز

لطافت و درخشندگی این موهای زیبا که به سرزبانها افتاده در اثر شستشوی با شامپو کم

شامپو کم سرکتر زلفیرت بوسیله بهترین شستشوی مای آلمانی تهیه شده

مرکز فروش: بنگاه داروئی نیک ناصر خسرو تلفن ۳۳۸۴۲



ببین! اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند

ببین! اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند

ببین! اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند

ببین! اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند و اینها هم سرشان را با شامپو کم شستند

يك تشويق كوچك اين دختر زيبارا باوج شهرت رساند!

اين ستاره زيبا بهترين هنر خانمها را خانه دارى ميدهاند!

((كاترين گريسون)) عاشق نقاشى و كارهاى دستى و خانه دارى است



كاترين داراي قلبى رئوف و مهربانست ، حتى پرندگان كوچك و وحشى هم با او انس و الفتى فوق العاده دارند

اخيراً ستاره درخشانی بنام «كاترين گريسون» كه علاوه بر زیبایی و پطنازی ، دارای آوازی روح پرور نیز میباشد در آسمان هالیوود طلوع کرده است .
 كاترين در ابتدا بعنوان يك هنر آموز در استودیوی «مترو گلدوین ماير» به تحصیل آواز و هنرپیشگی پرداخت ، و پس از اندکی برای اولین بار در صحنه تئاتر ظاهر شد . در آنوقت هیچيك از كارگردانان هالیوود او را برای بازی در فیلم نمی پسندیدند ؛ ولی پس از یکسال در نقش کوچکی شرکت کرد و از همانروز آوازه شهرت وی با سرعت عجيبي در دنیا پیچید .
 كاترين گريسون اولین آواز خود را در حين تولد در یکی از قرا، دور افتاده آمریکا خواند و از همان وقت صدای صاف و دلپذیر او توجه پدر و مادرش را جلب نمود . هنگامیکه كاترين سه ساله بود پدر و مادرش به «سنت لوئیز» مهاجرت کردند و وی در آنجا وارد کودکستان شد . در همین جا بود که اتفاقاً مدیر برای شیکاگو او را دید و از استعداد فوق العاده اش تعجب کرد و او را برای تحصیل آواز تشویق بسیار نمود و آتیه درخشانی را برایش پیش بینی کرد . پس از چندسالی خانواده كاترين در «تكزاس» و سپس در کالیفرنیا و بعد در هالیوود ساکن شدند . در هالیوود هنگامیکه وی در مدرسه هنرهای دستى تحصیل مینمود یکی از كارگردانان کمپانی «مترو گلدوین ماير» او را برای بازی به عالم سینما کشاند ، و پس از اندکی تمام تخصصین کمپانی دست بكار شدند تا به كاترين مبتدی، فنون لازم را برای ظهور در فیلم سینما بیاموزند .
 سال بعد یعنی در ژوئیه ۱۹۴۰ در فیلم «منشی مخصوص» با «میکي روني» آواز خواند و هنوز بازی در فیلم پنجم خود بنام «هفت دلیر» را پایان نرسانیده بود که با خواننده جوانی بنام «جولیا جونستون» ازدواج نمود . دوران این وصلت دیری نپایید و در سال ۱۹۵۰ با جدایی آنها از یکدیگر پایان یافت .
 كاترين هم اکنون در خانه ای که به سلیقه خود در نقطه خوش آب و هوایی ساخته و با ذوق و ابتکار مخصوص بخود آن را با اشیاء عتیقه که مورد علاقه او است زینت داده زندگی میکند . از اشیاء عتیقه چالب او یکی «اورگ» بسیار قدیمی است که قرنهای از ساختن آن میگذرد و آنرا در سرسرای عمارت خود قرار داده و بالای آن نیز ساعت دیواری عتیقه ای که بجای زنگ زدن ، مرغی از داخل آن صدای «کوکو» میکند نصب نموده است .
 كاترين ؛ نقاشی علاقه فراوان دارد . اغلب كارهای منزل را خودش انجام میدهد و حتی وظیفه آشپزی و دوختن بعضی از لباسهایش را نیز خود برعهده میگیرد .
 كاترين میگوید «بهترین ساعات شبانه روز من هنگامیست که به كارهای خانه مشغولم» . گرچه كاترين هم اکنون در اوج شهرت میباشد ، با وجود این بی در هفته چندین ساعت به آموختن و تمرین آواز میپردازد و هرگز از خواندن خودراضی نیست و آنرا کافی نمیداند تلاش فوق العاده او جهت پیشرفت در آواز و همچنین ترقی سریع او در این هنر مورد تعجب متخصصین هالیوود قرار گرفته است .
 كاترين دارای قدی متوسط ، چشمان میشی ، موهای خرمالی و گونه های سرخ است . بهترین خاطره او تشویقی است که مدیر برای شیکاگو در «سنت لوئیز» از او کرد و وی معتقد است که این خاطره را هرگز فراموش نخواهد نمود .
 اخیراً کمپانی «برادران وارنر» مجلس



اگرچه ریتهایورث با علیخان آشتی کرده ولی رابطه او با هالیوود قطع نشده



سوزان هایورد یکی از ستارگانی است که روز بروز محبوبیت او افزوده میشود وقتی جمشید شببانی تصویر کاتران گريسون را که بوسیله پرویز فکری نقاشی شده باو داد ، کاترين صمیمانه از او تشکر کرد



كاترين گريسون بهنرهای دستى خیلی علاقه دارد ، گل زیبایی را که در دست او می بینید ساخته و پرداخته ذوق اين ستاره هنرمند است

مصاحبه ای برای «كاترين گريسون» با حضور خبرنگاران خارجی ترتیب داد . كاترين برای تهیه فیلم «آواز صحرای» توسط کمپانی «مترو گلدوین ماير» باین کارخانه آمده است و از قرارى که اظهار میکند ، بزودی کنترت او با کمپانی «مترو گلدوین ماير» تمام میشود ، و دیگر مایل نیست قرارداد جدیدی امضا نماید زیرا معتقد است هرچه از يك هنرپیشه کمتر فیلم تهیه کنند ، بشرط اینکه خوب باشد ، بر محبوبیت او بیشتر افزوده خواهد شد .
 در هالیوود اگر هنرپیشه ای بایکی از کمپانی ها قرار ددی امضا نماید ، باید کاملاً مطیع اوامر رؤسای کمپانی باشد و هر مقدار فیلمی که بخواهند از او بردارند بقیه در صفحه ۲۳

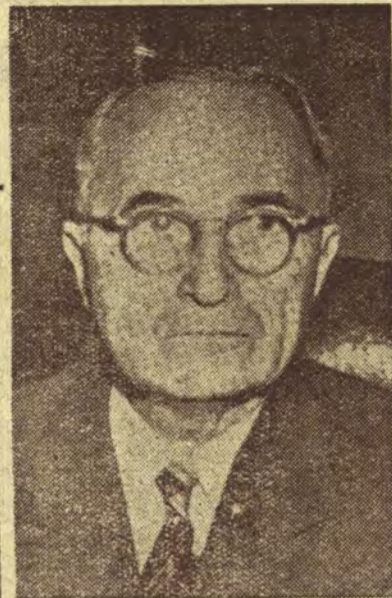


آیا نقشه‌ئی برای يك کودتای نظامی

بقیه از صفحه ۳

مختلف دولتی، در اختیار خبر نگاران ما گذاشته اند، ولی تا در این مورد اطلاعات رسمی و متکی بدلائل و اسناد منتشر نشود، نمیتوان درباره صحت و سقم این مطالب اظهار نظر قطعی کرد.

معارف توهمی



موضوع مسافرت گروهی رئیس جمهوری امریکا بایران و ابرکنورهای شرق یانه در مطبوعات داخلی و خارجی مورد تفسیر های گوناگون قرار گرفت بقراریکه گفته میشود در نظر دارد برای مشاهده عملیات اصل چهارم این کشورها مسافرت نماید

تأیید اداالت انگلیس



ادداالت لندن وزیر امور خارجه انگلستان که متنی آن عصر روز چهارشنبه منتشر شد در محافل داخلی، تأیید شد و بخشود مت ایران را تحت بحسن نیت دولت انگلیس رای حل مسأله نفت بدین ساخت

يك تشویق کوچک

بقیه از صفحه ۲۲

ناید موافقه نماید. حتی گاهی اوقات اگر استودیوهای دیگر خواستند او را فروش بگیرند ناچار است به بدون چون و چرا برود برای هنرپیشگانی که مشهور نیستند و تازه میخواهند شروع بکار نمایند این موضوع وسيله شهرت خوبی است، ولی برای هنرپیشه‌ی که مقام خود را بدست آورده نمی‌دارد، زیرا کپیایی هائی هستند که هم بیشتر و هم نقشهای بهتری را به چنین اشخاص وا گذار میکنند.

بهین جهت چون «کاترین گریسون» که هم اکنون بقیام هنرپیشه درجه اول هالیوود رسیده و طرز آزان بسیار دارد میتواند عایدی بیشتری پیدا کند میخواهد مانند سایر هنریشان درجه اول از قبیل کاری گرانت - بت دیویس - گلن نورده - جون فوئین و غیره آزاد باشد و هر مومع

صالح - بینه قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

وقتی انگلستان روایت احترام و حقوق حقه ملت ایران را ننگد

ادامه مناسبات سیاسی سودی ندارد

خبرنامه ماژ واشنگتن گزارش میدهد که اللهبیار صالح - وزیر امور ایران دو واشنگتن تاکنون چندبار با اولیاء امور وزارت خارجه امریکا ملاقات کرده و آنها را از آغاز يك سیاست شدید غیر عادلانه که موجب عدم عمل مثلاً نفت گردد، بر حذر داشته است صالح متذکر شد که اوضاع بین‌المللی ایجاد میکند انگلستان دست از اعلاج و مرستی و کار شکسته بردارد، زیرا در غیر اینصورت منکست دولت ایران از روی ناچاری دست باقداستی بزند که بدون شک بزیران دولتهای غرب تمام خواهد شد

سفر کبیر ایران در پاسخ خبر نگاران خارجی که عقیده او را درباره قطع روابط ایران و انگلیس سؤال کردند اظهار داشت: هنگامی مناسبات سیاسی دارای ارزش است که طرفین حقوق و منافع یکدیگر را در نظر گرفته و رعایت احترام متقابل را بنمایند، ولی در صورتیکه رعایت این نکات نشود، و انگلستان بعنوان طرفداری از يك شرکت مسابقه که کاری جز هرج و مرج و سوء استفاده نداشته از آن داتحت فشار قرار دهد، بدیهست که ادامه مناسبات سیاسی با این وضع سودی ندارد.

احساسات ایرانیان را نباید چریجه‌دار کرد

درحین که وزارت امور خارجه انگلستان، باور پیش نهاد منصفانه از آن حل مسئله نفت را به بن بست کشانیده است. برخی از روزنامه‌های آن کشور بدولت بریتانیا نصیحه میکنند که انگلستان باید از اشتباهات گذشته عبرت بگیرد و از آن قدری که موجب عصبانیت ملت ایران شود خودداری کند از جمله «ابزرور» مینویسد «وزارت امور خارجه انگلیس باید در معامله با صدق خون سردی را از دست ندهد و فاشوش نکند که وضع خیلی حساس است. باید بغضاتر آورد که عمده توجه بافکار سیاسی و تمایلات ملت ایران در گذشته موجب شکست انگلستان شد. بنابراین لندن و واشنگتن نباید بفکر بازگشت شرکت سابق بایران باشند و همچنین نباید احساسات ملی ایرانیان را چریجه دار کنند. ایدن و مشاورین او باید توجه نمایند که بی‌احتیاطی هموق و دعای ایران اشتبا. بررگیت با دشکال تراشی های بیوردرا کنار نهادن و ایران را با منابع نفت بحال خود گذاشت و فقط در مورد فراموشی بلدا کرده برداخت



اللهبیار صالح

تحریریه‌گانی که در پشت پرده برای انقلاب تهران صورت‌بندی می‌گیرند

بقیه از صفحه ۶

ایران اعزاز داد و روی همین اصل با آنکه انگلیسها گفته اند که ما با فروش نفت ایران مخالف نیستیم، معذالک شش کشتی جنگی خود را به پرت سعید فرستاده اند تا از حمل نفت در تهره سوئز جلوگیری کنند.

تبعید ۱۷۰ نفر

در روز هائیکه در پایتخت دزدی و ناامنی و جاقو کشی هرج و مرج و رواج فرار از دشت و دستکاه پتیس قادر بچلو گیری از آن نبود، ناگهان نخست وزیر تصمیم گرفت که بعهده جومی و جاقو کشی کسانیکه آزادی و راحت را از مردم سلب نموده اند خاتمه دهد، از این دو کمیسیون در وزارت کشور و شهر بای تشکیل شد تا با استفاده از مقررات «تشدید مجازات اشخاص شرور و بدسابقه» در باره ۱۷۰ نفر از چاقو شها و افراد شرور سطاها تبعید دارند. تا بس از رسیدگی بیرونده های آن کسانی را که وجوشن موجب عدم امنیت و سلب آسایش عمومی است بنقاط دور دست تبعید نمایند.

روز یکشنبه هنگامیکه خبر استعفای دکتر بقالی در تهران منتشر شد، همه جا از اختلاف در حزب زحمتکش صحبت می کردند.

این اختلاف از ششماه پیش سابقه دارد منتها در این اواخر بشدت خود رسیده، در روزهایی که دکتر بقالی در بیمارستان بسر میبرد دومین لیدر حزب زحمتکش خلیل ملکی تشکیلات فصلی در سازمان جوانان حزب زحمتکش را داد و با انتشار «نیروی سوم» و دادن تشکیلات ورزشی، و هنری و قسمتهای دیگر بحزب وسعت بخشید، ولی در این گیر و دار اختلافات زیادی بین دکتر بقالی رهبر حزب و سکی بظهور پیوست که سرانجام منجر به استعفای دکتر بقالی گردید. این اختلاف در محافل مختلف موجب تأسف و تأثر گردید، زیرا مبارزات بقالی طرفداران او از یکطرف،

پشت حیل

در این هفته وقایع مهمی در تهران رویداد که جریان آن در روزنامه‌ها و مطبوعات داخلی منتشر شده است. در این حوادث نام چندتن از شخصیت‌های برجسته سیاسی و نظامی کشور برده شده که در آن در همین شماره از نظر خوانندگان میگذرد.

در عکسهای پشت جلد «دردیف بالا» دکتر بقالی و خلیل ملکی ایدران حزب زحمتکش که در این هفته از یکدیگر جدا شدند و در روز ریف با این سر لشکر زاهدی و -ر لشکر حجازی که سخنگوی دولت مطالبی در باره آنها گفته دیده میشوند (صفحات ۱۶ و ۱۳ بخواند)

تهران منصرف

تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود

مؤسس: شادروان احمد دهقان

دارنده امتیاز: مهندس عبدالله و آلا

محرر داخلی: مهندس ع زمر

اداره: پلاک ۱۹۰۳۵۱ تلفن ۳۷۳۵۱ - ۳۷۳۵۲

بهای آگهی: سطر ۱۵ ریال

بهای اشتراك: ششماه ۱۷۰ ریال

دایره تکساله: ۳۰۰ ریال ساله سه برکت

قرضه: مله

خارجه زمینی: ۴۵۰ ریال

ششماه: ۲۵۰ ریال

که دل جالب توجهی باو پیشنهاد کردند قبول نماید

این نکته نیز ناگفته نماند که اکنون تعداد زیادی از بهترین هنریشان مانند: کلارک کیبل - راب تیلر - رننه ایووت - الیزابت تیلر و غیره که با کمپانی‌ها قرار داد دارند هر کدام کمتر از هفتای پنج هزار دلار دریافت نمکنند.

همانطور که گفته شد «کاترین گریسون» بنقاشی و کارهای دستی خیلی علاقه مند است و بهین جهت وقتی عکس او را که توسط هنرند جوان پرویز فکری نقاشی شده او دادم بسیار خوشحال شد و از من خواهش کرد که آدرس پرویز را بدهم تا شخصاً از او تشکر نماید.



حواز

و تلافی و فعالیت های خلیل ملکی و طرفه ازان او از طرف دیگر، حزب زحمتکش (ابصودت يك حربه مترقی در آورد و امید میرفت که در آنزه بموفقیت های بزرگی نائل شوند، ولی متأسفانه این اختلاف این امر را نقش بر آب ساخت و موجب خشودی دشمن ایران گردید.

تهرانی مصور

تک شماره ۶۰ یال

جمعه بیست و یکم مهر ماه ۱۳۳۱

شماره ۴۷۹



تحریکاتی که در پشت پرده برای انقلاب تهران صورت میگیرد (صفحه ۶)